ماهنامه تخصصی اندیشکده

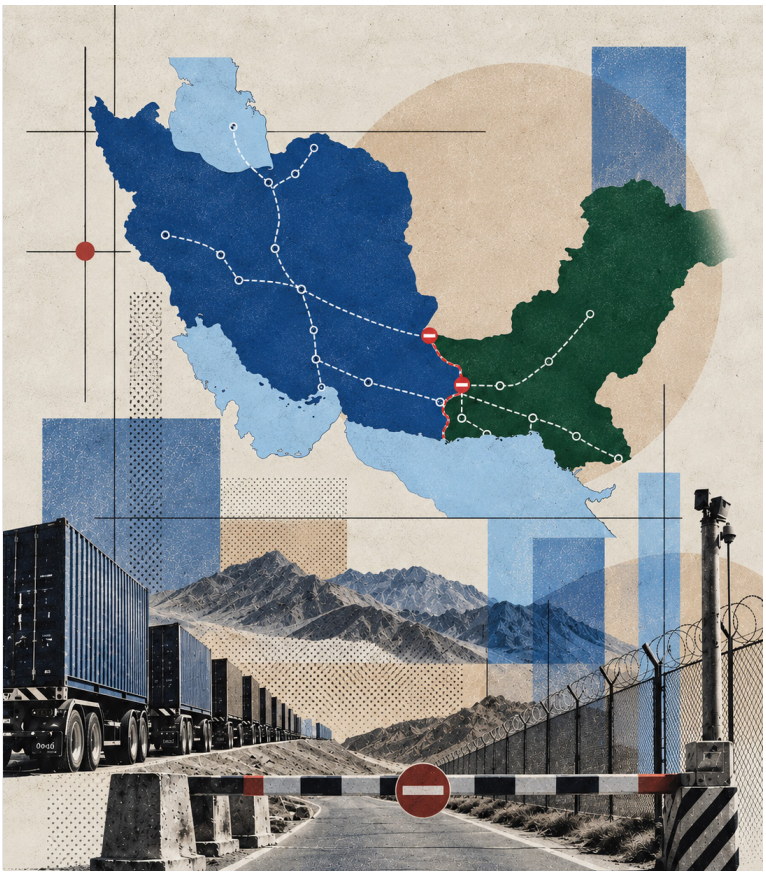
اقبال

شماره هشت ◆ مهر ماه ۱۴۰۵



اندیشکده اقبال
سیاست
تجارت
فرهنگ

ماهنامه تخصصی اندیشکده
اقبال
شماره هشت ◆ مهر ماه ۱۴۰۵



مجله اقبال

ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال با محوریت پاکستان

مأموریت ماهنامه:

مجله اقبال، ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال است که با هدف ارتقای شناخت دقیق، عمیق و واقع‌بینانه از کشور پاکستان برای مخاطبان فارسی‌زبان منتشر می‌شود. این نشریه با تکیه بر پژوهش‌های راهبردی، داده‌های معتبر و تحلیل‌های کارشناسی، می‌کوشد ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، امنیتی، فرهنگی و اجتماعی پاکستان را فراتر از روایت‌های رسانه‌ای روزمره بررسی کند و با ایجاد پلی میان نخبگان، پژوهشگران و سیاست‌گذاران ایران و پاکستان، به توسعه گفت‌وگوی علمی و تقویت درک متقابل میان دو کشور یاری رساند.

صاحب امتیاز:
اندیشکده اقبال (Iqbal Forum)
بنیان‌گذار، مدیر مسئول و سردبیر:
محمدحسین باقری
دبیر و ویراستار ادبی:
دکتر شهرام پیرانی
دبیر اجرایی:
نیلوفر افشاری
مدیر هنری و طراحی:
علیرضا ایمانی
دوره انتشار: **ماهنامه**
زبان: **فارسی**
ناشر: **اندیشکده اقبال**
وب‌سایت: **www.iqbalforum.org**
ایمیل: **info@iqbalforum.org**

دیدگاه‌های مطرح‌شده در مقالات، لزوماً بیانگر موضع رسمی اندیشکده اقبال نیست و مسئولیت محتوای هر مقاله بر عهده نویسنده آن است.

نسخه صوتی
برای شنیدن نسخه صوتی هر مقاله، بارکد ابتدای مقاله را اسکن کنید.

فهرست

دربارهٔ اندیشکده اقبال ۳
نقشهٔ سیاسی پاکستان و توضیح اصلاح آن ۴
نویسنده‌ها ۶
سخن سردبیر ۸

تحلیل رسانه‌ای

تحلیل رسانه‌ای پاکستان دربارهٔ ایران ۱۲

به دعوت اقبال

اخوت ایران، پاکستان و افغانستان؛ یک آرمان، یک اندیشه، یک ضرورت ۲۱

سیاست

از لبه بحران تا دیپلماسی؛ روایت جلیل عباس جیلانی از ۱۳ روز سرنوشت‌ساز میان تهران و اسلام‌آباد ۳۱
خیبرپختونخوا؛ تکرار یک خطای تاریخی در بن‌بست سیاست پاکستان ۳۷
از تعهد تا تله: واکاوی حقوقی و راهبردی مشارکت پاکستان در جنگ عربستان علیه حوثی‌ها ۴۶
راهبرد تقویت جایگاه ج.ا. ایران در سازمان همکاری شانگهای در دورهٔ ریاست پاکستان ۵۱
از کابل تا خلیج فارس: پاکستان و بازآرایی معماری امنیتی- اقتصادی منطقه ۵۶
پاکستان؛ گره‌گاه ژئوپلیتیکی جنوب و غرب آسیا ۶۰
تحلیل راهبرد چند وجهی پاکستان در بازخوانی دو رزمایش ۶۴
اهمیت ژئواستراتژیک پاکستان؛ از جنگ ایران تا رقابت ژئواستراتژیک چین و آمریکا ۶۹

تجارت

کریدور ریلی ترانس‌افغان: پروژه‌ای در کشاکش ژئوپلیتیک، جغرافیا و امنیت ۷۴
واقع‌گرایی کریدوری: جایگاه پاکستان در کریدورهای زمینی ایران ۷۹
پاکستان و ترکمنستان؛ گذار به شراکت راهبردی در انرژی و تجارت ۸۳
از گوادر تا چابهار؛ پاکستان و آینده اتصال منطقه‌ای ۸۷
پاکستان و معماری نوین انرژی منطقه‌ای: از خطوط لوله تا همگرایی منطقه‌ای ۹۱
بازآرایی راهبردی روابط اقتصادی پاکستان و آفریقا ۹۵

فرهنگ

درآمدی بر فرهنگ تجارت با پاکستان ۱۰۰
پادزهر تصوف در زمین سیاست؛ مکاتب عرفانی، زیرساخت معنوی معماری نوین منطقه ۱۰۴
هیلتون: از موبلی تا جهانی‌شدن و ورود به بازار پاکستان ۱۰۷

کتابخانه پاکستان

نبرد برای پاکستان ۱۱۳
سخن پایانی ۱۲۶

درباره اندیشکده اقبال



اندیشکده اقبال
سیاست
تجارت
فرهنگ

اندیشکده اقبال، اندیشگاهی تخصصی است که با هدف تعمیق و ارتقای روابط جمهوری اسلامی ایران و پاکستان در تمامی عرصه‌های ممکن شکل گرفته است. این اندیشکده با تکیه بر مشارکت گسترده و هم‌افزای برجسته‌ترین سیاست‌مداران، دیپلمات‌ها، اصحاب رسانه، پژوهشگران، علما، استادان دانشگاه، خبرگان اجتماعی، بازرگانان، کارآفرینان، هنرمندان، ورزشکاران و دانشجویان دو کشور می‌کوشد تا پیوندهای ایران و پاکستان را به مسیری از رشد، بالندگی و بهبود مستمر در همه زمینه‌ها رهنمون سازد.

www.iqbalforum.org 021 26 800 199 info@iqbalforum.org @Andishkadehiqbal

www.iqbalforum.org



PAKISTAN

Political

Scale 1:3,000,000

Kilometers 25 0 25 50 75 100 125 150 175 Kilometers

TAJIKISTAN
CHINA
GILGIT-BALTISTAN
GILGIT
Karakoram Pass
INDUS RIVER
JHELUM RIVER
Line of Control
MUZAFFARABAD
SRINAGAR
PESHAWAR
ISLAMABAD
KHYBER PAKHTUNKHWA
AJ&K
Line of Control
Working Boundary
INDIAN ILLEGALLY OCCUPIED JAMMU & KASHMIR
(DISPUTED TERRITORY - FINAL STATUS TO BE DECIDED IN LINE WITH RELEVANT UNSC RESOLUTIONS)
FRONTIER UNDEFINED
AFGHANISTAN
LAHORE
PUNJAB
CHENAB RIVER
RAVI RIVER
SUTLEJ RIVER
INDUS RIVER
QUETTA
BALOCHISTAN
INDIA
IRAN
SINDH
Astola Island
Churna Island
KARACHI
ARABIAN SEA
62° E. of GREENWICH.

The red dotted line represents approximately the line of control in Jammu & Kashmir. The state of Jammu & Kashmir and its accession is yet to be decided through a plebiscite under the relevant United Nations Security Council Resolutions.

Actual boundary in the area where remark FRONTIER UNDEFINED appears, would ultimately be decided by the sovereign authorities concerned after the final settlement of the Jammu & Kashmir dispute.

*AJ&K stands for Azad Jammu & Kashmir as defined in the AJK Interim Constitution Act, 1974.

LEGEND

Capital of Country	ISLAMABAD
Headquarters; Province	PESHAWAR
Boundary; International	
Boundary; Province	
Boundary; Working	
Line of Control	
River	

GOVERNMENT OF PAKISTAN
COPYRIGHT RESERVED

SIR CREEK

International Boundary along Eastern Bank of the Creek

68° E. of GREENWICH.

JUNAGADH & MANAVADAR

GULF OF KUTCH
INDIA
BANTVA
MANAVADAR
JUNAGADH
JUNAGADH
ARABIAN SEA
70° E. of GREENWICH.

REG No. 28 (RWD)' 2020, (MPO) Digital.
1st. Edition 1981; 2nd 1995; 3rd 2007; 4th 2012; 5th 2020.

Previous Editions:
Scale 1 Inch : 50 Miles; 1st 1950; 2nd 1953; 3rd 1959; 4th 1962; 5th 1966; 6th 1971; 7th 1976.

Published under the direction of Major General Shahid Pervaiz, H(M), afwc, psc, Surveyor General of Pakistan.

PRINTED AT THE SURVEY OF PAKISTAN PRESS, RAWALPINDI.

توضیح و اصلاح نقشه سیاسی پاکستان

توضیح و اصلاح نقشه سیاسی پاکستان

در شماره هفتم ماهنامه اندیشکده اقبال، نقشه سیاسی پاکستان با ترسیم مرزهای منطقه کشمیر به‌گونه‌ای منتشر شد که با نقشه رسمی مورد استفاده دولت پاکستان انطباق کامل نداشت.

در پی مکاتبه رسمی سفارت جمهوری اسلامی پاکستان با اندیشکده اقبال و دریافت نقشه تهیه‌شده توسط سازمان نقشه‌برداری پاکستان، بدین‌وسیله نقشه پیشین اصلاح و نسخه جدید جایگزین آن می‌شود. در نقشه حاضر، وضعیت مورد اختلاف منطقه جامو و کشمیر و خطوط کنترل، مطابق موضع رسمی دولت پاکستان و با اشاره به قطعنامه‌های مرتبط شورای امنیت سازمان ملل متحد نمایش داده شده است.

اندیشکده اقبال ضمن قدردانی از توجه و همکاری سفارت پاکستان، بر تعهد خود به دقت علمی، رعایت ملاحظات حقوقی و استفاده از منابع معتبر در انتشار نقشه‌های سیاسی و جغرافیایی تأکید می‌کند.

Clarification and Revision of the Political Map of Pakistan

In the seventh issue of Iqbal Forum Monthly, the political map of Pakistan was published with a depiction of the boundaries in the Kashmir region that did not fully correspond to the official map of the Government of Pakistan. Following formal correspondence from the Embassy of the Islamic Republic of Pakistan and the receipt of an official map prepared by the Survey of Pakistan, the previously published map is hereby revised and superseded by the version reproduced here. The revised map reflects the Government of Pakistan’s official position on the disputed status of Jammu and Kashmir and the relevant Lines of Control, with reference to the applicable United Nations Security Council resolutions. Iqbal Forum expresses its appreciation to the Embassy of Pakistan for its attention and cooperation and reaffirms its commitment to scholarly accuracy, due regard for international legal considerations, and the use of authoritative sources in the publication of political and geographical maps.

نویسنده‌ها



عباس آقازمانی (ابوشریف)

به دعوت اقبال | صفحه ۲۱

از مبارزان پیش از انقلاب اسلامی، از نخستین فرماندهان سپاه پاسداران و سفرای جمهوری اسلامی ایران در پاکستان. دارای سابقه فعالیت سیاسی و مبارزاتی در کشورهای مختلف و مسلط به پنج زبان خارجی. فعال در حوزه روابط ایران و پاکستان، تحولات افغانستان و همگرایی اسلامی در منطقه.



جلیل عباس جیلانی

صفحه ۳۱

از دیپلمات‌های برجسته و باسابقه پاکستان و وزیر امور خارجه دولت موقت این کشور (۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴). قائم‌مقام پیشین وزارت امور خارجه، سفیر سابق پاکستان در آمریکا و کمیسر عالی این کشور در استرالیا. دارای تجربه گسترده در سیاست خارجی، روابط بین‌الملل و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، به‌ویژه تنش‌های دیپلماتیک ایران و پاکستان در ژانویهٔ ۲۰۲۴.



محمدحسین باقری

صفحات ۸، ۳۷

بنیان‌گذار و مدیر اندیشکده اقبال و پژوهشگر روابط بین‌الملل با تمرکز بر روابط ایران و پاکستان و تحولات ژئوپلیتیکی منطقه. دارای مدرک MBA در مدیریت منابع انسانی از دانشگاه پنجاب، گواهی تخصصی «مدیریت سازمان‌های بین‌المللی» از دانشگاه ژنو و «دیپلماسی جهانی؛ دیپلماسی در جهان مدرن» از دانشگاه لندن و مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS). نویسنده چندین کتاب و ده‌ها مقاله تخصصی و تحلیلگر مسائل ایران و پاکستان در رسانه‌های دو کشور



دکتر نوذر شفیعی

صفحه ۴۶

دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران؛ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. سخنگوی اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و پژوهشگر برجسته حوزه سیاست خارجی، آسیا-پاسیفیک، چین، جنوب آسیا و امنیت منطقه‌ای با سابقه گسترده تألیف و تحلیل در مجامع علمی و رسانه‌ای



دکتر شهرام پیرانی

صفحه ۵۶

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند باسابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست‌پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.



مهدی هنردوست

صفحه ۶۰

دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه، سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و یونان. تجربه ی مسئولیت‌های کلیدی از جمله مدیرکل تشریفات، معاون مدیرکل اروپا، مدیرکل اداری و ریاست اداره شرق آسیا. همچنین سرکنسول ایران در بمبئی و کاردار و معاون سفیر در پکن بوده است.



دکتر مریم وریج کاظمی

صفحه ۶۹

دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه‌ها.

نویسنده‌ها



ماشالله شاکری

صفحه ۷۴

دیپلمات با سابقه و سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان.
سرپرست سابق سفارت ایران در توکیو و سارایوو. مشاور دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. ایشان پیش‌تر مدیرکل حوزه هیأت عامل و تحقیقات سازمان بنادر و دریانوردی بوده و تجربه طولانی در حوزه‌های ترانزیت، اقتصاد دریایی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد. او فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه روورکی هند و مسلط به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی می‌باشد.



دکتر ویدا یاقوتی

صفحه ۷۹

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان–پاکستان و تعاملات منطقه‌ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه‌های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه‌قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.



مصطفی زندیه

صفحه ۸۳

رایزن درجه‌یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت‌های دیپلماتیک در کراچی، اسلام‌آباد، مینسک و عشق‌آباد در حوزه‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است .



دکتر مریم خالقی‌نژاد

صفحه ۱۰۰

فوق دکتری علوم سیاسی، مدرس مدعو دانشگاه، کارشناس مسائل فرهنگی، دبیر گروه تخصصی دیپلماسی فرهنگی مجله ایرانی روابط بین الملل، دبیر گروه کتاب و صلح انجمن علمی مطالعات صلح ایران، پژوهشگر مراکز پژوهشی و علمی.



سمیرا گیلانی

صفحه ۱۰۴

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج‌البلاغه، نویسنده مقالات علمی‌پژوهشی در ایران و شبه‌قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف‌علی تانوی و اشفاق احمد



میلاد شادی‌فر

صفحه ۱۰۷

دارای گواهی‌نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی‌ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه‌ریزی سفر

سخن سردبیر

آنچه در خطر است، تنها یک مرز نیست!



در سیاست، گاه آنچه دو کشور را از یکدیگر دور می‌کند، نه دشمنی آشکار، بلکه سوءتفاهمی است که به‌موقع درباره آن سخن گفته نشده است. روابط ایران و پاکستان در نزدیک به هشت دهه گذشته، با همه فرازونشیب‌ها، بر بنیانی از دوستی، احترام متقابل و ملاحظات مشترک استوار بوده است. دولت‌ها تغییر کرده‌اند، بحران‌ها آمده و رفته‌اند، موازنه‌های منطقه‌ای دگرگون شده‌اند، اما رشته پیوند میان تهران و اسلام‌آباد، با وجود همه دشواری‌ها، گسسته نشده است. این پایداری، نه حاصل تصادف، بلکه محصول تاریخی از همسایگی، قرابت فرهنگی، پیوندهای اجتماعی و درک متقابل از ضرورت حفظ مناسبات دو کشور است.

با این همه، تاریخ به ما آموخته است که هیچ دوستی، هر اندازه ریشه‌دار، از آسیب بی‌تدبیری مصون نیست.

تحولات روزهای اخیر در روابط ایران و پاکستان، به‌ویژه بسته‌شدن گذرگاه‌های مرزی ریمدانگبد و میرجاوه ـ تفتان در کنار انتشار برخی گزارش‌ها و گمانه‌زنی‌ها درباره احتمال استفاده نیروهای آمریکایی از امکانات یا قلمرو پاکستان، فضایی از نگرانی و سوءظن پدید آورده است. هرچند مقامات پاکستانی چنین ادعاهایی را رد کرده‌اند و گزارش‌های تأییدنشده را نباید به‌منزله واقعیت پذیرفت، نفس گسترش این روایت‌ها در شرایط حساس کنونی، مسئله‌ای نیست که بتوان به‌آسانی از کنار آن گذشت.

نباید فراموش کرد که خطر همیشه از آنچه اتفاق افتاده برنمی‌خیزد؛ گاه از آنچه طرفین تصور می‌کنند اتفاق افتاده است، آغاز می‌شود.

در روزگاری که سایه جنگ بر منطقه سنگینی می‌کند، یک تصمیم اداری می‌تواند معنایی امنیتی پیدا کند؛ یک خبر نادرست می‌تواند به بحرانی دیپلماتیک بدل شود و سکوت در برابر یک سوءتفاهم، چه‌بسا از خود سوءتفاهم پرهزینه‌تر باشد.

اما در میان این نگرانی‌ها، نباید حقیقت دیگری را از نظر دور داشت.
گفت‌وگوهای اخیر ما با شماری از مقامات و شخصیت‌های پاکستانی، از جمله مصاحبه اخیر با جلیل عباس جیلانی، وزیر امور خارجه پیشین پاکستان، این برداشت را تقویت کرده است که در سطوح مختلف حاکمیت جمهوری اسلامی پاکستان، اراده‌ای جدی برای جلوگیری از تعمیق تنش و حفظ مناسبات دوستانه با جمهوری اسلامی ایران وجود دارد. این اراده را باید دید، به رسمیت شناخت و تقویت کرد.

در همین زمینه، شایسته می‌دانم از تلاش‌های مسئولانه و پیگیرانه جناب آقای عمران احمد صدیقی، سفیر محترم جمهوری اسلامی پاکستان در تهران، نیز قدردانی کنم که در روزهای اخیر کوشیده‌اند با حفظ ارتباط مستمر با مقامات ذی‌ربط، اطلاع‌رسانی شفاف و پیگیری همه‌جانبه موضوع، از تبدیل یک مسئله مرزی به بحرانی گسترده‌تر در روابط دو کشور جلوگیری کنند. چنین رویکردی یادآور آن است که دیپلماسی، پیش از آنکه هنر حل بحران‌های بزرگ باشد، هنر جلوگیری از بزرگ‌شدن بحران‌های کوچک است.

از سوی دیگر، نمی‌توان شرایط دشوار اقتصادی و محدودیت‌های سیاست خارجی پاکستان را نادیده گرفت. اسلام‌آباد در شبکه‌ای پیچیده از وابستگی‌های مالی، تعهدات امنیتی و مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد. در چنین وضعیتی، فشار بازیگران ثالث می‌تواند بر دامنه انتخاب‌های سیاست خارجی این کشور تأثیر بگذارد. این واقعیت، نه مجوز نادیده‌گرفتن مسئولیت دولت‌هاست و نه دلیلی برای بدگمانی دائمی؛ بلکه ضرورتی است برای فهم دقیق‌تر شرایطی که تصمیمات در آن اتخاذ می‌شوند. سیاست خارجی خردمندانه، تنها رفتار همسایه را نمی‌بیند؛ محدودیت‌های او را نیز می‌فهمد.

ایران حق دارد نسبت به امنیت مرزهای خود، مناسبات نظامی همسایگان و هر تحولی که ممکن است امنیت ملی‌اش را متأثر سازد حساس باشد. پاکستان نیز حق دارد ملاحظات امنیتی و اقتصادی خود را دنبال کند. اما آنچه هیچ‌یک نباید از یاد ببرند، این است که امنیت پایدار دو همسایه را نمی‌توان بر فرسایش اعتماد میان آنان بنا کرد.

در این میان، بیش از هر چیز به ارتباط مستمر، شفافیت در اطلاع‌رسانی و هماهنگی پیش از اتخاذ تصمیمات حساس نیاز داریم؛ چراکه هنر دولتمردی تنها در حل بحران‌ها نیست، بلکه در پیشگیری از سوءتفاهم‌هایی است که می‌توانند به بحران بدل شوند
پیش از آنکه تصمیمی حساس در مرزها اتخاذ شود، باید سازوکارهای مشورت فعال شوند. اگر گذرگاهی به دلایل فنی، اداری یا امنیتی بسته می‌شود، اطلاع‌رسانی پیشینی، توضیح روشن علت تصمیم و اعلام سازوکاری برای پیگیری و رفع مشکل، باید بخشی جدایی‌ناپذیر از همان تصمیم باشد. در صورت ضرورت اقدام فوری امنیتی نیز، اطلاع‌رسانی سریع و هماهنگ پس از آن می‌تواند از شکل‌گیری روایت‌های نادرست جلوگیری کند.

مرز تنها خطی بر نقشه نیست؛ محل عبور اعتماد، معیشت و امید مردمانی است که زندگی آنان به دو سوی آن گره خورده است. بسته‌شدن یک گذرگاه تجاری، حتی اگر موقت و موجه باشد، می‌تواند هزاران کامیون حامل کالا را با اختلال و بلاتکلیفی روبه‌رو سازد، زنجیره‌های تأمین را مختل کند، هزینه‌های سنگینی بر بازرگانان تحمیل نماید و اعتبار تعهدات تجاری را در معرض آسیب قرار دهد. اما خسارت بزرگ‌تر، گاه در صورت‌حساب‌ها دیده نمی‌شود؛ آنچه بیش از کالا و سرمایه در مرز متوقف می‌شود، اعتماد است.
بارها گفته‌ام که سرمایه‌گذار، گوش فیل و پای آهو دارد؛ کوچک‌ترین نشانه ناامنی را از دور می‌شنود و با نخستین احساس خطر، از میدان می‌گریزد. سرمایه، بیش از آنکه از دشواری بترسد، از پیش‌بینی‌ناپذیری می‌هراسد. بازرگانی که امروز نتواند درباره عبور کالای خود از مرز اطمینان داشته باشد، فردا برای یافتن مسیر جایگزین تردید نخواهد کرد. شاید بتوان گذرگاه را با یک تصمیم دوباره گشود، اما بازگرداندن سرمایه‌گذاری که رفته و اعتمادی که فروریخته است، ممکن است ماه‌ها و حتی سال‌ها زمان ببرد.
از همین رو، تصمیمات مرزی را نباید صرفاً در چارچوب ملاحظات اداری و امنیتی سنجید؛ پیامدهای اقتصادی، اجتماعی و روانی آن‌ها نیز بخشی از محاسبه امنیت ملی دو کشور است.

در این میان اما، رسانه‌ها مسئولیتی دوچندان دارند. رسانه می‌تواند چراغی برای روشن‌کردن حقیقت باشد یا آینه‌ای که سوءظن‌ها را چند برابر می‌کند. نه پنهان‌کردن واقعیت به سود روابط دو کشور است و نه تبدیل هر گمانه به اتهامی قطعی. آنچه امروز نیاز داریم، اطلاع‌رسانی دقیق، بهنگام و مسئولانه است؛ رسانه‌ای که پیش از انتشار یک ادعا، در پی حقیقت باشد و پیش از تشدید یک اختلاف، پیامدهای سخن خود را بشناسد. رسانه‌ها باید به خاطر داشته باشند که ارزش یک خبر، تنها به شمار مخاطبانی نیست که جذب می‌کند؛ به پیامدهایی نیز هست که بر زندگی مردم و مناسبات کشورها بر جای می‌گذارد.
گاه یک تیتر شتاب‌زده، یک روایت ناقص یا انتشار ادعایی تأییدنشده، خواسته یا ناخواسته به آتشی دامن می‌زند که خاموش‌کردن آن از توان همان رسانه خارج است. نباید برای چند ساعت بیشتر دیده‌شدن، سرمایه چند دهه دوستی دو ملت را به مخاطره انداخت. رقابت رسانه‌ای مشروع است، اما هیچ رقابتی نباید حقیقت، منافع ملی و مسئولیت اجتماعی را قربانی کند. در روزگار بحران، خویشتن‌داری رسانه‌ای نشانه ضعف نیست؛ نشانه بلوغ حرفه‌ای است. شفافیت، دشمن امنیت نیست؛ یکی از ابزارهای تأمین آن است.

در عین حال، نباید فراموش کرد که روابط ایران و پاکستان تنها به دولت‌ها تعلق ندارد. این رابطه، میراث دو ملت است؛ میراث بازرگانانی که در دو سوی مرز دادوستد می‌کنند، خانواده‌هایی که پیوندهای تاریخی دارند، دانشگاهیان و اندیشمندانی که زبان مشترک یکدیگر را می‌فهمند و مردمانی که بارها در دشوارترین روزها، محبت و همدلی خود را به یکدیگر نشان داده‌اند. مگر می‌توان محبت و همدلی مردم مسلمان پاکستان را در سخت‌ترین روزهای جنگ تحمیلی دوم و سوم از یاد برد؟ چنین سرمایه‌ای را نباید آسان به دست سوءتفاهم سپرد.

شاید اکنون بیش از هر زمان دیگری لازم باشد تهران و اسلام‌آباد، به جای آنکه منتظر گسترش اختلافات بمانند، ابتکار گفت‌وگو را در دست بگیرند؛ کانال‌های ارتباطی سیاسی و امنیتی را تقویت کنند، درباره تصمیمات مرزی به تفاهمی روشن برسند و اجازه ندهند رسانه‌های مغرض یا بازیگران ثالث، جای گفت‌وگوی مستقیم دو همسایه را بگیرند. در روابط بین‌الملل، همه اختلافات را نمی‌توان از میان برداشت؛ اما می‌توان اجازه نداد که هر اختلافی به دشمنی تبدیل شود.

از نگاه این حقیر، بزرگ‌ترین خطای امروز آن خواهد بود که ایران و پاکستان، زیر فشار حوادث و در ازدحام روایت‌های متعارض، یکدیگر را نه آن‌گونه که هستند، بلکه آن‌گونه که بدگمانی‌ها تصویر می‌کنند، ببینند. این دو کشور برای دوستی با یکدیگر دلایل تاریخی فراوان دارند و برای حفظ این دوستی، ضرورت‌های راهبردی حتی بیشتری.
باید مراقب بود که اختلافی گذرا، به بی‌اعتمادی پایدار تبدیل نشود؛ زیرا بازگشایی یک مرز شاید با یک تصمیم ممکن باشد، اما بازسازی اعتمادی که آسیب دیده است، چه‌بسا سال‌ها زمان ببرد. امروز بیش از آنکه به سخنان تند نیاز داشته باشیم، به تصمیمات سنجیده نیازمندیم؛ بیش از آنکه به اثبات بدگمانی‌ها بکوشیم، باید برای رفع آن‌ها تلاش کنیم.
دوستی ایران و پاکستان میراث گذشته است؛ اما حفظ آن، مسئولیت امروز ماست. و شاید هنر بزرگ دیپلماسی و حتی رسانه ای در همین باشد: در هنگامه‌ای که همه از امکان جنگ سخن می‌گویند، هنوز کسانی باشند که شجاعت گفت‌وگو، تدبیر تفاهم و مسئولیت پاسداری از صلح را از یاد نبرده باشند.



محمد حسین باقری
بنیان‌گذار و مدیر اندیشکده اقبال



تحلیل رسانه‌های پاکستان با موضوع ایران



در بازه مورد بررسی، تحلیل ۱۹۲ مطلب منتشرشده در رسانه‌های پاکستانی نشان می‌دهد که تصویر رسانه‌ای ایران همچنان در چارچوبی «غالباً خنثی با گرایش مثبت قابل توجه و سطح پایین تقابل رسانه‌ای» قرار دارد. در مجموع، ۱۲۱ مطلب (۶۳%) خنثی، ۶۲ مطلب (۳۲٫۳%) مثبت و تنها ۹ مطلب (۴٫۷%) منفی بوده‌اند. این توزیع نشان می‌دهد که در کنار غلبه رویکرد خنثی، روایت‌های مثبت همچنان سهم قابل توجهی از پوشش رسانه‌ای ایران را تشکیل می‌دهند.

در سطح رسانه‌ای، روزنامه اکسپرس با ۲۸ مطلب و Pakistan Observer با ۲۲ مطلب بیشترین حجم پوشش را داشته‌اند. در میان رسانه‌های اردوزبان، روزنامه جنگ با ۸ مطلب مثبت و روزنامه دنیا با ۶ مطلب مثبت، از منابع قابل توجه

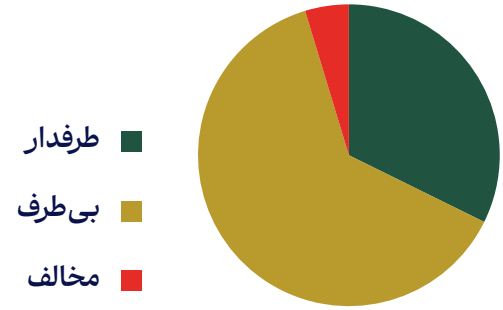
روایت‌های مثبت بوده‌اند. در میان رسانه‌های انگلیسی‌زبان نیز Dawn با ۷ مطلب مثبت و The Express Tribune و The Nation هرکدام با ۷ مطلب مثبت، سهم قابل توجهی در بازنمایی مثبت ایران داشته‌اند. در مقابل، بخش عمده مطالب این رسانه‌ها همچنان خنثی بوده و نشان‌دهنده غلبه پوشش توصیفی و تحلیل‌محور است.

محتوای منفی در این دوره همچنان محدود بوده است. تنها ۹ مطلب، معادل ۴٫۷ درصد کل محتوا، در دسته ضدایرانی قرار گرفته‌اند. روزنامه اکسپرس، Pakistan Observer و روزنامه جنگ هرکدام با ۲ مطلب منفی بیشترین تعداد را در میان رسانه‌های بررسی‌شده داشته‌اند. در مقابل، رسانه‌هایی مانند Dawn، روزنامه دنیا و The Nation هیچ مطلبی در دسته ضدایرانی نداشته‌اند. این الگو نشان می‌دهد که در مجموعه بررسی‌شده، روایت منفی به جریان غالب رسانه‌ای تبدیل نشده است.

در بخش نویسندگان، «دیدگاه سردبیران» با ۵۳ مطلب شامل ۱۴ مطلب مثبت، ۳۷ مطلب خنثی و ۲ مطلب منفی، مهم‌ترین بخش از نظر حجم محتوا بوده است. در میان نویسندگان، ایاز امیر با ۵ مطلب مثبت از مجموع ۶ مطلب، رویکردی عمدتاً مثبت داشته است. عظمی گل و عمران ملک نیز هرکدام ۳ مطلب مثبت منتشر کرده‌اند. در مقابل، افضل ریحان با ۲ مطلب منفی، بیشترین تعداد مطالب منفی را در میان نویسندگان منفرد ثبت کرده است.

توزیع رویکرد رسانه‌های پاکستانی نسبت به ایران

نوع رویکرد مقاله	تعداد	درصد
مخالف	۹	%۴٫۷
طرفدار	۶۲	%۳۲٫۳
بی‌طرف	۱۲۱	%۶۳
جمع کل	۱۹۲	%۱۰۰



جمع‌بندی نهایی

برآیند داده‌های رسانه‌ها و نویسندگان پاکستانی در مهر ۱۴۰۵ نشان می‌دهد که گفتمان رسانه‌ای درباره ایران بر سه ویژگی اصلی استوار بوده است:

غلبه روایت خنثی و توصیفی (۶۳%)

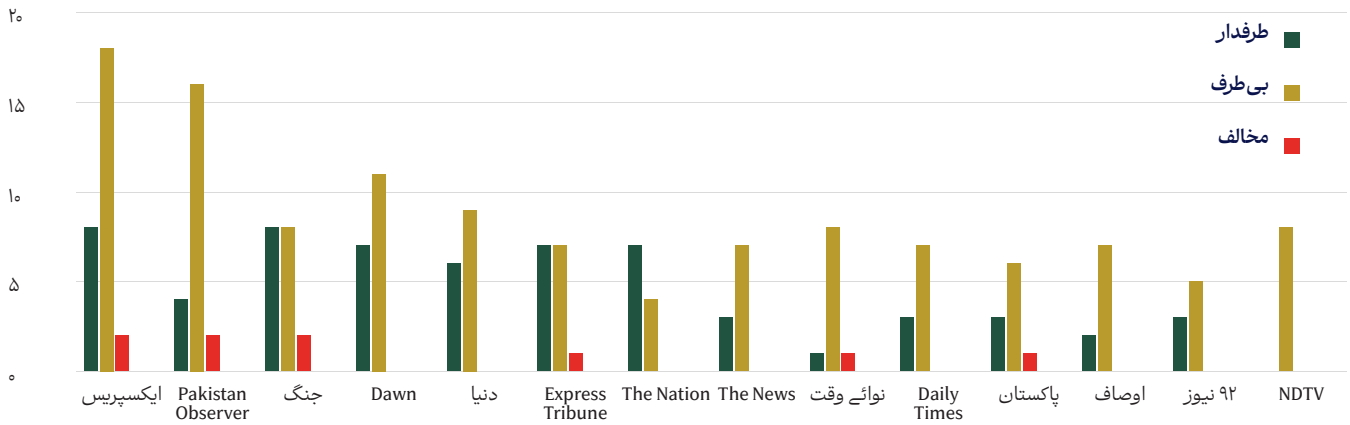
حضور قابل توجه روایت مثبت (۳۲٫۳%)

محدود ماندن روایت منفی و نبود غلبه گفتمان ضدایرانی (۴٫۷%)

تحلیل تفکیکی رسانه‌ها

نام رسانه	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
روزنامه ایکسپریس	۲	۱۸	۸	۲۸
Pakistan Observer	۲	۱۶	۴	۲۲
روزنامه جنگ	۲	۸	۸	۱۸
Dawn	۰	۱۱	۷	۱۸
روزنامه دنیا	۰	۹	۶	۱۵
The Express Tribunes	۱	۷	۷	۱۵
The Nation	۰	۴	۷	۱۱
The News	۰	۷	۳	۱۰
روزنامه نوائے وقت	۱	۸	۱	۱۰
Daily Times	۰	۷	۳	۱۰
روزنامه پاکستان	۱	۶	۳	۱۰
روزنامه اوصاف	۰	۷	۲	۹
۹۲ نیوز	۰	۵	۳	۸
NDTV	۰	۸	۰	۸
جمع کل	۹	۱۲۱	۶۲	۱۹۲

نمودار تحلیل تفکیکی رسانه‌ها



تحلیل تفکیکی نویسندگان

نام	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
دیدگاه سردبیران	۲	۳۷	۱۴	۵۳
ایاز امیر	۰	۱	۵	۶
سمیع‌الله ملک	۰	۵	۱	۶
عظمی گل	۰	۰	۳	۳
عمران ملک	۰	۰	۳	۳
سید قمر افضل رضوی	۰	۱	۲	۳
دکتر حسین احمد پراچه	۰	۲	۱	۳
محمد عبدالله حمید گل	۰	۳	۰	۳
افضل ریحان	۲	۰	۰	۲
طارق عقیل	۱	۱	۰	۲
زمرد نقوی	۱	۱	۰	۲
مزمل سهروردی	۱	۱	۰	۲
ام. عالم بروهی	۰	۰	۲	۲
دکتر محمد علی احسان	۰	۰	۲	۲
صابر کربلایی	۰	۰	۲	۲
ثروت جمال اصمعی	۰	۱	۱	۲
مجید اصغر	۰	۱	۱	۲
غیور ترمذی	۰	۲	۰	۲
انعام‌الحق	۰	۲	۰	۲
رانا زاهد اقبال	۰	۲	۰	۲
آصف درانی	۰	۲	۰	۲
دکتر اکرام‌الحق	۰	۲	۰	۲
منصور آفاق	۰	۲	۰	۲
تاراکارتا	۰	۲	۰	۲
آدیتی بهادوری	۰	۲	۰	۲

نام	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
زاهد حسین	۰	۲	۰	۲
ایم. ایم. ادیب	۰	۲	۰	۲
دکتر انعم ناز	۰	۲	۰	۲
عبدالله طارق سهیل	۱	۰	۰	۱
حامد ولید	۱	۰	۰	۱
جمال عبدی	۰	۰	۱	۱
طارق چودری	۰	۰	۱	۱
طارق عثمان حیدر	۰	۰	۱	۱
عرفان مصطفی	۰	۰	۱	۱
قمر بشیر	۰	۰	۱	۱
عثمان دموهی	۰	۰	۱	۱
دکتر جیمز جی. زغبی	۰	۰	۱	۱
خرم عباس	۰	۰	۱	۱
سرتیپ طارق خلیل	۰	۰	۱	۱
انیلا شاهزاد	۰	۰	۱	۱
پروفسور تنویر صادق	۰	۰	۱	۱
دکتر نذیر محمود	۰	۰	۱	۱
خلیل احمد نینی تال‌والا	۰	۰	۱	۱
دکتر رضا محمد	۰	۰	۱	۱
عمران جان	۰	۰	۱	۱
چودری خادم حسین	۰	۰	۱	۱
تی. ام. اعوان	۰	۰	۱	۱
اعزاز احمد چودری	۰	۰	۱	۱
علی انور	۰	۰	۱	۱
دکتر زاهد منیر عامر	۰	۰	۱	۱

نام	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
دکتر سرور حسین	۰	۰	۱	۱
ندیم اختر ندیم	۰	۰	۱	۱
عارفه نور	۰	۰	۱	۱
وسعت‌الله خان	۰	۰	۱	۱
اورنگزیب اعوان	۰	۰	۱	۱
سرهنگ راجیو آگاروال	۰	۱	۰	۱
میاں عمران احمد	۰	۱	۰	۱
حامد میر	۰	۱	۰	۱
افتخار احمد سندهو	۰	۱	۰	۱
میاں اشفاق انجم	۰	۱	۰	۱
نصرت مرزا	۰	۱	۰	۱
حسین اچ. زیدی	۰	۱	۰	۱
هارلن اولمن	۰	۱	۰	۱
سفیر جی. آر. بلوچ	۰	۱	۰	۱
شاهد جاوید برکی	۰	۱	۰	۱
فیصل مسعود	۰	۱	۰	۱
سلطان ام. هالی	۰	۱	۰	۱
دکتر رشید احمد خان	۰	۱	۰	۱
ایشواریا سوناوانه	۰	۱	۰	۱
دکتر ظفر نواز جسپال	۰	۱	۰	۱
دکتر محمد اسلم دوگر	۰	۱	۰	۱
سید خاور مهدی	۰	۱	۰	۱
محمد محسن اقبال	۰	۱	۰	۱
پروفسور رائے غلام رسول فهیم کهرل	۰	۱	۰	۱
محمد محسن اقبال	۰	۱	۰	۱

نام	مخالف	بی‌طرف	طرفدار	مجموع
آتله هتلند	۰	۱	۰	۱
آمنه هاشمی	۰	۱	۰	۱
اشرت حسین	۰	۱	۰	۱
نوید سحر	۰	۱	۰	۱
زائور سفاروف	۰	۱	۰	۱
سکندر احمد شاه	۰	۱	۰	۱
سرور منیر رائو	۰	۱	۰	۱
خضر نیازی	۰	۱	۰	۱
هما بقایی	۰	۱	۰	۱
دور اکرم	۰	۱	۰	۱
محمد عبدالله حمید گل	۰	۱	۰	۱
نارِش کاوشیک	۰	۱	۰	۱
عبدالحمید	۰	۱	۰	۱
اعجازالحق	۰	۱	۰	۱
عثمان بهٹی	۰	۱	۰	۱
دردانه نجم	۰	۱	۰	۱
زاهد مقصود شیخ	۰	۱	۰	۱
سرتیپ بازنشسته آنیل رامان	۰	۱	۰	۱
رشید صافی	۰	۱	۰	۱
شاهد الیاس	۰	۱	۰	۱
ملیحه لودهی	۰	۱	۰	۱
دکتر فاروق عادل	۰	۱	۰	۱
اسلم لودهی	۰	۱	۰	۱
محمد امیر رانا	۰	۱	۰	۱
سرتیپ راجا شوزب مجید	۰	۱	۰	۱


ایاز امیر


سمیع‌الله ملک


عظمی گل


عمران ملک


سید قمر افضل رضوی


دکتر حسین احمد پراچه


محمد عبدالله حمید گل


افضل ریحان


طارق عقیل


زمرد نقوی


مزمل سهروردی


ام. عالم بروهی


دکتر محمد علی احسان


صابر کربلایی


ثروت جمال اصمعی


مجید اصغر


غیور ترمذی


انعام‌الحق


رانا زاهد اقبال


آصف درانی



به دعوت اقبال

اخوت ایران، پاکستان و افغانستان؛ یک آرمان، یک اندیشه، یک ضرورت

نوشته عباس آقازمانی (ابوشریف)



سخن آغازین اندیشکده اقبال

ماهنامه اندیشکده اقبال در بخش اختصاصی «به دعوت اقبال»، این‌بار میزبان یکی از شخصیت‌های تاریخی و کم‌نظیر در مناسبات ایران و پاکستان است؛ عباس آقازمانی، مشهور به ابوشریف، نخستین فرمانده سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و از نخستین سفرای جمهوری اسلامی ایران در پاکستان؛ شخصیتی که تجربه سیاسی و مبارزاتی او از سال‌های پیش از انقلاب در ایران آغاز شد، در کشورهای مختلف خاورمیانه و اروپا گسترش یافت و پس از پیروزی انقلاب، به مسئولیت‌های نظامی، دیپلماتیک و فعالیت‌های منطقه‌ای پیوند خورد.

اندیشکده اقبال در ادامه مأموریت خود برای ثبت تجربه‌های تاریخی، پیوند میان نسل‌های تصمیم‌ساز و گشودن افق‌های تازه در روابط ایران و پاکستان، این فرصت را یافته است تا روایت مستقیم ابوشریف از یکی از آرمان‌های دیرپای او را منتشر کند: ایجاد چارچوبی پایدار برای اخوت و همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان؛ اندیشه‌ای که به گفته وی، طی چند دهه نه‌تنها درباره آن تأمل کرده، بلکه برای پیشبرد آن با شخصیت‌ها و مقاماتی در هر سه کشور به گفت‌وگو نشسته است.

انتشار این روایت، افزون بر بازخوانی بخشی از تاریخ کمتر روایت‌شده مناسبات منطقه‌ای، تلاشی برای تبدیل تجربه پیشگامان سیاست و دیپلماسی به سرمایه‌ای فکری برای معماری آینده همکاری‌های ایران، پاکستان و افغانستان است.

درباره آقای عباس آقازمانی، ملقب به ابوشریف

عباس آقازمانی، مشهور به ابوشریف، از چهره‌های شناخته‌شده مبارزات اسلامی پیش از انقلاب و از شخصیت‌های تأثیرگذار در تحولات سال‌های آغازین جمهوری اسلامی ایران است. او سابقه مبارزه مخفیانه، فعالیت‌های تشکیلاتی، زندان، حضور در مبارزات منطقه‌ای و مشارکت در شکل‌گیری نهادهای انقلابی را در کارنامه دارد و از نخستین فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به شمار می‌رود. ابوشریف خود را اولین فرمانده سپاه معرفی می‌کند و پس از آن نیز در شمار نخستین سفرای جمهوری اسلامی ایران در پاکستان قرار گرفت.

بخش مهمی از تجربه سیاسی و اجتماعی ابوشریف، پیش از پیروزی انقلاب اسلامی و در خارج از ایران شکل گرفت. او از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ خورشیدی، برابر با حدود سال‌های ۱۹۷۱ تا ۱۹۷۹ میلادی، به مدت هفت سال در کشورهای مختلف اقامت داشت. این دوره با دو سال زندگی در پاکستان آغاز شد و سپس با حضور در آلمان، اتریش، لبنان، مصر، سوریه و سرزمین فلسطین ادامه یافت. به روایت او، در فلسطین در کنار مبارزان فلسطینی در نبردهای مستقیم علیه نیروهای اسرائیلی مشارکت داشت؛ تجربه‌ای که در شکل‌گیری نگاه فراملی و ضدسلطه او نقشی تعیین‌کننده ایفا کرد.
زندگی در محیط‌های متفاوت آسیایی، اروپایی و عربی، امکان شناخت مستقیم جوامع، فرهنگ‌ها، جریان‌های سیاسی و مناسبات اجتماعی گوناگون را برای او فراهم ساخت. ابوشریف به ۵ زبان اردو، پشتو، عربی، انگلیسی و آلمانی تسلط دارد و به گفته خود، در ملاقات‌های سیاسی، مذهبی و دیپلماتیک، همواره کوشیده است بدون واسطه مترجم و به زبان مخاطبانش با آنان گفت‌وگو کند. این توانایی، در کنار تجربه حضور میدانی در کشورهای مختلف، به یکی از ویژگی‌های متمایز فعالیت‌های منطقه‌ای او تبدیل شده است.

پیشینه فکری و سیاسی ابوشریف به فعالیت در حزب ملل اسلامی نیز پیوند خورده است. او این حزب را از نظر مبانی فکری، متمایز از بسیاری از تشکل‌های سیاسی آن دوران می‌داند و معتقد است که اندیشه محوری آن، نه قومیت و نژاد، بلکه آموزه‌های اسلام و رسالت فراگیر آن برای عدالت و رهایی انسان بود. وی تأکید دارد که این باور، از دوران مبارزه با حکومت پهلوی تا فعالیت‌های کنونی‌اش در پاکستان، محور ثابت اندیشه و عمل سیاسی او باقی مانده است.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، ابوشریف در شکل‌گیری و فرماندهی سپاه پاسداران نقش داشت و سپس مسئولیت دیپلماتیک در پاکستان را بر عهده گرفت. اهمیت این دو جایگاه، تنها به مسئولیت‌های رسمی محدود نمی‌شود. تجربه فرماندهی در سال‌های آغازین انقلاب، او را با مسائل بنیادین امنیت، دفاع و ساختار قدرت آشنا ساخت؛ درحالی‌که مأموریت دیپلماتیک در پاکستان، شناخت نزدیک از ساختار سیاسی و نظامی این کشور، جایگاه احزاب و جریان‌های مذهبی و پیچیدگی مناسبات آن با ایران و افغانستان را برای وی فراهم آورد.
حضور طولانی‌مدت در پاکستان و ارتباط با تحولات افغانستان، بخش دیگری از تجربه او را شکل داده است. ارتباط با علمای اهل سنت، شخصیت‌های شیعی افغانستان، رهبران سیاسی و جریان‌های اسلامی منطقه، به او امکان داده است که مسائل سه کشور را نه‌تنها از منظر روابط رسمی دولت‌ها، بلکه از دریچه پیوندهای مذهبی، اجتماعی و تاریخی ملت‌ها بررسی کند. در این میان، اندیشه همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان به یکی از محورهای اصلی فعالیت‌های او تبدیل شده است؛ اندیشه‌ای که به گفته وی، تنها در سطح پیشنهاد نظری باقی نمانده و برای پیشبرد آن، رایزنی‌هایی با شخصیت‌ها و مقاماتی در تهران، اسلام‌آباد و کابل صورت گرفته است.

از تجربه مبارزه تا ضرورت همگرایی منطقه‌ای

اندیشه همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان برای من محصول تحولات سیاسی سال‌های اخیر نیست، بلکه حاصل مسیری طولانی از مبارزه، فعالیت تشکیلاتی، زندگی در کشورهای مختلف، مسئولیت نظامی و تجربه دیپلماتیک است؛ مسیری که از سال‌های پیش از انقلاب اسلامی ایران آغاز شد و در دهه‌های بعد، با حضور در پاکستان و ارتباط نزدیک با تحولات افغانستان، ابعادی منطقه‌ای یافت.

ریشه این اندیشه را باید در برداشت من از رسالت اسلام و اهداف انقلاب اسلامی جست‌وجو کرد. من همواره معتقد بوده‌ام که اسلام را نمی‌توان در چارچوب مرزهای جغرافیایی، تعلقات قومی یا منافع محدود سیاسی تعریف کرد. آنچه به اندیشه اسلامی ماهیتی فراگیر می‌بخشد، تأکید بر عدالت، مبارزه با ظلم، پاسداشت کرامت انسان و مسئولیت در برابر سرنوشت محرومان است. از همین منظر، اعتقاد داشتم که انقلاب اسلامی ایران نیز نباید صرفاً به تغییر ساختار قدرت در یک کشور محدود بماند. این انقلاب حامل آرمانی فراتر از مرزهای ایران بود و می‌توانست زمینه نزدیکی ملت‌های مسلمان و شکل‌گیری مناسباتی تازه بر پایه عدالت، استقلال و همکاری را فراهم آورد.

اما پیش از آنکه انقلاب اسلامی در ایران به پیروزی برسد، تجربه زندگی در کشورهای مختلف و حضور در مبارزات منطقه‌ای، تأثیر عمیقی بر نگاه من گذاشته بود. از سال ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷، به مدت هفت سال خارج از ایران زندگی کردم. دو سال نخست را در پاکستان گذراندم و سپس به آلمان، اتریش، لبنان و مصر رفتم و در ادامه، در سرزمین فلسطین در کنار مبارزان فلسطینی در مبارزات رودررو علیه نیروهای اسرائیلی حضور یافتم. این هفت سال برای من تنها دوران دوری از وطن نبود، بلکه فرصتی برای شناخت مستقیم جوامع مختلف، آشنایی با فرهنگ‌ها و زبان‌های گوناگون و درک واقعیت‌های سیاسی و اجتماعی جهان اسلام و اروپا بود. زندگی در پاکستان، مرا با جامعه‌ای مسلمان، متنوع و برخوردار از جریان‌های مذهبی و سیاسی گوناگون آشنا کرد. حضور در آلمان و اتریش، امکان شناخت نزدیک از جوامع اروپایی و ساختارهای سیاسی و اجتماعی آن‌ها را فراهم ساخت. اقامت در لبنان و مصر نیز مرا با تحولات جهان عرب و مسائل جهان اسلام از نزدیک روبه‌رو کرد. اما تجربه فلسطین، جایگاهی متفاوت در زندگی من داشت. حضور در کنار مبارزان فلسطینی و مشارکت در مبارزات مستقیم علیه نیروهای اسرائیلی، این باور را در من تقویت کرد که مسئله عدالت و مبارزه با سلطه، محدود به یک کشور یا یک ملت نیست. سرنوشت ملت‌های مسلمان و محروم، در بسیاری از موارد به یکدیگر پیوند خورده است و نمی‌توان نسبت به رنج و مشکلات دیگران بی‌تفاوت بود. در طول این سال‌ها، به زبان‌های فارسی، اردو، پشتو، عربی، انگلیسی و آلمانی تسلط پیدا کردم. این توانایی زبانی، بعدها در فعالیت‌های سیاسی و دیپلماتیک من نقشی بسیار مؤثر ایفا کرد. در ملاقات‌ها و گفت‌وگوهای خود، نیازی به مترجم نداشتم و می‌توانستم با هر شخصیت، به زبان خودش سخن بگویم. این ارتباط مستقیم، نه‌تنها به انتقال دقیق‌تر مفاهیم کمک می‌کرد، بلکه زمینه اعتماد، صمیمیت و شناخت متقابل را نیز فراهم می‌ساخت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و در سال‌های نخست جمهوری اسلامی، مسئولیت فرماندهی سپاه پاسداران را بر عهده گرفتم. این مسئولیت، مرا با مسائل بنیادین امنیت، دفاع، ساختار قدرت و دشواری‌های استقرار نظام سیاسی جدید آشنا ساخت. بااین‌حال، تجربه سال‌های نخست انقلاب مرا با واقعیت دیگری نیز روبه‌رو کرد. اختلافات سیاسی، رقابت میان جریان‌های مختلف و منازعات داخلی، بخشی از توان نیروهایی را که می‌توانستند در تحقق اهداف مشترک همکاری کنند، به خود مشغول کرده بود. من در آن دوران بارها نسبت به پیامدهای این اختلافات هشدار داده بودم. به باور من، تفرقه میان نیروهای سیاسی و مذهبی همواره یکی از عوامل اصلی تضعیف جوامع اسلامی بوده است. این مسئله را تنها به تاریخ معاصر ایران محدود نمی‌دانم، بلکه آن را در تجربه حکومت‌های اسلامی گذشته نیز مشاهده می‌کنم؛ حکومت‌هایی که هرگاه در چارچوب قومیت، خاندان یا منافع گروهی محدود شدند، زمینه ضعف و بهره‌برداری قدرت‌های بیرونی را فراهم آوردند.

همین برداشت تاریخی، مرا به نتیجه‌ای رساند که بعدها محور فعالیت‌های منطقه‌ای‌ام شد: اگر جوامع اسلامی می‌خواهند از چرخه اختلاف، ضعف و وابستگی فاصله بگیرند، باید همکاری را از سطح شعارهای وحدت‌طلبانه فراتر ببرند و

برای آن سازوکارهای سیاسی، اقتصادی و اجتماعی ایجاد کنند. در این چارچوب، ایران، پاکستان و افغانستان برای من جایگاهی ویژه یافتند؛ سه کشوری که از یک‌سو با پیوندهای تاریخی، فرهنگی و مذهبی به یکدیگر متصل‌اند و از سوی دیگر، با مسائل امنیتی، اقتصادی و سیاسی مشترکی روبه‌رو هستند. من معتقدم همگرایی این سه کشور می‌تواند نخستین گام برای تحقق الگویی گسترده‌تر از همکاری در جهان اسلام باشد.

حزب ملل اسلامی؛ سرچشمه یک اندیشه فراملی

یکی از سرچشمه‌های اصلی نگاه فراملی من، تجربه فعالیت در حزب ملل اسلامی است. در سال‌های پیش از انقلاب، گروه‌ها و احزاب سیاسی متعددی در ایران فعالیت داشتند که هر یک، بر پایه مبانی فکری و سیاسی خود، آینده متفاوتی را برای کشور تصور می‌کردند. برخی بر ملی‌گرایی، برخی بر اندیشه‌های چپ و برخی بر برداشت‌های گوناگون از اسلام سیاسی تأکید داشتند. از نگاه من، ویژگی ممتاز حزب ملل اسلامی، پرهیز از محدودکردن مبارزه به مرزبندی‌های قومی و نژادی و قرار دادن اسلام و آموزه‌های قرآن در مرکز اندیشه سیاسی بود. ما اعتقاد داشتیم که رسالت اسلام ماهیتی جهانی دارد و نمی‌توان آن را به یک ملت، نژاد یا سرزمین خاص محدود کرد. برای من، هدف مبارزه اسلامی صرفاً انتقال قدرت از یک گروه به گروه دیگر نبود، بلکه باید در خدمت برقراری عدالت، مقابله با ظلم و فراهم‌کردن زمینه زندگی شرافتمندانه برای انسان‌ها قرار می‌گرفت. در این برداشت، هویت اسلامی نه جایگزینی برای فرهنگ و هویت ملی ملت‌ها، بلکه مبنایی برای عبور از تعصباتی است که مانع همکاری آنان می‌شود. این باور، با پایان فعالیت‌های تشکیلاتی پیش از انقلاب از میان نرفت. در سال‌های بعد، چه در مسئولیت‌های نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی و چه در فعالیت‌های مذهبی و اجتماعی پاکستان و افغانستان، همان اندیشه را دنبال کردم. از همین رو، طرح همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان را امتداد منطقه‌ای این مبانی فکری می‌دانم؛ تلاشی برای تبدیل آرمان وحدت اسلامی به همکاری عملی میان سه کشور مستقل. به اعتقاد من، اگر آموزه‌های اسلامی بر عدالت، اخوت و مسئولیت مشترک تأکید دارند، این اصول باید در مناسبات واقعی میان ملت‌های مسلمان نیز بازتاب یابند. نمی‌توان از وحدت سخن گفت، اما اجازه داد اختلافات قومی، مذهبی و سیاسی، پیوندهای طبیعی میان جوامع اسلامی را از میان ببرد.

پاکستان؛ از مأموریت دیپلماتیک تا شناخت ساختار قدرت و جامعه

مسئولیت دیپلماتیک در پاکستان، یکی از نقاط عطف زندگی سیاسی من بود. هنگامی که در سال‌های آغازین جمهوری اسلامی به‌عنوان یکی از نخستین سفرای جمهوری اسلامی ایران در پاکستان فعالیت کردم، در محیطی قرار گرفتم که از نظر ساختار سیاسی، اجتماعی و مذهبی، تفاوت‌های قابل توجهی با ایران داشت.

البته آشنایی من با پاکستان، به سال‌های پیش از انقلاب بازمی‌گشت؛ زمانی که دو سال در این کشور زندگی کرده بودم و از نزدیک با جامعه، فرهنگ و جریان‌های سیاسی و مذهبی آن آشنا شده بودم. همین تجربه پیشین، در دوران مسئولیت دیپلماتیک به من کمک کرد تا ارتباطات گسترده‌تری برقرار کنم و مسائل این کشور را با شناختی عمیق‌تر دنبال کنم. پاکستان کشوری است که در آن، علاوه بر دولت و نهادهای رسمی، ارتش، احزاب سیاسی، جریان‌های مذهبی و شبکه‌های اجتماعی و قومی، نقش مهمی در تحولات داخلی و سیاست خارجی ایفا می‌کنند. از نزدیک دریافتم که شناخت چنین ساختاری، برای هرگونه ابتکار منطقه‌ای ضروری است.

در طول حضور و فعالیت خود در پاکستان، کوشیدم ارتباط با علمای اهل سنت و شخصیت‌های سیاسی و اجتماعی را گسترش دهم. معتقد بودم که روابط ایران و پاکستان نباید تنها به مناسبات رسمی دولت‌ها محدود شود، بلکه باید از ظرفیت‌های مذهبی، فرهنگی و اجتماعی دو ملت نیز بهره گرفت. یکی از امتیازهای مهم من در این ارتباطات، تسلط به زبان‌های مختلف بود. در ملاقات با شخصیت‌های پاکستانی، به زبان اردو یا پشتو گفت‌وگو می‌کردم و در ارتباط با دیگر شخصیت‌ها، از زبان‌های عربی، انگلیسی یا آلمانی بهره می‌گرفتم. هیچ‌گاه برای انتقال دیدگاه‌ها و اندیشه‌هایم به مترجم نیاز نداشتم و می‌توانستم بدون واسطه با مخاطبان خود ارتباط برقرار کنم. این ارتباط مستقیم، به‌ویژه در گفت‌وگوهای سیاسی و مذهبی، اهمیت فراوانی داشت؛ زیرا

بسیاری از ظرافت‌های فکری و فرهنگی، در ترجمه از میان می‌رود. هنگامی که با یک عالم دینی یا شخصیت سیاسی به زبان خودش سخن می‌گویید، نه‌تنها پیام خود را دقیق‌تر منتقل می‌کنید، بلکه نشان می‌دهید که برای فرهنگ و هویت او احترام قائل هستید. در این ارتباطات، مسئله اصلی من عبور از اختلافات فرقه‌ای و تأکید بر اصول مشترک اسلامی بود. باور داشتم که اختلافات فقهی و مذهبی، هرچند واقعیتی تاریخی‌اند، نباید به مانعی برای همکاری مسلمانان در مسائل اساسی تبدیل شوند. بر همین اساس، در برگزاری نشست‌ها و گردهمایی‌هایی با حضور علمای مذاهب مختلف مشارکت کردم. در یکی از این گردهمایی‌ها، شخصیت‌هایی از پاکستان، افغانستان و کشورهایی چون مالزی و ترکیه حضور یافتند و درباره ضرورت وحدت اسلامی و پرهیز از اختلافات فرقه‌ای گفت‌وگو کردند. تجربه این نشست‌ها به من نشان داد که امکان گفت‌وگو و همکاری میان جریان‌های مذهبی مختلف وجود دارد؛ مشروط بر آنکه طرف‌ها، به‌جای تلاش برای حذف تفاوت‌ها، بر زمینه‌های مشترک تمرکز کنند.

همین تجربه، پرسشی بنیادین را در ذهن من تقویت کرد: اگر علمای مذاهب مختلف می‌توانند با حفظ باورهای خود در چارچوبی مشترک گفت‌وگو کنند، چرا دولت‌های ایران، پاکستان و افغانستان نتوانند مناسباتی نزدیک‌تر و سازمان‌یافته‌تر برقرار سازند؟

افغانستان؛ تجربه مقاومت، اختلاف و ضرورت همکاری فراگیر

افغانستان، در اندیشه منطقه‌ای من، جایگاهی فراتر از یک همسایه شرقی ایران دارد. این کشور را حلقه ارتباط میان آسیای مرکزی و جنوبی و بخشی جدایی‌ناپذیر از محیط تمدنی و امنیتی ایران و پاکستان می‌دانم. ارتباط من با افغانستان به دوران مقاومت در برابر اشغال شوروی بازمی‌گردد. در آن سال‌ها، حمایت از مقاومت مردم افغانستان و ارتباط با جریان‌های اسلامی این کشور، بخش مهمی از فعالیت‌های منطقه‌ای مرا تشکیل می‌داد. خروج نیروهای شوروی از افغانستان را یکی از نمونه‌های تاریخی توانایی ملت‌ها در مقاومت در برابر قدرت‌های بزرگ می‌دانم؛ اما در عین حال معتقدم که تحولات پس از آن، درس مهم دیگری نیز به همراه داشت: پیروزی در برابر دشمن خارجی، بدون توافق داخلی و همکاری میان گروه‌های سیاسی و مذهبی، لزوماً به صلح و ثبات پایدار منتهی نمی‌شود. از همین منظر، در سال‌های فعالیت خود با شخصیت‌ها و جریان‌های مختلف افغانستان ارتباط برقرار کردم. در میان این شخصیت‌ها، گلبدین حکمتیار، از چهره‌های شناخته‌شده جریان‌های اسلامی افغانستان، و آیت‌الله محمدآصف محسنی، از شخصیت‌های برجسته شیعی این کشور، جایگاه ویژه‌ای در تجربه من دارند. دیدار و گفت‌وگو با شخصیت‌های شیعه و سنی، به من امکان داد که مسائل افغانستان را از منظر یک گروه خاص نبینم و ضرورت همکاری میان جریان‌های مختلف را از نزدیک درک کنم. من معتقدم که آینده افغانستان، بدون مشارکت همه گروه‌های سیاسی و مذهبی و بدون روابط سازنده با همسایگان، با دشواری‌های جدی روبه‌رو خواهد بود. افغانستان می‌تواند به‌جای آنکه عرصه رقابت قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای باشد، به یکی از پایه‌های همکاری میان ایران، پاکستان و آسیای مرکزی تبدیل شود. تحقق چنین چشم‌اندازی، البته نیازمند عبور از بی‌اعتمادی‌های تاریخی و ایجاد سازوکارهایی برای حل اختلافات است.

از اندیشه تا ابتکار؛ رایزنی با تهران، اسلام‌آباد و کابل

طرح همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان، برای من صرفاً یک پیشنهاد نظری یا آرمانی برای آینده نبود. از همان زمانی که ضرورت چنین همکاری‌ای را احساس کردم، کوشیدم آن را با شخصیت‌های مؤثر و مقاماتی در هر سه کشور در میان بگذارم. در سال‌های گذشته، این پیشنهاد را در ملاقات‌هایی با شخصیت‌ها و مقاماتی در ایران، پاکستان و افغانستان مطرح کردم. هدف من از این رایزنی‌ها، جلب توجه تصمیم‌گیران و نخبگان به ظرفیت‌های همکاری سه کشور و فراهم‌کردن زمینه‌ای برای نزدیک‌شدن تدریجی آنان بود. در افغانستان، با شخصیت‌هایی از جریان‌های مختلف سیاسی و مذهبی درباره ضرورت همکاری منطقه‌ای گفت‌وگو کردم. ارتباط با گلبدین حکمتیار، آیت‌الله محمدآصف محسنی و دیگر چهره‌های شیعه و سنی، بخشی از تلاش من برای معرفی این اندیشه در میان گروه‌های مختلف افغانستان بود. در پاکستان نیز موضوع همکاری سه‌جانبه

را در ارتباط با شخصیت‌هایی از محافل سیاسی، مذهبی و برخی نمایندگان نهادهای نظامی مطرح کردم.

من معتقد بودم که نقش پاکستان در هرگونه ابتکار منطقه‌ای تعیین‌کننده است. این کشور از یک‌سو با افغانستان پیوندهای گسترده جغرافیایی، اجتماعی و تاریخی دارد و از سوی دیگر، با ایران از مرز مشترک و ظرفیت‌های فراوان اقتصادی و امنیتی برخوردار است. در ضمن باید توجه ویژه داشت که پاکستان تنها کشور اسلامی مسلح به سلاح اتمی است. بااین‌حال، باور داشتم که چنین ابتکاری بدون مشارکت فعال جمهوری اسلامی ایران نیز نمی‌تواند به نتیجه برسد. از همین رو، بخشی از تلاش‌های خود را به معرفی این اندیشه به مقامات ایرانی اختصاص دادم.

دیدار با آیت‌الله خامنه‌ای و تلاش برای گسترش گفت‌وگوی اسلامی

یکی از رویدادهای مهم در این مسیر، سفر هیئتی از علمای اهل سنت پاکستان به ایران در سال ۲۰۱۱ میلادی بود؛ سفری که با هدف تقویت ارتباطات مذهبی و گسترش گفت‌وگو درباره وحدت اسلامی انجام شد. این هیئت از شخصیت‌هایی با گرایش‌های مختلف مذهبی و سیاسی تشکیل شده بود و در جریان سفر، با شهید آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی ایران، و شماری دیگر از مسئولان کشور دیدار کردیم. در میان شخصیت‌هایی که در این مجموعه از فعالیت‌ها و ارتباطات حضور داشتند، می‌توانم به مولانا محمدخان شیرانی، از چهره‌های شناخته‌شده جمعیت علمای اسلام، اشاره کنم.

اهمیت این دیدار برای من، تنها در ملاقات یک هیئت مذهبی خارجی با عالی‌ترین مقام جمهوری اسلامی ایران نبود. این سفر را فرصتی برای تقویت پیوند میان علمای دو کشور و انتقال اندیشه همکاری اسلامی به سطوح بالاتر تصمیم‌گیری می‌دانستم. معتقد بودم که وحدت اسلامی، اگر قرار است به نیرویی مؤثر در مناسبات منطقه‌ای تبدیل شود، نباید به برگزاری نشست‌های تشریفاتی و صدور بیانیه‌های کلی محدود بماند. این اندیشه باید در همکاری اقتصادی، علمی، فرهنگی و حتی امنیتی میان کشورهای مسلمان بازتاب یابد. از همین منظر، نزدیک‌شدن ایران، پاکستان و افغانستان را یکی از مصادیق عملی تحقق وحدت اسلامی می‌دانستم؛ سه کشوری که به سبب پیوندهای تاریخی، مذهبی و جغرافیایی، ظرفیت شکل‌دادن به همکاری پایدار را دارند. دیدار با شهید آیت‌الله خامنه‌ای و دیگر مقامات ایرانی، بخشی از تلاش گسترده‌تری بود که برای ایجاد ارتباط میان نخبگان مذهبی، شخصیت‌های سیاسی و مسئولان سه کشور و بررسی امکان همکاری منطقه‌ای دنبال می‌کردم. البته در آن مرحله، هدف اصلی من دستیابی فوری به توافق رسمی سه‌جانبه نبود، بلکه می‌خواستم این اندیشه را معرفی کنم، ارتباطات لازم را گسترش دهم و زمینه گفت‌وگو در سطوح مختلف را فراهم آورم. من معتقدم بسیاری از طرح‌های منطقه‌ای، پیش از آنکه به توافق رسمی تبدیل شوند، باید سال‌ها در محافل فکری، مذهبی و سیاسی مطرح شوند تا به‌تدریج زمینه لازم برای بررسی و اجرای آن‌ها فراهم آید.

دو دیدار با شهید علی لاریجانی؛ از مجلس شورای اسلامی تا گفت‌وگوی سه‌ساعته در پاکستان

در کنار دیدار با رهبر جمهوری اسلامی ایران و دیگر مقامات کشور، یکی از شخصیت‌هایی که در جریان تلاش‌هایم برای معرفی طرح همگرایی سه‌جانبه با او گفت‌وگو کردم، آقای شهید دکتر علی لاریجانی بود که در آن زمان ریاست مجلس شورای اسلامی را بر عهده داشت. در نخستین دیدار، هنگامی که همراه هیئت به ایران سفر نمودم، فرصت یافتم درباره اندیشه همکاری ایران، پاکستان و افغانستان با ایشان گفت‌وگو کنم. آقای لاریجانی با توجه و علاقه به توضیحات من گوش داد و از اصل پیشنهاد استقبال کرد. برای من اهمیت داشت که این طرح، علاوه بر محافل مذهبی و اجتماعی، در میان مسئولان سیاسی ایران نیز مورد توجه قرار گیرد. اما دیدار دوم ما، در پاکستان و در شرایطی متفاوت انجام شد. آقای دکتر لاریجانی چند ماه پیش از شهادت در سفری رسمی وارد اسلام آباد پاکستان شدند. در آن سفر، با هماهنگی سفیر جمهوری اسلامی ایران در پاکستان، از من دعوت شد تا برای ملاقات با ایشان به هتل محل اقامتشان بروم.

این دیدار، برخلاف بسیاری از ملاقات‌های رسمی که معمولاً در زمانی کوتاه و با تشریفات مشخص برگزار می‌شوند، به گفت‌وگویی طولانی و صمیمانه تبدیل شد. ما حدود سه ساعت، در جریان صرف صبحانه در هتل، درباره طرح همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان گفت‌وگو کردیم. در

این نشست، فرصت یافتم ابعاد مختلف پیشنهاد خود را با تفصیل بیشتری توضیح دهم؛ از ضرورت همکاری سیاسی و اقتصادی سه کشور تا امکان گسترش ارتباطات مذهبی، فرهنگی، آموزشی و حتی امنیتی میان آنان. تأکید من بر این بود که ایران، پاکستان و افغانستان، با وجود تفاوت‌های سیاسی و مذهبی، از ظرفیت‌هایی برخوردارند که در صورت قرارگرفتن در چارچوب همکاری مشترک، می‌توانند به تقویت امنیت و رفاه ملت‌های منطقه کمک کنند. آقای لاریجانی با علاقه به این توضیحات گوش داد و از طرح استقبال و مرا به ادامه پیگیری آن تشویق کرد. برداشت من از آن گفت‌وگو این بود که ایشان نیز ضرورت چنین همکاری‌ای را درک می‌کرد و نسبت به پیگیری آن نگاه مثبتی داشت. این دیدار برای من اهمیت ویژه‌ای داشت؛ زیرا نشان می‌داد که اندیشه همگرایی سه‌جانبه، می‌تواند فراتر از محافل مذهبی و فکری، در سطوح بالای تصمیم‌گیری سیاسی نیز مورد توجه قرار گیرد. من همواره معتقد بوده‌ام که تحقق چنین طرح‌هایی، بدون همراهی نهادهای رسمی و شخصیت‌های مؤثر سیاسی، دشوار خواهد بود. از همین رو، دیدار با شهید لاریجانی و گفت‌وگوی مفصل درباره این ابتکار را یکی از تجربه‌های ارزشمند در مسیر تلاش برای نزدیک‌کردن سه کشور می‌دانم.

از تجربه اروپا تا ضرورت همکاری سه همسایه

برای توضیح امکان همکاری میان ایران، پاکستان و افغانستان، همواره به تجربه کشورهای اروپایی اشاره کرده‌ام؛ کشورهایی که پس از دو جنگ جهانی ویرانگر، به‌تدریج دریافتند ادامه رقابت‌های خصمانه، آینده‌ای جز تکرار خسارت‌های انسانی و اقتصادی نخواهد داشت. از دل این تجربه، سازوکارهای جدیدی برای همکاری اقتصادی، سیاسی و امنیتی شکل گرفت. اتحادیه اروپا، با وجود اختلافات و مشکلات درونی خود، نمونه‌ای از تلاش دولت‌های مستقل برای ایجاد بازار مشترک، تسهیل رفت‌وآمد و هماهنگی در برخی سیاست‌هاست. پیمان آتلانتیک شمالی نیز در حوزه دفاعی، نمونه‌ای از همکاری سازمان‌یافته میان کشورها به شمار می‌رود.

مقصود من از اشاره به اروپا، تقلید کامل از ساختارهای سیاسی یا فرهنگی غرب نیست. جهان اسلام دارای تاریخ، فرهنگ و ارزش‌های خاص خود است و باید الگوی همکاری را متناسب با شرایط خویش طراحی کند. بااین‌حال، تجربه اروپا یک پرسش اساسی را پیش روی کشورهای مسلمان قرار می‌دهد: اگر دولت‌هایی که سابقه جنگ‌های بزرگ و خونین با یکدیگر داشته‌اند، توانسته‌اند سازوکارهایی برای همکاری پایدار ایجاد کنند، چرا ایران، پاکستان و افغانستان نتوانند چنین مسیری را دنبال کنند؟ این پرسش، به‌ویژه درباره سه کشوری اهمیت دارد که نه‌تنها همسایه‌اند، بلکه از پیوندهای عمیق فرهنگی، مذهبی و تاریخی برخوردارند. من معتقدم که مرزهای سیاسی باید حافظ استقلال کشورها باشند، نه مانعی دائمی در برابر ارتباط ملت‌ها. در چنین چارچوبی، تسهیل رفت‌وآمد دانشجویان، استادان، بازرگانان و فعالان اقتصادی می‌تواند به تقویت پیوندهای اجتماعی و اقتصادی سه کشور کمک کند.

از همسایگی سیاسی تا پیمان همکاری سه‌جانبه

پیشنهاد من آن است که ایران، پاکستان و افغانستان، با حفظ استقلال، حاکمیت ملی و ویژگی‌های سیاسی و فرهنگی خود، به‌تدریج به سوی ایجاد پیمانی مشترک حرکت کنند؛ پیمانی که همکاری سه کشور را از سطح روابط مقطعی و توافق‌های پراکنده فراتر ببرد.

نخستین اصل چنین پیمانی باید تعهد به حل مسالمت‌آمیز اختلافات باشد. به باور من، هیچ اختلاف سیاسی، مرزی یا اقتصادی نباید به جنگ و دشمنی پایدار میان سه کشور تبدیل شود. گفت‌وگو، میانجی‌گری و سازوکارهای مورد توافق باید جایگزین تهدید و توسل به زور شوند.

اصل دوم، گسترش همکاری اقتصادی و تسهیل رفت‌وآمد است. کاهش تدریجی موانع تجاری، توسعه مسیرهای حمل‌ونقل و ترانزیت، همکاری در حوزه انرژی و فراهم‌کردن شرایط مناسب‌تر برای فعالیت بازرگانان، می‌تواند منافع ملموسی برای ملت‌های سه کشور ایجاد کند.

اصل سوم، همکاری علمی، آموزشی و فرهنگی است. دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی ایران، پاکستان و افغانستان می‌توانند برنامه‌های مشترکی برای تبادل استاد و دانشجو، توسعه پژوهش‌های علمی و تربیت نیروی انسانی طراحی کنند.

اصل چهارم، همکاری امنیتی و دفاعی بر پایه احترام متقابل و تعهدات روشن است. این سه کشور، با توجه به پیوندهای جغرافیایی و تهدیدهای مشترک، می‌توانند درباره سازوکارهای هماهنگی امنیتی و حتی در چشم‌انداز بلندمدت، نوعی پیمان دفاعی مشترک گفت‌وگو کنند.

من تأکید دارم که چنین همکاری‌ای نباید به معنای سلطه یک کشور بر دیگران باشد. هدف آن است که سه دولت مستقل، با حفظ هویت و منافع ملی خود، در موضوعاتی که سرنوشت مشترک آنان را تحت تأثیر قرار می‌دهد، به هماهنگی بیشتری دست یابند. از نگاه من، آغاز این مسیر لزوماً به ایجاد نهادهای بزرگ و پیچیده نیاز ندارد. می‌توان از همکاری‌های محدود و عملی شروع کرد و به‌تدریج، بر پایه تجربه‌های موفق، دامنه آن را گسترش داد.

وحدت اسلامی؛ از شعار تا مسئولیت مشترک

یکی از مهم‌ترین موانع همکاری میان کشورهای اسلامی، اختلافاتی است که در طول تاریخ میان مذاهب، قومیت‌ها و جریان‌های سیاسی شکل گرفته یا تشدید شده است. تجربه سال‌های حضور من در پاکستان و افغانستان نشان داد که گفت‌وگو میان علمای شیعه و سنی، اگر بر پایه احترام متقابل و شناخت واقعی انجام شود، می‌تواند بسیاری از سوءتفاهم‌ها را کاهش دهد. من معتقدم که نباید انتظار داشت همه مذاهب اسلامی در مسائل فقهی و اعتقادی به دیدگاهی یکسان برسند. چنین انتظاری نه واقع‌بینانه است و نه ضرورتی برای همکاری اجتماعی و سیاسی دارد. آنچه اهمیت دارد، توافق بر سر اصول مشترکی است که می‌توانند مبنای رفتار جمعی باشند؛ اصولی چون عدالت، حفظ امنیت، حمایت از محرومان، مبارزه با فساد و پاسداشت کرامت انسان.

قرآن کریم مسلمانان را به تمسک به ریسمان الهی و پرهیز از تفرقه فرا می‌خواند. من این دعوت را نه‌تنها توصیه‌ای اخلاقی، بلکه اصلی بنیادین برای حفظ قدرت و کرامت جوامع اسلامی می‌دانم.

در سال‌های فعالیت در پاکستان کوشیدم همین اندیشه را در میان گروه‌های مختلف اهل سنت مطرح کنم. در افغانستان نیز ارتباط با شخصیت‌های شیعه و سنی را بخشی از همین مسئولیت می‌دانستم. من معتقدم همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان نیز تنها زمانی پایدار خواهد بود که تنوع مذهبی، قومی و فرهنگی این سه جامعه را به رسمیت بشناسد و آن را به زمینه‌ای برای همکاری تبدیل کند.

فراتر از سه کشور؛ چشم‌اندازی برای جهان اسلام

اگرچه پیشنهاد من از ایران، پاکستان و افغانستان آغاز می‌شود، هدف نهایی‌ام محدودکردن همکاری به این سه کشور نیست. من معتقدم این سه همسایه می‌توانند نقطه آغاز تجربه‌ای باشند که در صورت موفقیت، دیگر کشورهای اسلامی نیز از آن بهره گیرند. جهان امروز، با وجود پیشرفت‌های علمی و اقتصادی، همچنان با فقر، نابرابری، جنگ و بی‌عدالتی روبه‌روست. تمرکز ثروت و قدرت در دست گروه‌های محدود و محرومیت بخش بزرگی از بشریت، نشان می‌دهد که پیشرفت مادی به‌تنهایی تضمین‌کننده عدالت و سعادت انسان نیست. از نگاه من، آموزه‌های اسلامی می‌توانند در پاسخ به این مسائل، بر اصولی چون عدالت، مسئولیت اجتماعی، کرامت انسان، مقابله با ظلم و حمایت از محرومان تأکید کنند. اما اعتبار هر اندیشه‌ای در عمل آشکار می‌شود. اگر مسلمانان خواهان معرفی الگویی عادلانه به جهان هستند، نخست باید بتوانند در مناسبات میان خود، نمونه‌ای از همکاری، احترام و عدالت ارائه دهند. نمی‌توان از وحدت امت اسلامی سخن گفت، اما در برابر اختلافات و مشکلات همسایگان بی‌تفاوت ماند. نمی‌توان عدالت را آرمان دانست، اما برای کاهش فقر و محرومیت ملت‌های مسلمان برنامه‌ای مشترک نداشت. من معتقدم ایران، پاکستان و افغانستان می‌توانند از همین نقطه آغاز کنند؛ از همکاری در مسائل واقعی زندگی مردم و از ایجاد اعتماد از طریق اقداماتی که نتایج آن برای جامعه آشکار باشد.

آرمانی که همچنان زنده است

سال‌ها از آغاز فعالیت‌های سیاسی و منطقه‌ای من می‌گذرد. در این مدت، حکومت‌ها تغییر کرده‌اند، جنگ‌ها و بحران‌های تازه‌ای رخ داده و مناسبات منطقه‌ای دگرگون شده است. بااین‌حال، باور من به ضرورت نزدیک‌شدن ایران، پاکستان و افغانستان همچنان پابرجاست. در طول این سال‌ها، با شخصیت‌ها و جریان‌های گوناگون گفت‌وگو

کرده‌ام، در نشست‌های مذهبی و سیاسی حضور یافته‌ام و کوشیده‌ام اندیشه همکاری را در میان کسانی مطرح کنم که می‌توانند در سرنوشت منطقه اثرگذار باشند.

می‌دانم که تحقق چنین آرمانی آسان نیست. اختلاف منافع، بی‌اعتمادی‌های تاریخی، فشارهای خارجی و مشکلات داخلی، موانعی واقعی هستند. اما از نگاه من، دشواری یک راه، دلیل کنارگذاشتن آن نیست. آنچه در طول این سال‌ها دنبال کرده‌ام، استمرار یک اندیشه بوده است؛ اندیشه‌ای که از دوران مبارزات پیش از انقلاب آغاز شد، در تجربه فرماندهی و دیپلماسی شکل عملی‌تری یافت و در ارتباط با جریان‌های اسلامی پاکستان و افغانستان، به پیشنهادی برای همکاری منطقه‌ای تبدیل شد.
من معتقدم ایران، پاکستان و افغانستان سه کشور مستقل‌اند، اما آینده‌ای که در آن امنیت، رفاه و کرامت ملت‌هایشان تأمین شود، بیش از آنکه در جدایی و رقابت جست‌وجو شود، در همکاری و همگرایی قابل دستیابی است.
آرمان اخوت سه کشور، از نگاه من، آرمان محو مرزها یا نادیده‌گرفتن استقلال دولت‌ها نیست؛ بلکه تلاشی برای آن است که مرزهای سیاسی، مانع همبستگی انسانی، همکاری اقتصادی و مسئولیت مشترک در برابر آینده نشوند.

ارزش این اندیشه را تنها در امکان تحقق فوری آن نمی‌بینم. گاه یک آرمان باید سال‌ها در میان نخبگان، علما و مسئولان مطرح شود تا شرایط تاریخی برای تحقق آن فراهم آید.
من همچنان به این راه امیدوارم و معتقدم آنچه بر پایه عدالت، اخوت و خیرخواهی برای انسان‌ها بنا شود، حتی اگر تحقق آن زمان ببرد، ارزش تلاش کردن دارد.
همگرایی ایران، پاکستان و افغانستان، برای من نه صرفاً پیشنهادی برای همکاری میان سه دولت، بلکه تلاشی برای تبدیل پیوندهای تاریخی و تمدنی به ساختاری پایدار از صلح، امنیت و پیشرفت مشترک است.



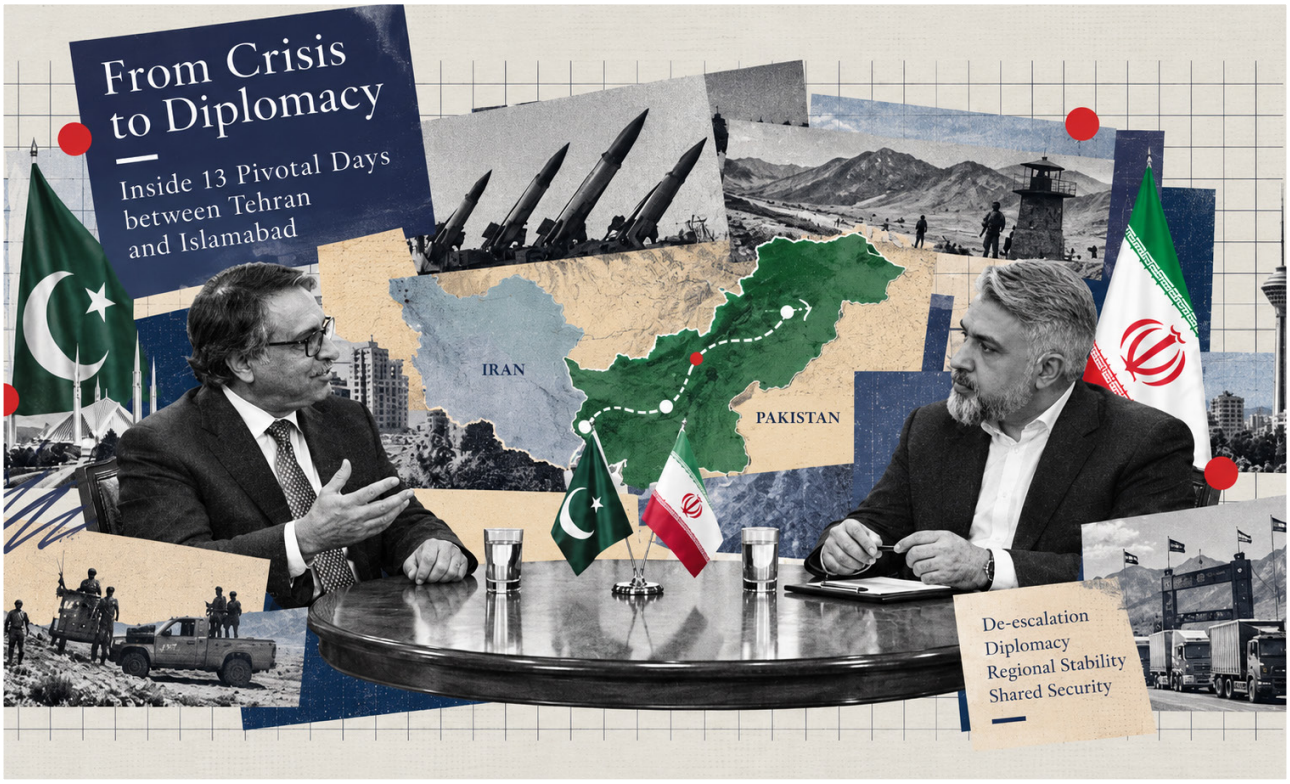
عباس آقازمانی (ابوشریف)
از مبارزان پیش از انقلاب اسلامی، از نخستین فرماندهان سپاه پاسداران و سفرای جمهوری اسلامی ایران در پاکستان. دارای سابقه فعالیت سیاسی و مبارزاتی در کشورهای مختلف و مسلط به پنج زبان خارجی. فعال در حوزه روابط ایران و پاکستان، تحولات افغانستان و همگرایی اسلامی در منطقه.



سیاست

از لبه بحران تا دیپلماسی؛ روایت جلیل عباس جیلانی از ۱۳ روز سرنوشت‌ساز میان تهران و اسلام‌آباد

گفت‌وگو با جلیل عباس جیلانی



مقدمه؛ روایت دیپلماتی که در قلب بحران حضور داشت

جلیل عباس جیلانی از چهره‌های برجسته و باتجربه دستگاه دیپلماسی پاکستان است؛ دیپلماتی حرفه‌ای که در طول چند دهه فعالیت، مسئولیت‌هایی در بالاترین سطوح سیاست خارجی این کشور بر عهده داشته و در مدیریت روابط پاکستان با قدرت‌های بزرگ و کشورهای منطقه نقش‌آفرینی کرده است.

او پیش‌تر در جایگاه قائم‌مقام وزارت امور خارجه پاکستان، سفیر این کشور در ایالات متحده آمریکا و کمیسر عالی پاکستان در استرالیا فعالیت کرده و در مقاطع مختلف، در تصمیم‌سازی‌ها و مذاکرات مهم سیاست خارجی اسلام‌آباد مشارکت داشته است. جیلانی در اوت ۲۰۲۳ به‌عنوان وزیر امور خارجه دولت موقت پاکستان منصوب شد؛ مسئولیتی که تا مارس ۲۰۲۴ ادامه یافت و یکی از حساس‌ترین رویدادهای تاریخ معاصر روابط ایران و پاکستان در همین دوره اتفاق افتاد.

اهمیت جیلانی در ساختار سیاست خارجی پاکستان تنها به مناصب رسمی او محدود نمی‌شود. او از نسلی از دیپلمات‌های حرفه‌ای پاکستان است که تجربه مذاکره با قدرت‌های جهانی، مدیریت اختلافات منطقه‌ای و کار در ساختار تصمیم‌گیری سیاسی و امنیتی این کشور را در کارنامه دارند. حضور او در رأس دستگاه دیپلماسی پاکستان در ژانویه ۲۰۲۴، زمانی که روابط تهران و اسلام‌آباد ناگهان با بحرانی نظامی مواجه شد، به او موقعیتی منحصربه‌فرد برای مشاهده و مدیریت مستقیم یکی از دشوارترین مقاطع مناسبات دو کشور بخشید.

در ۱۶ ژانویه ۲۰۲۴، حمله موشکی ایران به اهدافی در استان بلوچستان پاکستان علیه مواضع تروریست‌های تکفیری، بحرانی کم‌سابقه در روابط دو همسایه ایجاد کرد. دو روز بعد، در ۱۸ ژانویه، پاکستان نیز حملاتی را علیه اهدافی در استان سیستان و بلوچستان ایران انجام داد. تبادل حملات نظامی، نقض حریم سرزمینی یکدیگر و واکنش‌های شدید سیاسی و رسانه‌ای، این نگرانی را به وجود آورد که روابط دو کشور وارد مرحله‌ای طولانی از خصومت شود.

بخش بزرگی از پوشش رسانه‌ای این بحران بر همین ۴۸ ساعت متمرکز ماند؛ دو روزی که در آن، دو کشور همسایه و برخوردار از پیوندهای تاریخی و فرهنگی عمیق، به رویارویی مستقیم نظامی کشیده شدند. اما شاید مهم‌ترین بخش این رویداد، نه چگونگی آغاز بحران، بلکه شیوه پایان‌دادن به آن باشد.

درحالی‌که بسیاری از بحران‌های مشابه به قطع روابط دیپلماتیک، تشدید اقدامات تلافی‌جویانه و گسترش بی‌اعتمادی منجر می‌شوند، تهران و اسلام‌آباد مسیری متفاوت برگزیدند. کانال‌های ارتباطی، حتی در دشوارترین ساعات، بسته نشدند. وزرای امور خارجه دو کشور مستقیماً با یکدیگر گفت‌وگو کردند و تصمیم‌گیران سیاسی و امنیتی، به‌جای حرکت به سوی رویارویی گسترده‌تر، مسیر کاهش تنش را در پیش گرفتند.

سرانجام در ۲۹ ژانویه ۲۰۲۴، تنها ۱۳ روز پس از نخستین حمله، مرحوم حسین امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه وقت جمهوری اسلامی ایران، به اسلام‌آباد سفر کرد؛ سفری که نه‌تنها بازگشت روابط به مسیر دیپلماتیک را به نمایش گذاشت، بلکه زمینه تقویت همکاری‌های امنیتی و مرزی دو کشور را نیز فراهم آورد.

در این گفت‌وگوی اختصاصی با ماهنامه اندیشکده اقبال، جیلانی از رویدادهایی سخن می‌گوید که بخش مهمی از آن‌ها در روایت‌های رسانه‌ای کمتر مورد توجه قرار گرفته‌اند: نقش اعتماد شخصی میان دو وزیر امور خارجه، اهمیت هماهنگی نهادهای سیاسی و نظامی، ضرورت حفظ کانال‌های ارتباطی و چگونگی تبدیل یک رویارویی خطرناک به فرصتی برای احیای اعتماد و توسعه همکاری‌ها.

این مصاحبه، فراتر از بازخوانی یک رویداد تاریخی، تلاشی برای شناخت الگویی از دیپلماسی بحران است؛ الگویی که می‌تواند برای مناسبات ایران و پاکستان و حتی مدیریت اختلافات میان دیگر کشورهای منطقه آموزنده باشد.



محمد حسین باقری: آقای جیلانی، اجازه دهید از یکی از دشوارترین مقاطع دوران وزارت شما آغاز کنیم. در ژانویه ۲۰۲۴، ایران و پاکستان ظرف کمتر از ۴۸ ساعت اهدافی را در خاک یکدیگر مورد حمله قرار دادند. وقتی نخستین بار از حمله ایران مطلع شدید، ارزیابی اولیه شما چه بود؟



جلیل عباس جیلانی: حمله موشکی ایران به استان بلوچستان پاکستان در ۱۶ ژانویه ۲۰۲۴، شوکی عمیق ایجاد کرد. این اقدام در پاکستان با خشم و ناباوری روبه‌رو شد؛ به‌ویژه از آن جهت که دو کشور از پیوندهای عمیق تاریخی، فرهنگی، زبانی، مذهبی و سیاسی برخوردارند.

ایران نخستین کشوری بود که پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، این کشور را به رسمیت شناخت و پاکستان نیز از نخستین کشورهایی بود که پس از انقلاب ایران، جمهوری اسلامی را به رسمیت شناخت. طی دهه‌های گذشته، پاکستان و ایران در بسیاری از مسائل منطقه‌ای و بین‌المللی زمینه‌های مشترک قابل توجهی ایجاد کرده و در مجامع بین‌المللی بارها مواضع خود را با یکدیگر هماهنگ کرده‌اند.

پاکستان همچنین برای سال‌های طولانی مسئولیت نمایندگی منافع ایران در واشنگتن را بر عهده داشته است؛ مسئولیتی که آن را با افتخار انجام داده‌ایم. پاکستان در مقاطع دشوار در کنار ایران ایستاده و دولت و مردم پاکستان نیز قدردان حمایت ایران از موضع پاکستان در مناقشه کشمیر با هند هستند.

زمانی که برای شرکت در اجلاس جنبش عدم تعهد در کامپالا حضور داشتم، از حمله موشکی ایران در بلوچستان مطلع شدم. بلافاصله با مرحوم حسین امیرعبداللهیان، وزیر امور خارجه وقت ایران، تماس گرفتم و به او گفتم که این حمله نقض جدی حاکمیت پاکستان و حقوق بین‌الملل محسوب می‌شود.

در عین حال، تأکید کردم که تروریسم تهدیدی مشترک برای هر دو کشور است و مقابله با آن نیازمند اقدام هماهنگ است، نه اقدامات یک‌جانبه.

آقای امیرعبداللهیان ضمن ابراز تأسف از این واقعه، به من گفت که اقدام فرمانده محلی مرزی، مورد تأیید عالی‌ترین سطوح سیاسی یا نظامی ایران نبوده است.



پاکستان در ۱۸ ژانویه پاسخ نظامی داد. چگونه میان ضرورت دفاع از حاکمیت پاکستان و جلوگیری از تبدیل پاسخ نظامی به آغاز یک جنگ تمایز قائل شدید؟



برای پاکستان، تصمیم به اقدام نظامی علیه یک کشور برادر، تصمیمی دشوار و دردناک بود. بااین‌حال، دولت مسئولیت داشت نشان دهد که نمی‌توان بر سر حاکمیت و تمامیت ارضی پاکستان مصالحه کرد.

حملات تلافی‌جویانه پاکستان در ۱۸ ژانویه ۲۰۲۴ علیه اهداف متعلق به گروه‌های مسلح در استان سیستان و بلوچستان ایران، به‌صورت دقیق و حساب‌شده طراحی

شده بود. هدف، تأکید مجدد بر تعهد پاکستان به دفاع از حاکمیت خود و انتقال این پیام بود که اصل بنیادین برابری حاکمیتی کشورها باید محترم شمرده شود.

در همان حال، پاکستان به‌روشنی اعلام کرد که به حاکمیت ایران احترام می‌گذارد، خواهان گفت‌وگوست و همچنان تروریسم را تهدیدی مشترک می‌داند که مقابله با آن مستلزم همکاری دو کشور است.

آنچه پس از آن رخ داد، شاید حتی مهم‌تر از خود تبادل حملات نظامی بود. کاهش سریع تنش، احیای تعاملات دیپلماتیک و ایجاد سازوکارهایی برای مقابله با تروریسم نشان داد که هدف پاکستان، رویارویی با ایران نبود. هدف ما تأکید بر یک اصل روشن بود: حتی نزدیک‌ترین روابط دوجانبه نیز باید بر احترام به حاکمیت ملی استوار باشند.

تنها مدت کوتاهی پس از تبادل حملات، شما و حسین امیرعبداللهیان به سمت کاهش تنش حرکت کردید. در آن ساعات و روزهای تعیین‌کننده، چه عاملی اجازه داد مسیر بحران به‌سرعت تغییر کند؟

من در دوران تصدی وزارت امور خارجه پاکستان، در مناسبت‌های متعددی با مرحوم حسین امیرعبداللهیان تعامل داشتم؛ از جمله در نشست‌ها و اجلاس‌های سازمان همکاری اسلامی و همچنین در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد.

به‌تدریج میان ما احترام و اعتماد متقابل شکل گرفته بود. ما به‌طور منظم تلفنی با یکدیگر صحبت می‌کردیم و می‌توانستیم درباره موضوعات حساس با صراحت گفت‌وگو کنیم.

این رابطه شخصی در جریان بحران ژانویه ۲۰۲۴ اهمیت ویژه‌ای پیدا کرد.

ما توافق داشتیم که اختلافات میان دو کشور، هر اندازه جدی باشند، نباید اجازه یابند کلیت روابط پاکستان و ایران را تضعیف کنند. همین مسئله در جلوگیری از تشدید بحران بسیار مؤثر بود.

در جریان بحران، نه پاکستان و نه ایران، تبادل حملات نظامی را آغاز یک گسست دائمی تلقی نکردند و هیچ‌یک از دو طرف نیز دیگری را به‌عنوان یک دشمن تعریف نکرد. حتی در اوج تنش، کانال‌های ارتباطی باز باقی ماند.

شما در آن روزها مستقیماً با حسین امیرعبداللهیان گفت‌وگو کردید و سپس میزبان او در اسلام‌آباد بودید. اکنون که ایشان در میان ما نیست، نقش شخصی او را در مهار آن بحران چگونه به یاد می‌آورید؟

من همواره حسین امیرعبداللهیان را به‌عنوان دیپلماتی باتجربه و عمل‌گرا به یاد خواهم آورد. او در کار خود ترکیب ویژه‌ای از صمیمیت، پختگی، باور سیاسی و مهارت دیپلماتیک داشت.

توانایی او در حفظ گفت‌وگو در میانه یک بحران، ارزش ویژه‌ای داشت. در مقطعی که روابط می‌توانست به‌راحتی بیش از آن رو به وخامت بگذارد، توانستیم کانال‌های مستقیم ارتباطی را حفظ کنیم و اجازه ندهیم بی‌اعتمادی به رویارویی تبدیل شود.

فارغ از اختلافاتی که ممکن بود میان دولت‌های ما پدید آید، او اهمیت پایدار روابط پاکستان و ایران و ارزش گفت‌وگو، احترام متقابل و حسن همجواری را به‌خوبی درک می‌کرد. درگذشت نابهنگام او در ماه مه ۲۰۲۴، ضایعه‌ای برای دیپلماسی ایران و برای من، از دست دادن یک دوست بود. ما اغلب یکدیگر را «برادر عزیزم» خطاب می‌کردیم. این رابطه شخصی چیزی فراتر از یک تعارف دیپلماتیک بود.

در لحظه‌ای که دو کشور با بحرانی واقعی مواجه بودند، همین ارتباط کمک کرد درِ گفت‌وگو باز بماند؛ درست در زمانی که بی‌اعتمادی می‌توانست بر همه‌چیز غلبه کند.

دیپلماسی بحران تا چه اندازه به روابط شخصی میان تصمیم‌گیران وابسته است؟ اگر امکان تماس مستقیم و اعتماد شخصی میان شما و امیرعبداللهیان وجود نداشت، آیا بحران می‌توانست مسیر دیگری پیدا کند؟

اعتماد شخصی نمی‌تواند جایگزین نهادها شود، اما در لحظات بحرانی می‌تواند کارآمدی نهادها را به میزان قابل توجهی افزایش دهد.

پس از تبادل حملات، چندین گفت‌وگوی تلفنی میان ما انجام شد و من از وزیر امور خارجه ایران دعوت کردم به پاکستان سفر کند. او این دعوت را پذیرفت و در ۲۹ ژانویه ۲۰۲۴، کمتر از دو هفته پس از نخستین حمله، وارد پاکستان شد. از او با احترام و تکریمی که شایسته وزیر امور خارجه یک

کشور برادر بود، استقبال شد. هیچ گفت‌وگوی خصمانه‌ای میان ما صورت نگرفت. به‌جای آنکه در اتهام‌زنی متقابل درباره بحران گرفتار شویم، هر دو طرف تصمیم گرفتند به آینده نگاه کنند.

وقایع ژانویه به‌عنوان یک انحراف جدی از مسیر طبیعی روابط تلقی شد؛ رخدادی که نباید اجازه می‌دادیم ماهیت روابط دو کشور را تعریف کند.

چه عواملی باعث شد کاهش تنش با چنین سرعتی اتفاق بیفتد و دو کشور بتوانند از رویارویی نظامی به گفت‌وگو بازگردند؟

من قویاً معتقدم نحوه‌ای که پاکستان و ایران بحران ژانویه ۲۰۲۴ را به فرصتی برای همکاری بیشتر تبدیل کردند، درس‌هایی فراتر از روابط دوجانبه ما در بر دارد. پاکستان و ایران توانستند اختلافات خود را مهار کنند و در مدتی بسیار کوتاه روابط را به مسیر عادی بازگردانند، زیرا هر دو طرف یک واقعیت بنیادین را پذیرفتند: هیچ جایگزینی برای گفت‌وگو وجود ندارد.

حتی هنگامی که روابط دو کشور به دشوارترین نقطه خود می‌رسد، پاسخ نمی‌تواند کنار گذاشتن ارتباط باشد. قدرت نظامی ممکن است گاهی برای دفاع از حاکمیت و امنیت ملی ضروری باشد، اما قدرت نظامی به‌تنهایی قادر به حل اختلافات سیاسی نیست. اختلافات در نهایت باید دوباره به میز مذاکره بازگردند.

آنچه در چنین شرایطی ضرورت دارد، دولتمردی است؛ یعنی توانایی عبور از احساسات ناشی از بحران لحظه‌ای و دیدن منافع بزرگ‌تر کشور و منطقه. در ژانویه ۲۰۲۴، رهبری سیاسی و نظامی پاکستان و ایران چنین ظرفیتی را نشان دادند.

در تمام تلاش‌هایی که برای کاهش تنش انجام دادیم، از حمایت کامل نهادها و بازیگران ذی‌ربط در هر دو کشور برخوردار بودیم. این حمایت سیاسی و نهادی برای موفقیت دیپلماسی نقشی حیاتی داشت.

اگر بخواهید تجربه ژانویه ۲۰۲۴ را به الگویی برای مدیریت بحران میان کشورهای همسایه تبدیل کنید، مهم‌ترین درس‌های آن چیست؟

درس نخست، اهمیت حفظ ارتباط، به‌ویژه در دوره‌های تشدید تنش است. کانال‌های دیپلماتیک دقیقاً زمانی بیشترین ارزش را دارند که روابط در دشوارترین وضعیت خود قرار گرفته است. بستن این کانال‌ها در بحبوحه بحران، همان ابزارهایی را از میان می‌برد که برای جلوگیری از سوءتفاهم و تشدید تنش به آن‌ها نیاز داریم.

درس دوم، ارزش ارتباط مستقیم میان رهبران سیاسی و مقامات ارشد است. در بحران ژانویه، تماس مستقیم میان وزرای امور خارجه به دو طرف امکان داد نگرانی‌های خود را منتقل کنند، مقاصدشان را توضیح دهند و بدون واسطه‌های غیرضروری، راهی برای کاهش تنش بیابند. اعتماد شخصی جایگزین نهادها نیست، اما می‌تواند در لحظات بحران، نهادها را بسیار کارآمدتر کند.

درس سوم، اهمیت اجماع سیاسی است. دیپلماسی بحران بدون حمایت نهادهای اصلی سیاسی، دیپلماتیک و امنیتی کشور نمی‌تواند موفق شود. هنگامی که تصمیم به کاهش تنش گرفته می‌شود، نهادهای مرتبط باید همگی در جهت یک هدف حرکت کنند.

درس چهارم، ضرورت انعطاف‌پذیری است. دولتمردی مستلزم آن است که بتوان میان منافع اساسی ملی و مواضعی که برای دستیابی به هدفی بزرگ‌تر قابلیت تعدیل دارند، تمایز قائل شد. رویکردهای انعطاف‌ناپذیر به‌ندرت به راه‌حل‌های پایدار منتهی می‌شوند. نتایج دیپلماتیک پایدار زمانی محتمل‌تر است که هر دو طرف آماده باشند نگرانی‌های مشروع طرف مقابل را به رسمیت بشناسند و در حد امکان آن‌ها را مورد توجه قرار دهند.

و در نهایت، چالش‌های امنیتی مشترک میان کشورهای همسایه مستلزم همکاری نهادینه‌شده است. تروریسم، فعالیت گروه‌های مسلح، قاچاق و بی‌ثباتی در مناطق مرزی را نمی‌توان با اقدامات مقطعی یا یک‌جانبه به‌طور مؤثر مدیریت کرد. این مسائل نیازمند تماس مستمر، همکاری اطلاعاتی، سازوکارهای مرزی و اراده سیاسی برای جلوگیری از آسیب زدن بازیگران غیردولتی به روابط میان دولت‌هاست.

آیا درس‌های بحران ژانویه به اندازه کافی به سازوکارهای عملی و نهادی میان ایران و پاکستان تبدیل شدند؟

پس از بحران، ما بر ضرورت تقویت روابط دوجانبه از طریق تبادلات منظم در سطوح عالی و بهبود هماهنگی برای مقابله با چالش‌های امنیتی مشترک توافق کردیم. یک سازوکار مشترک برای مقابله با تهدید مشترک تروریسم ایجاد شد و ترتیباتی نیز برای ارتباط و هماهنگی نزدیک‌تر در امتداد مرز در نظر گرفته شد.

این اقدامات بیانگر یک درک مهم مشترک بود: مقابله مؤثر با تروریست‌هایی که در مناطق دشوار مرزی فعالیت می‌کنند، تنها از طریق اقدامات یک‌جانبه امکان‌پذیر نیست. این امر به تبادل اطلاعات، ارتباط مستمر، هماهنگی نهادی و اعتماد متقابل نیاز دارد.

تجربه بحران ژانویه نشان داد که هر دو کشور نگرانی‌های امنیتی جدی دارند، اما حتی پس از یک رویارویی بسیار خطرناک نیز می‌توان گفت‌وگو را بر ادامه تقابل ترجیح داد. ارتباط مستقیم میان وزرای امور خارجه، تقویت کانال‌های دیپلماتیک و تأکید بر همکاری علیه تروریسم، اهمیت زنده نگه داشتن دیپلماسی حتی در شرایط فشار شدید بر روابط را نشان داد.

آیا ایران و پاکستان به سازوکاری دائمی برای تبادل اطلاعات، راستی‌آزمایی تهدیدات و اقدام هماهنگ نیاز دارند تا خطر اقدامات یک‌جانبه در آینده کاهش یابد؟

تجربه ژانویه اهمیت چنین همکاری نهادینه‌شده‌ای را به‌وضوح نشان داد. تروریست‌هایی که در مناطق دشوار مرزی فعالیت می‌کنند، از طریق اقدام یک‌جانبه یک کشور به‌طور مؤثر قابل مقابله نیستند. مقابله با چنین تهدیدهایی نیازمند تبادل اطلاعات، ارتباط مستمر، هماهنگی نهادی و اعتماد متقابل است. همین شناخت سبب شد پس از بحران، سازوکاری مشترک برای مقابله با تهدید تروریسم ایجاد شود و ترتیباتی برای ارتباط و هماهنگی نزدیک‌تر در مناطق مرزی در نظر گرفته شود.

نزدیک به چهار دهه تجربه دیپلماتیک به شما درباره مدیریت روابط با همسایگان چه آموخته است؟ در لحظات بحرانی چگونه می‌توان مانع شد اختلافات سیاسی به رویارویی پایدار تبدیل شوند؟

تجربه بحران ایران و پاکستان برای جنوب آسیا، از جمله روابط پاکستان و هند، و همچنین برای خلیج فارس و منطقه گسترده‌تر غرب آسیا نیز اهمیت دارد.

بسیاری از اختلافاتی که منطقه ما با آن‌ها مواجه است، ماهیتی سیاسی دارند نه ایدئولوژیک. اختلافات سیاسی، هر اندازه دشوار باشند، نباید لزوماً حل‌ناشدنی تلقی شوند. حتی هنگامی که روابط میان دو کشور به دشوارترین نقطه می‌رسد، راه‌حل در قطع ارتباط نیست. قدرت نظامی ممکن است گاهی برای دفاع از حاکمیت و امنیت ملی ضروری باشد، اما قدرت نظامی به‌تنهایی قادر به حل اختلافات سیاسی نیست. در نهایت، اختلافات باید به میز مذاکره بازگردند. رویکردی که پاکستان و ایران در بحران ۲۰۲۴ در پیش گرفتند، به احیای اعتماد و همکاری میان دو کشور کمک کرد.

ارتباط مستقیم میان وزرای امور خارجه، بازگشایی و تقویت کانال‌های دیپلماتیک و تأکید بعدی بر همکاری در مبارزه با تروریسم نشان داد که حتی هنگامی که روابط تحت فشار شدید قرار دارند، باید دیپلماسی را زنده نگه داشت. اصل اساسی همچنان همان است: چالش‌های امنیتی مشترک کشورهای همسایه به همکاری نهادینه‌شده نیاز دارند. تماس منظم، همکاری اطلاعاتی، سازوکارهای مرزی و اراده سیاسی برای جلوگیری از تأثیرگذاری بازیگران غیردولتی بر روابط دولت‌ها، اجزای ضروری چنین آمادگی‌ای هستند.

پاکستان پس از آن نیز در تلاش‌ها برای کاهش تنش میان ایران و ایالات متحده در سال ۲۰۲۵ نقش مهمی ایفا کرد و در جریان منازعه‌ای که از فوریه ۲۰۲۶ آغاز شد نیز به پیگیری نقش میانجی‌گرانه خود ادامه داده است.

سخن پایانی؛ آنچه از بحران ژانویه ۲۰۲۴ باید در دانشگاه‌ها تدریس شود

بسیاری از رسانه‌ها و افکار عمومی، بحران ژانویه ۲۰۲۴ میان ایران و پاکستان را تنها در قاب دو روز رویارویی نظامی مشاهده کردند؛ دو روزی که طی آن، حریم سرزمینی دو کشور نقض شد، حملات متقابل صورت گرفت و نگرانی از گسترش تنش، آینده روابط تهران و اسلام‌آباد را در هاله‌ای از ابهام قرار داد.

اما از نظر من، مهم‌ترین بخش این رویداد، نه آن ۴۸ ساعت بحرانی، بلکه روزهایی است که بلافاصله پس از آن فرا رسید.

آنچه شایسته مطالعه و حتی تدریس در دانشگاه‌ها، دانشکده‌های روابط بین‌الملل، مراکز آموزش دیپلماسی و نهادهای تربیت مدیران سیاسی و امنیتی است، چگونگی عبور دو کشور از یک رویارویی مستقیم نظامی به احیای روابط دیپلماتیک، آن هم در فاصله‌ای به‌غایت کوتاه است.

در تاریخ روابط بین‌الملل، نمونه‌های فراوانی از بحران‌هایی وجود دارد که با یک حادثه مرزی، یک اقدام نظامی یا یک محاسبه نادرست آغاز شده‌اند، اما پیامدهای آن‌ها سال‌ها و گاه دهه‌ها ادامه یافته است. دولت‌ها پس از ورود به چرخه اقدام و واکنش، اغلب چنان گرفتار فشار افکار عمومی، ملاحظات حیثیتی و منطق تشدید تنش می‌شوند که بازگشت به نقطه پیش از بحران، به امری دشوار و پرهزینه تبدیل می‌شود.

اما ایران و پاکستان در ژانویه ۲۰۲۴ نشان دادند که چنین سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر نیست. در فاصله‌ای کمتر از دو هفته، دو کشوری که علیه اهدافی در خاک یکدیگر دست به اقدام نظامی زده بودند، توانستند مسیر تنش را متوقف کنند، گفت‌وگوهای مستقیم را از سر بگیرند، روابط سیاسی را به وضعیت عادی بازگردانند و حتی درباره تقویت همکاری‌های امنیتی و مرزی به توافق برسند. به بیان دیگر، آن‌ها نه‌تنها برای بازگشت به شرایط پیش از بحران تلاش کردند، بلکه کوشیدند از دل همان بحران، زمینه‌هایی برای بهبود همکاری‌ها ایجاد کنند.

این تجربه از آن جهت قابل توجه است که مدیریت موفق بحران، صرفاً به معنای جلوگیری از آغاز جنگ نیست. گاهی بحران آغاز شده، خطوط قرمز نقض شده و اقدامات نظامی نیز صورت گرفته‌اند. در چنین وضعیتی، هنر واقعی دیپلماسی آن است که دولت‌ها بتوانند پیش از آنکه منطق تقابل بر تمامی تصمیم‌ها مسلط شود، مسیر تحولات را تغییر دهند.

شاید مهم‌ترین درس این تجربه آن باشد که وقتی دو دولت و دو ملت برای حفظ روابط خود اراده داشته باشند، حتی یک بحران نظامی نیز الزاماً نباید به دشمنی پایدار منجر شود.

من معتقدم تجربه ژانویه ۲۰۲۴ ایران و پاکستان باید به‌عنوان یک مطالعه موردی مستقل در حوزه دیپلماسی بحران بررسی شود؛ نه فقط برای شناخت دلایل آغاز تنش، بلکه برای فهم سازوکارهای عملی پایان‌دادن به آن.

در جهانی که اخبار آغاز جنگ‌ها معمولاً بیش از تلاش‌ها برای پایان‌دادن به آن‌ها دیده می‌شوند، شاید زمان آن رسیده باشد که به همان اندازه که درباره علل جنگ مطالعه می‌کنیم، درباره چگونگی جلوگیری از تداوم آن نیز بیاموزیم.

ژانویه ۲۰۲۴ را نباید تنها به‌عنوان ماهی به یاد آورد که ایران و پاکستان برای نخستین بار پس از سال‌ها با یکدیگر وارد رویارویی مستقیم نظامی شدند؛ بلکه باید آن را به‌عنوان تجربه‌ای به خاطر سپرد که نشان داد اراده سیاسی، اعتماد متقابل و دیپلماسی فعال چگونه می‌توانند در کوتاه‌ترین زمان، حتی خطرناک‌ترین بحران‌ها را مهار کنند و راه را برای بازگشت به همکاری بگشایند. این، به باور من، مهم‌ترین درس آن سیزده روز سرنوشت‌ساز است.

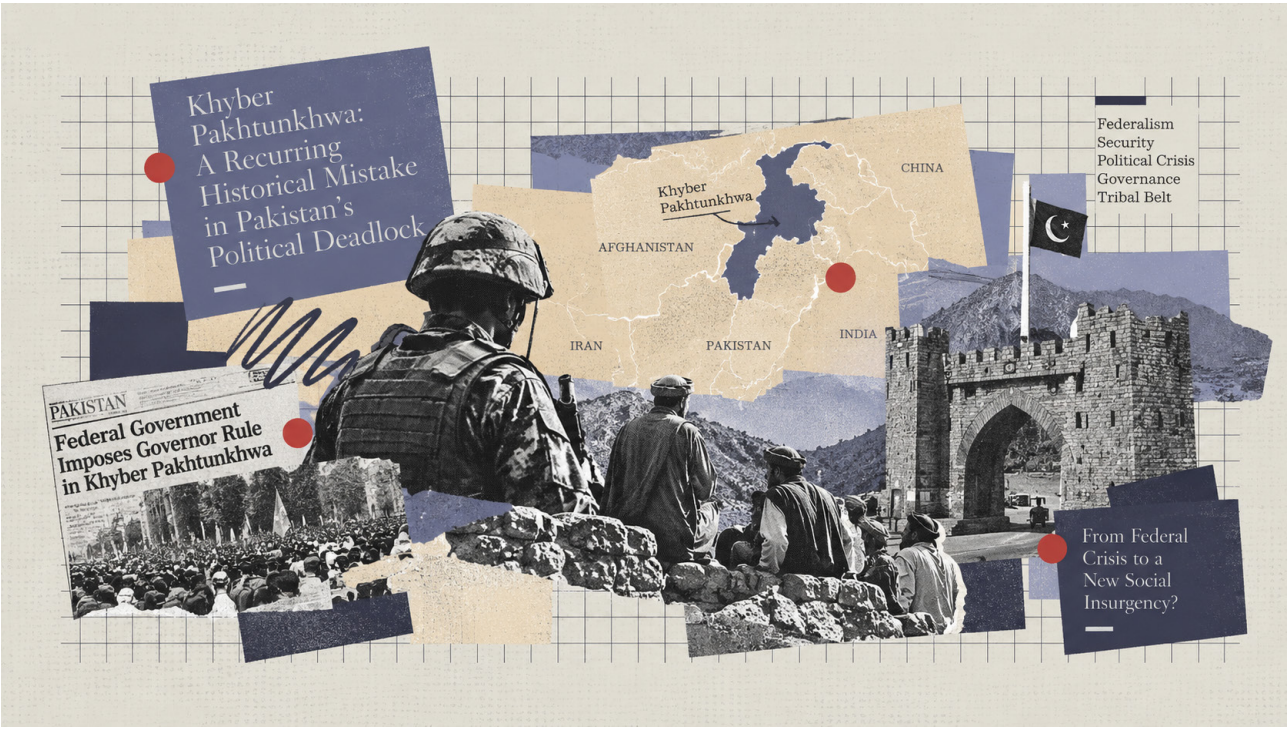


جلیل عباس جیلانی

از دیپلمات‌های برجسته و باسابقه پاکستان و وزیر امور خارجه دولت موقت این کشور (۲۰۲۳ تا ۲۰۲۴). قائم‌مقام پیشین وزارت امور خارجه، سفیر سابق پاکستان در آمریکا و کمیسر عالی این کشور در استرالیا. دارای تجربه گسترده در سیاست خارجی، روابط بین‌الملل و مدیریت بحران‌های منطقه‌ای، به‌ویژه تنش‌های دیپلماتیک ایران و پاکستان در ژانویهٔ ۲۰۲۴.

خیبرپختونخوا؛
تکرار یک خطای تاریخی در بن‌بست سیاست پاکستان

نوشته محمدحسین باقری



پاکستان بار دیگر در برابر یکی از همان دوراهی‌هایی قرار گرفته است که تاریخ سیاسی این کشور بارها آن را تجربه کرده و تقریباً هر بار، بهای سنگینی برای انتخاب نادرست پرداخته است:

آیا می‌توان اختلافات سیاسی را با ابزارهای فوق‌العاده حکومتی حل کرد؟ آیا می‌توان با کنار گذاشتن یک دولت منتخب ایالتی، اقتدار دولت مرکزی را تثبیت کرد؟ و مهم‌تر از همه، آیا می‌توان بحرانی را که ریشه در ساختار قدرت، فقدان اعتماد سیاسی و ناکارآمدی نظام حکمرانی دارد، با تمرکز بیشتر قدرت برطرف ساخت؟

تصمیم دولت فدرال پاکستان در ۱۱ اکتبر ۲۰۲۶، برابر با ۱۹ مهر ۱۴۰۵، برای اعلام وضعیت اضطراری و برقراری حکومت فرماندار در ایالت خیبرپختونخوا، صرفاً یک تحول اداری یا اقدامی محدود در چارچوب قانون اساسی نیست. این تصمیم را باید در امتداد تاریخ طولانی مداخله دولت مرکزی در ساختار سیاسی ایالت‌ها، کشمکش دائمی میان نهادهای منتخب و مراکز واقعی قدرت، و بحران حل‌نشده رابطه سیاست و امنیت در پاکستان ارزیابی کرد. به باور من، آنچه امروز در خیبرپختونخوا اتفاق افتاده، بیش از آنکه نشانه قدرت دولت مرکزی باشد، بیانگر ناتوانی نظام سیاسی پاکستان در مدیریت اختلافات در چارچوب سازوکارهای عادی قانون اساسی است. هنگامی که یک اختلاف سیاسی به مسئله‌ای امنیتی تبدیل می‌شود و سپس برای حل آن به اختیارات اضطراری متوسل می‌شوند، باید پرسید کدام مرحله از فرایند سیاسی پیش‌تر از کار افتاده است. پاسخ این پرسش را نمی‌توان تنها در وقایع چند روز اخیر جست‌وجو کرد. برای فهم بحران امروز باید به ریشه‌های تاریخی آن بازگشت؛ ریشه‌هایی که تقریباً به اندازه خود پاکستان قدمت دارند.

از نخستین مداخلات ایالتی تا بحران امروز

پاکستان از نخستین سال‌های استقلال در ۱۴ اوت ۱۹۴۷، برابر با ۲۳ مرداد ۱۳۲۶، با مسئله دشوار توزیع قدرت میان مرکز و ایالت‌ها روبه‌رو بود. ساختار سیاسی کشور از یک سو بر ضرورت حفظ وحدت ملی تأکید می‌کرد و از سوی دیگر، با جامعه‌ای متنوع از نظر قومی، زبانی، جغرافیایی و سیاسی مواجه بود که خواهان سهم واقعی در اداره کشور بود.

اما به‌جای آنکه فدرالیسم به ابزاری برای مدیریت این تنوع تبدیل شود، در مقاطع متعددی دولت مرکزی کوشید اختلافات سیاسی را با برکناری دولت‌های ایالتی حل کند.

در ژانویه ۱۹۴۹، برابر با دی و بهمن ۱۳۲۷، دولت ایالتی پنجاب به رهبری نواب افتخار حسین خان ممدو کنار گذاشته شد. این رویداد یکی از نخستین نمونه‌های مداخله مستقیم مرکز در اداره یک ایالت بود. هنوز دو سال از استقلال پاکستان نگذشته بود که این تصور در نظام سیاسی کشور شکل گرفت که دولت مرکزی می‌تواند هنگام بروز اختلاف، به‌جای حل مسئله از مسیر سیاسی، ساختار اجرایی ایالت را تغییر دهد.

در دسامبر ۱۹۵۱، برابر با آذر و دی ۱۳۳۰، تجربه مشابهی در سند تکرار شد و دولت محمد ایوب کهرو برکنار گردید. اگرچه دلایل رسمی این مداخلات متفاوت بود، نتیجه سیاسی آن‌ها شباهت داشت: تضعیف جایگاه دولت‌های ایالتی در برابر مرکز.

اما یکی از سرنوشت‌سازترین نمونه‌های این رویکرد در فوریه ۱۹۷۳، برابر با بهمن و اسفند ۱۳۵۱، در بلوچستان رخ داد. دولت ذوالفقار علی بوتو، دولت منتخب سردار عطاالله مینگل را برکنار کرد. این تصمیم در فضایی از اختلافات سیاسی، اتهامات امنیتی و بی‌اعتمادی میان اسلام‌آباد و نیروهای سیاسی بلوچ اتخاذ شد. پیامد آن تنها تغییر یک دولت ایالتی نبود. بحران به رویارویی گسترده‌تر انجامید و زمینه تشدید شورش مسلحانه و عملیات نظامی در بلوچستان را فراهم کرد. زخمی که آن دوران بر رابطه بلوچستان و دولت مرکزی گذاشت، در حافظه سیاسی این ایالت باقی ماند و تا امروز هم ادامه دارد.

در ۱۶ فوریه ۱۹۷۵، برابر با ۲۷ بهمن ۱۳۵۳، خیبرپختونخوای امروز که آن زمان ایالت سرحد شمال‌غربی نام داشت، خود با حکومت فرماندار مواجه شد .

در ۲۵ فوریه ۱۹۹۴، برابر با ۶ اسفند ۱۳۷۲، بار دیگر دولت ایالتی به رهبری پیر صابر شاه در همین منطقه از قدرت کنار گذاشته شد.

در فوریه ۲۰۰۹، برابر با بهمن و اسفند ۱۳۸۷، پنجاب شاهد برقراری حکومت فرماندار در پی بحران سیاسی و قضایی مربوط به برادران شریف بود.

در ژانویه ۲۰۱۳، برابر با دی و بهمن ۱۳۹۱، پس از حمله خونین به جامعه هزاره شیعه در کویته و اعتراضات گسترده مردمی، دولت ایالتی بلوچستان کنار گذاشته شد و اداره امور به فرماندار سپرده شد.

این نمونه‌ها از نظر زمینه سیاسی، مبنای قانونی و پیامدهای اجرایی یکسان نبودند. بااین‌حال، همگی بخشی از یک الگوی تکرارشونده را نشان می‌دهند: هرگاه رابطه مرکز و ایالت وارد بحران شده، وسوسه جایگزین کردن راه‌حل سیاسی با مداخله فوق‌العاده حکومتی دوباره ظاهر شده است.

در کنار این سوابق، نباید از کودتاهای نظامی و دوره‌های حکومت نظامیان غافل شد. پاکستان در ۷ اکتبر ۱۹۵۸، برابر با ۱۵ مهر ۱۳۳۷، شاهد آغاز روند استقرار نخستین حکومت نظامی سراسری بود و در ۱۲ اکتبر ۱۹۹۹، برابر با ۲۰ مهر ۱۳۷۸، نیز دولت نواز شریف در پی کودتای ارتش به رهبری پرویز مشرف سقوط کرد.
البته کودتای نظامی، اعلام وضعیت اضطراری و حکومت فرماندار از نظر حقوقی سه پدیده متفاوت‌اند؛ اما در حافظه سیاسی جامعه پاکستان، همگی یادآور لحظاتی هستند که سازوکارهای عادی سیاست زیر فشار تمرکز قدرت قرار گرفته‌اند. از این منظر، اکتبر ۲۰۲۶ تنها یک تاریخ تازه در تقویم سیاسی پاکستان نیست؛ حلقه دیگری از زنجیره‌ای است که کشور هنوز نتوانسته آن را قطع کند.

ریشه بحران؛ مسئله‌ای فراتر از اختلاف دولت و تحریک انصاف

اگر بخواهیم بحران کنونی خیبرپختونخوا را صرفاً نتیجه اختلاف میان دولت شهباز شریف و تحریک انصاف بدانیم، تنها به سطح ماجرا پرداخته‌ایم. ریشه اصلی بحران در ساختاری نهفته است که طی دهه‌ها نتوانسته میان اقتدار دولت مرکزی، استقلال ایالت‌ها، جایگاه ارتش و حق حاکمیت نهادهای منتخب توازنی پایدار ایجاد کند.
در پاکستان، انتخابات همواره به معنای انتقال کامل قدرت نبوده است. دولت‌های غیرنظامی در بسیاری از دوره‌ها مسئولیت اداره کشور را بر عهده داشته‌اند، اما تصمیم‌گیری درباره مسائل بنیادین امنیت ملی، روابط با همسایگان و مدیریت تهدیدهای داخلی تا حد زیادی تحت تأثیر نهادهای نظامی باقی مانده است. این وضعیت، به‌ویژه هنگامی که میان دولت منتخب و ساختار امنیتی اختلاف پدید می‌آید،

مسئله پاسخ‌گویی را پیچیده می‌کند. مسئولیت تصمیمات میان نهادهای مختلف تقسیم می‌شود، بی‌آنکه حدود اختیار و مسئولیت هر یک همیشه برای جامعه روشن باشد.

بحران امروز خیبرپختونخوا را باید در همین چارچوب فهمید. تحریک انصاف پس از برکناری عمران خان از نخست‌وزیری در آوریل ۲۰۲۲، برابر با فروردین ۱۴۰۱، به‌تدریج وارد تقابلی عمیق با دولت مرکزی و ساختار قدرت شد. بازداشت عمران خان، محدودیت‌های اعمال‌شده بر فعالیت سیاسی حزب و مناقشات مربوط به انتخابات، این تقابل را از یک رقابت متعارف حزبی فراتر برد. بااین‌حال، تحریک انصاف توانست جایگاه خود را در خیبرپختونخوا حفظ کند. در نتیجه، این ایالت به مهم‌ترین پایگاه اجرایی و سیاسی حزبی تبدیل شد که در سطح ملی با ساختار حاکم در تعارض قرار داشت. از اینجا به بعد، اختلاف اسلام‌آباد و پیشاور دیگر تنها بر سر سیاست‌گذاری ایالتی نبود؛ بلکه به مسئله‌ای درباره حدود قدرت و مشروعیت سیاسی دو طرف تبدیل شد.

در چنین شرایطی، هر تصمیم دولت ایالتی می‌توانست از سوی مرکز به‌عنوان نشانه سرپیچی تعبیر شود و هر اقدام دولت مرکزی نیز از نگاه تحریک انصاف تلاشی برای محدود کردن آخرین پایگاه مهم قدرت این حزب به شمار آید.

اما عامل دیگری این بحران را به‌مراتب خطرناک‌تر کرده است: خیبرپختونخوا برخلاف بسیاری از ایالت‌های دیگر، هم‌زمان با یک بحران امنیتی واقعی و گسترده روبه‌روست. افزایش فعالیت تحریک طالبان پاکستان، حملات علیه نیروهای امنیتی، ضعف ظرفیت پلیس و اداره مبارزه با تروریسم، تنش با حکومت طالبان در افغانستان و پیامدهای اقتصادی بسته‌شدن گذرگاه‌های مرزی، محیطی ایجاد کرده‌اند که در آن مرز میان سیاست و امنیت به‌آسانی مخدوش می‌شود.

به باور من، خطای اساسی زمانی آغاز شد که به‌جای ایجاد یک توافق ملی درباره نحوه مقابله با تروریسم، اختلاف بر سر شیوه اجرای عملیات امنیتی به بخشی از رقابت قدرت تبدیل شد. دولت مرکزی، دولت ایالتی را به کوتاهی در مبارزه با تروریسم متهم می‌کند و دولت ایالتی، عملیات گسترده نظامی را به دلیل احتمال آوارگی مردم و تکرار تجربه‌های تلخ گذشته، مورد انتقاد قرار می‌دهد. هر دو طرف درباره بخشی از واقعیت سخن می‌گویند، اما هیچ‌کدام به‌تنهایی پاسخ کاملی برای بحران ارائه نمی‌کنند.

واقعیت آن است که تحریک طالبان پاکستان تهدیدی جدی برای امنیت پاکستان است و دولت ایالتی نمی‌تواند از مسئولیت خود در برابر این تهدید شانه خالی کند. در مقابل، تجربه عملیات نظامی پیشین نیز نشان داده است که موفقیت در میدان نبرد، بدون جلب اعتماد مردم، بازسازی اقتصادی و ایجاد حکمرانی مؤثر، الزاماً به ثبات پایدار منجر نمی‌شود. مبارزه با تروریسم به اقتدار نظامی نیاز دارد، اما اقتدار نظامی بدون مشروعیت سیاسی و مشارکت اجتماعی نمی‌تواند به‌تنهایی امنیت پایدار تولید کند.

بیست‌وچهار عملیات بزرگ و چهارده هزار عملیات اطلاعات‌محور؛ پرسشی که بی‌پاسخ مانده است

اختلاف میان دولت مرکزی و تحریک انصاف بر سر عملیات نظامی جدید در خیبرپختونخوا، صرفاً اختلافی بر سر اجرای یک تصمیم امنیتی نیست؛ بلکه به ارزیابی دو طرف از تجربه طولانی مبارزه با تروریسم در این ایالت بازمی‌گردد. سهیل آفریدی، سروزیر خیبرپختونخوا، در یکی از سخنرانی‌های خود با استناد به گزارش‌های ارتش پاکستان اعلام کرده است که نیروهای نظامی تاکنون ۲۴ عملیات بزرگ و حدود ۱۴ هزار عملیات اطلاعات‌محور در این ایالت انجام داده‌اند. او با اشاره به همین آمار، پرسشی اساسی مطرح می‌کند: اگر عملیات نظامی به‌تنهایی راه‌حل ریشه‌کن کردن تروریسم بود، چرا پس از این تعداد عملیات بزرگ و کوچک، نه‌تنها تروریسم از میان نرفته، بلکه بخش‌هایی از خیبرپختونخوا همچنان با گسترش فعالیت گروه‌های مسلح مواجه‌اند؟

این پرسش، فارغ از موضع سیاسی گوینده آن، شایسته پاسخی جدی است. اصل استدلال او را نمی‌توان صرفاً به دلیل اختلاف سیاسی با تحریک انصاف کنار گذاشت. ممکن است این عملیات از حملات گسترده‌تری جلوگیری کرده، شبکه‌های مسلح متعددی را متلاشی ساخته یا امنیت را در مقاطعی بهبود بخشیده باشند. اما استمرار تهدید پس از چنین حجم گسترده‌ای از اقدامات نظامی، دست‌کم نشان می‌دهد که موفقیت‌های عملیاتی الزاماً به حل ریشه‌های بحران منجر نشده‌اند.

مسئله این نیست که پاکستان باید عملیات نظامی علیه گروه‌های تروریستی را متوقف کند. هیچ دولتی نمی‌تواند در برابر حملات مسلحانه به شهروندان و نیروهای امنیتی بی‌تفاوت باشد. مسئله این است که آیا تکرار همان

الگوی امنیتی، بدون اصلاح شرایط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مناطق درگیر، می‌تواند نتیجه‌ای متفاوت ایجاد کند؟ ضرب‌المثلی مشهور می‌گوید: «دیوانگی آن است که یک کار را بارها تکرار کنیم و انتظار نتایجی متفاوت داشته باشیم.» این عبارت، فارغ از آنکه نخستین بار چه کسی آن را بیان کرده، به‌خوبی می‌تواند وضعیت کنونی خیبرپختونخوا را توصیف کند

تجربه خیبرپختونخوا نشان می‌دهد که تروریسم تنها یک پدیده نظامی نیست. ضعف حکمرانی محلی، محرومیت اقتصادی، آسیب‌های ناشی از جابه‌جایی جمعیت، بی‌اعتمادی به نهادهای دولتی، وضعیت مناطق قبایلی ادغام‌شده و تحولات افغانستان، همگی در پایداری این بحران نقش دارند. بنابراین، اگر دولت مرکزی و ارتش پاکستان تصور کنند که با کنار گذاشتن دولت منتخب ایالتی و اجرای یک عملیات نظامی دیگر می‌توانند به نتیجه‌ای دست یابند که عملیات متعدد پیشین به‌تنهایی قادر به تحقق آن نبوده‌اند، لازم است پیش از هر اقدامی به این پرسش پاسخ دهند که چه چیزی در راهبرد جدید تغییر کرده است.

از شکست مذاکرات تا اعلام وضعیت اضطراری

در روزهای منتهی به ۱۱ اکتبر ۲۰۲۶، برابر با ۱۹ مهر ۱۴۰۵، بحران وارد مرحله‌ای تعیین‌کننده شد. تحریک انصاف از برگزاری راهپیمایی اعتراضی به‌سوی اسلام‌آباد خبر داد و دولت مرکزی نیز با استقرار موانع و مسدود کردن مسیرها برای جلوگیری از ورود معترضان به پایتخت آماده شد. هم‌زمان، تهدید برقراری حکومت فرماندار در خیبرپختونخوا بار دیگر مطرح گردید. این تهدید در گذشته نیز هنگام اعلام راهپیمایی‌های تحریک انصاف شنیده شده بود، اما این بار به دلیل شدت اختلافات و وضعیت امنیتی ایالت، جدی‌تر به نظر می‌رسید.

مذاکراتی میان نمایندگان دولت و مخالفان برگزار شد. صرف نشستن دو طرف پشت میز مذاکره می‌توانست نشانه‌ای مثبت باشد، اما گفت‌وگوها در فضایی آکنده از بی‌اعتمادی انجام گرفت. دو اختلاف اصلی مانع دستیابی به توافق شدند. نخست، درخواست تحریک انصاف برای ملاقات رهبران حزب با عمران خان پیش از نهایی‌شدن توافق و دوم، مطالبه دولت مرکزی برای حمایت بدون قیدوشرط دولت خیبرپختونخوا از عملیات ضدتروریستی نیروهای امنیتی در پنج منطقه جنوبی ایالت، از جمله مناطق قبایلی ادغام‌شده.

موضوع دوم، از نظر من، بسیار فراتر از یک اختلاف مذاکراتی بود. دولت ایالتی پیش‌تر با عملیات نظامی گسترده‌ای که می‌توانست به جابه‌جایی جمعیت منجر شود، مخالفت کرده بود. نکته قابل‌توجه اینکه در نشست چندحزبی برگزارشده در ایالت، نمایندگانی از مسلم‌لیگ نواز، حزب مردم و عوامی نشنل پارتی نیز با چنین عملیاتی مخالفت کرده بودند. بنابراین، مخالفت با عملیات گسترده را نمی‌توان به‌سادگی به حمایت از گروه‌های مسلح تعبیر کرد. میان مخالفت با تروریسم و اختلاف بر سر روش مبارزه با آن، تفاوتی بنیادین وجود دارد.

با شکست مذاکرات، آخرین فرصت موجود برای کاهش تنش از دست رفت. تحریک انصاف حرکت اعتراضی خود را آغاز کرد و دولت مرکزی نیز در ۱۱ اکتبر، با تصویب کابینه و تأیید رئیس‌جمهور آصف علی زرداری، وضعیت اضطراری و حکومت فرماندار را در خیبرپختونخوا برقرار کرد. استدلال رسمی دولت، وضعیت امنیتی ایالت و آنچه »کناره‌گیری عامدانه دولت ایالتی از مبارزه با تروریسم« خوانده شد، بود. اما پرسش اساسی این است که آیا اختلاف درباره یک عملیات نظامی، حتی اگر با ناکارآمدی اجرایی دولت ایالتی همراه باشد، برای اثبات فروپاشی سازوکار قانونی اداره ایالت کفایت می‌کند؟ این پرسش، قلب مناقشه حقوقی کنونی است.

قانون اساسی پاکستان در ماده ۲۳۲، امکان اعلام وضعیت اضطراری را در شرایط مشخص پیش‌بینی کرده و در ماده ۲۳۴ نیز برای زمانی که اداره ایالت مطابق قانون اساسی ممکن نباشد، اختیاراتی در نظر گرفته است. بااین‌حال، وجود چنین اختیاراتی به معنای آزادی نامحدود دولت مرکزی در استفاده از آن‌ها نیست.

اصلاحیه هجدهم قانون اساسی، با هدف تقویت استقلال ایالت‌ها، محدودیت‌های بیشتری بر استفاده از برخی اختیارات اضطراری ایجاد کرد. همچنین سوابق قضایی، از جمله پرونده پیر صابر شاه در سال ۱۹۹۴ و مناقشه مربوط به حکومت فرماندار در پنجاب در سال ۱۹۹۵، بر ضرورت وجود دلایل واقعی و قابل دفاع برای مداخله در اداره ایالت تأکید

داشته‌اند. بنابراین، قانونی بودن اقدام اخیر را نمی‌توان تنها با استناد به شماره مواد قانون اساسی اثبات کرد. باید روشن شود که شرایط لازم برای اجرای آن مواد واقعاً تحقق یافته و تشریفات قانونی مربوط نیز رعایت شده است.

از سوی دیگر، گزارش‌های منتشرشده در ۱۲ اکتبر ۲۰۲۶، برابر با ۲۰ مهر ۱۴۰۵، درباره بازداشت یا نامعلوم بودن محل حضور سهیل آفریدی و برخی دیگر از رهبران تحریک انصاف، نگرانی‌ها را افزایش داده است. تا آن مقطع بازداشت آفریدی به‌صورت رسمی تأیید نشده بود و ازاین‌رو نمی‌توان درباره سرنوشت او حکم قطعی داد. بااین‌حال، نفس شکل‌گیری چنین ابهامی درباره وضعیت یک مقام منتخب، نشانه‌ای نگران‌کننده از شدت بحران سیاسی است.

خطر بلوچستانی شدن بحران خیبرپختونخوا و ظهور نسل تازه اعتراضات

نگرانی بزرگ‌تر من از آینده خیبرپختونخوا، صرفاً تشدید اختلاف میان دولت مرکزی و تحریک انصاف نیست. نگرانی اصلی آن است که ادامه رویکرد امنیتی و حذف سازوکارهای سیاسی، به‌تدریج زمینه شکل‌گیری یک شورش اجتماعی گسترده را فراهم کند؛ بحرانی که از نظر عمق بی‌اعتمادی و دشواری مهار، شباهت‌هایی با تجربه بلوچستان پیدا کند. البته خیبرپختونخوا و بلوچستان از نظر ساختار اجتماعی، تاریخ سیاسی و ماهیت جنبش‌های اعتراضی تفاوت‌های بنیادین دارند. نمی‌توان پیش‌بینی کرد که خیبرپختونخوا الزاماً همان مسیر بلوچستان را طی خواهد کرد. اما نادیده گرفتن نشانه‌های هشداردهنده نیز خطایی خطرناک خواهد بود.

در بلوچستان، سال‌ها اختلاف سیاسی، احساس محرومیت، عملیات امنیتی و بی‌اعتمادی میان بخش‌هایی از جامعه و دولت مرکزی، به شکل‌گیری چرخه‌ای از خشونت و واکنش متقابل کمک کرده است. اکنون این خطر وجود دارد که در خیبرپختونخوا نیز، اگر مطالبات سیاسی و اجتماعی با پاسخ‌های صرفاً امنیتی مواجه شوند، بخشی از نارضایتی عمومی به‌تدریج از چارچوب رقابت حزبی خارج شود و ماهیتی گسترده‌تر پیدا کند.

موضوع زمانی نگران‌کننده‌تر می‌شود که به نقش نسل جدید توجه کنیم. جوانان امروز پاکستان، به‌ویژه در خیبرپختونخوا، با نسل‌های گذشته تفاوت دارند. آنان بیش از پیش در فضای رسانه‌های اجتماعی حضور دارند، تحولات سیاسی منطقه را دنبال می‌کنند و نسبت به محدود شدن حقوق سیاسی و نادیده گرفته شدن آرای عمومی حساس‌اند. تحولات اعتراضی و کنشگری سیاسی نسل جوان در هند نیز می‌تواند برای بخشی از جوانان پاکستانی الهام‌بخش باشد. البته برای داوری درباره میزان و جهت این تأثیر به شواهد بیشتری نیاز داریم، اما در جهانی که تصاویر اعتراضات و تجربه‌های بسیج اجتماعی به‌سرعت از مرزها عبور می‌کنند، نمی‌توان تحولات سیاسی نسل جوان در کشورهای همسایه را کاملاً بی‌ارتباط با فضای داخلی پاکستان دانست.

در چنین محیطی، برخورد امنیتی با یک جنبش سیاسی ممکن است نتیجه‌ای معکوس ایجاد کند. جوانانی که امروز در چارچوب حمایت از تحریک انصاف فعالیت می‌کنند، اگر به این نتیجه برسند که مشارکت انتخاباتی و فعالیت قانونی نمی‌تواند بر تصمیمات حاکمیت تأثیر بگذارد، ممکن است به شیوه‌های رادیکال‌تری از اعتراض گرایش پیدا کنند. این خطر به‌معنای اجتناب‌ناپذیر بودن خشونت نیست، بلکه هشداری درباره پیامدهای بسته شدن مسیرهای قانونی مشارکت سیاسی است. از این منظر، دولت مرکزی و ارتش پاکستان باید میان مهار یک اعتراض سیاسی و جلوگیری از شکل‌گیری یک بحران اجتماعی بلندمدت تفاوت قائل شوند. ممکن است بتوان با استقرار نیروهای امنیتی، بازداشت رهبران سیاسی و اعمال محدودیت‌های اجرایی، اعتراضات را برای مدتی کنترل کرد؛ اما هیچ تضمینی وجود ندارد که چنین اقداماتی بتوانند نارضایتی‌های انباشته‌شده را از میان ببرند. حتی ممکن است نتیجه معکوس باشد: اعتراضاتی که امروز حول محور آزادی عمران خان و بازگشت دولت منتخب ایالتی شکل گرفته‌اند، در آینده به مطالباتی گسترده‌تر درباره استقلال ایالت، حقوق سیاسی، شیوه اداره مناطق قبایلی و رابطه جامعه پشتون با دولت مرکزی تبدیل شوند.

این دقیقاً همان نقطه‌ای است که باید از تکرار تجربه بلوچستان جلوگیری کرد. به باور من، خطرناک‌ترین سناریو برای پاکستان آن نیست که تحریک انصاف بتواند اعتراضات گسترده‌ای برگزار کند؛ بلکه آن است که بخش قابل‌توجهی از نسل جوان خیبرپختونخوا اعتماد خود را به امکان تغییر

از مسیر نهادهای سیاسی و قانونی از دست بدهد. در آن صورت، دولت مرکزی دیگر صرفاً با یک حزب مخالف مواجه نخواهد بود، بلکه ممکن است با نسلی روبه‌رو شود که اصل سازوکارهای موجود حکمرانی را زیر سؤال می‌برد. پاکستان نباید اجازه دهد بحرانی که امروز هنوز ماهیتی عمدتاً سیاسی دارد، در اثر تصمیمات نادرست به بحرانی اجتماعی، قومی و امنیتی تبدیل شود.

آیا دولت مرکزی در دام تصمیم خود گرفتار شده است؟

ممکن است دولت مرکزی تصور کند با برقراری حکومت فرماندار، یک مانع سیاسی مهم را از مسیر اجرای سیاست‌های امنیتی خود برداشته است. اما تجربه تاریخی پاکستان نشان می‌دهد که حذف یک دولت ایالتی، به معنای حذف پایگاه اجتماعی آن نیست. در خیبرپختونخوا، تحریک انصاف از حمایت قابل‌توجهی برخوردار است و دولت ایالتی پیش از تصمیم اخیر، اکثریت بسیار بالایی در مجلس ایالتی داشت. کنار گذاشتن چنین دولتی می‌تواند از سوی بخش بزرگی از جامعه، نه به‌عنوان یک اقدام اداری، بلکه به‌عنوان نادیده گرفتن اراده سیاسی آنان تلقی شود. تا پیش از ۱۱ اکتبر، اسلام‌آباد می‌توانست بخشی از مسئولیت تشدید ناامنی را متوجه دولت تحریک انصاف در پیشاور کند. اما با انتقال اختیارات اجرایی به ساختار تحت کنترل مرکز، این استدلال به‌تدریج اعتبار خود را از دست خواهد داد.

اکنون اگر حملات تروریستی ادامه پیدا کنند، اگر وضعیت اقتصادی مناطق مرزی بهبود نیابد، اگر اعتراضات گسترش یابند یا اگر عملیات نظامی به آوارگی گسترده منجر شود، دولت مرکزی ناگزیر خواهد بود سهم بیشتری از مسئولیت پیامدها را بپذیرد. به بیان دیگر، اسلام‌آباد ممکن است با این تصمیم در کوتاه‌مدت اختیار بیشتری به دست آورده باشد، اما هم‌زمان بار سنگین‌تری از پاسخ‌گویی را بر دوش خود گذاشته است. این همان تناقضی است که در بسیاری از مداخلات فوق‌العاده حکومتی دیده می‌شود: تمرکز قدرت در ابتدا اجرای تصمیمات را آسان‌تر می‌کند، اما اگر نتایج مطلوب حاصل نشود، مسئولیت ناکامی نیز به همان اندازه متمرکز می‌شود.

در این میان، نقش ارتش تعیین‌کننده خواهد بود. ارتش پاکستان مهم‌ترین نهاد در مدیریت امنیت داخلی و سیاست مرزی کشور است و هرگونه راهبرد جدید در خیبرپختونخوا، بدون مشارکت و تصمیم‌گیری آن، عملاً قابل تصور نیست. اما همین جایگاه سبب می‌شود که پیامدهای تصمیم اخیر تنها متوجه دولت غیرنظامی نباشد. اگر بحران به رویارویی گسترده میان جامعه و نهادهای حکومتی تبدیل شود، فشار سیاسی و اجتماعی بر ارتش نیز افزایش خواهد یافت. ازاین‌رو، حتی از منظر منافع نهادی ارتش، کاهش تنش سیاسی و حفظ همراهی جامعه می‌تواند سودمندتر از تشدید تقابل باشد.

آینده خیبرپختونخوا؛ میان کنترل موقت و بحران بلندمدت

با توجه به شرایط موجود، می‌توان سه مسیر محتمل برای تحولات آینده تصور کرد.

مسیر نخست، تثبیت موقت کنترل دولت مرکزی است. در این وضعیت، حکومت فرماندار برای مدتی اداره ایالت را در اختیار می‌گیرد، اعتراضات مهار می‌شوند و نیروهای امنیتی عملیات مورد نظر خود را پیش می‌برند. این مسیر ممکن است در کوتاه‌مدت امکان هماهنگی بیشتری میان نهادهای فدرال و امنیتی ایجاد کند، اما موفقیت آن به بهبود ملموس امنیت و بازگشت به اداره عادی و قانونی ایالت وابسته خواهد بود.

مسیر دوم، تشدید رویارویی سیاسی و گسترش نارضایتی اجتماعی است. اگر تحریک انصاف بتواند تصمیم اخیر را به نمادی از محروم شدن مردم خیبرپختونخوا از حق انتخاب سیاسی تبدیل کند، احتمال افزایش اعتراضات و نزدیک شدن جریان‌های ناراضی به یکدیگر وجود خواهد داشت. در چنین شرایطی، دولت مرکزی ممکن است برای حفظ کنترل خود به اقدامات محدودکننده بیشتری متوسل شود؛ اقداماتی که خود می‌توانند بحران را عمیق‌تر کنند.

مسیر سوم، بازگشت به توافق سیاسی و بازسازی همکاری امنیتی است. در این سناریو، دولت مرکزی و تحریک انصاف با پذیرش ضرورت گفت‌وگو، درباره حدود اختیارات ایالت، چارچوب عملیات ضدتروریستی و سازوکار مشارکت نمایندگان محلی به تفاهم می‌رسند. چنین توافقی لزوماً

اختلافات سیاسی دو طرف را از بین نخواهد برد، اما می‌تواند مانع تبدیل شدن آن‌ها به یک بحران ساختاری شود.

در شرایط کنونی، مسیر دوم خطری جدی است؛ زیرا سطح بی‌اعتمادی میان بازیگران بسیار بالاست و هر طرف تصمیمات دیگری را از دریچه تهدید سیاسی تفسیر می‌کند. بااین‌حال، تحقق این سناریو قطعی نیست. رفتار دولت مرکزی در هفته‌های آینده، میزان استفاده از ابزارهای قهری، نتایج عملیات امنیتی و توانایی رهبران سیاسی برای بازگشت به مذاکره، جهت تحولات را تعیین خواهد کرد. همچنین نباید از تأثیر احتمالی این بحران بر روابط پاکستان و افغانستان غافل شد. تشدید ناامنی در خیبرپختونخوا، ادامه حملات مرزی و افزایش فشار نظامی بر مناطق هم‌جوار افغانستان می‌تواند روابط پرتنش اسلام‌آباد و کابل را وارد مرحله خطرناک‌تری کند. پاکستان در حالی با بحران خیبرپختونخوا مواجه شده که بلوچستان نیز همچنان با شورش مسلحانه و نارضایتی‌های ریشه‌دار روبه‌روست. گسترش هم‌زمان بحران در دو سوی غربی کشور، هزینه‌های امنیتی و اقتصادی سنگینی خواهد داشت و ظرفیت دولت برای تمرکز بر اصلاحات اقتصادی و توسعه را محدود خواهد کرد.

پیامدهای منطقه‌ای و ملاحظات ایران

برای ایران، تحولات خیبرپختونخوا صرفاً یک موضوع داخلی پاکستان نیست. هرگونه بی‌ثباتی پایدار در غرب پاکستان، به‌ویژه در شرایط تنش میان اسلام‌آباد و کابل، می‌تواند بر محیط امنیتی پیرامون ایران نیز تأثیر بگذارد.

نخستین پیامد احتمالی، کاهش توان پاکستان برای مدیریت هم‌زمان تهدیدهای امنیتی در خیبرپختونخوا و بلوچستان است. اگر بحران سیاسی در پیشاور به یک رویارویی طولانی تبدیل شود، منابع و توجه نهادهای امنیتی پاکستان بیش از پیش درگیر مسائل داخلی خواهد شد.

دومین پیامد، احتمال تشدید تنش میان پاکستان و افغانستان است. هرچه دولت مرکزی پاکستان در داخل با فشار بیشتری مواجه شود، مدیریت اختلافات مرزی و امنیتی با کابل دشوارتر خواهد شد. البته نمی‌توان از پیش نتیجه گرفت که اسلام‌آباد الزاماً به تشدید اقدامات برون‌مرزی روی خواهد آورد، اما خطر شکل‌گیری چرخه تازه‌ای از حملات و اقدامات متقابل وجود دارد.

سومین مسئله، تأثیر این بحران بر آینده همکاری‌های اقتصادی و ترانزیتی منطقه است. ناامنی در مناطق غربی پاکستان و اختلال در مسیرهای ارتباطی با افغانستان، ظرفیت اتصال اقتصادی میان کشورهای منطقه را محدود می‌کند و بر چشم‌انداز طرح‌های همکاری منطقه‌ای اثر می‌گذارد.

از منظر منافع ایران، مطلوب‌ترین وضعیت نه تضعیف دولت مرکزی پاکستان است و نه حذف نیروهای سیاسی مخالف آن؛ بلکه شکل‌گیری پاکستانی باثبات، دارای نهادهای پاسخ‌گو و قادر به مدیریت روابط خود با همسایگان است. ایران باید تحولات خیبرپختونخوا را با دقت دنبال کند، بدون آنکه در رقابت داخلی احزاب پاکستان موضع‌گیری کند. در عین حال، حفظ ارتباط با نهادهای فدرال و شناخت دقیق تحولات سیاسی و اجتماعی ایالت‌های غربی پاکستان، برای ارزیابی مخاطرات امنیتی و فرصت‌های همکاری منطقه‌ای ضروری است.

سخن آخر

پاکستان در آستانه هشتادمین سال استقلال خود قرار دارد، اما همچنان با یکی از قدیمی‌ترین پرسش‌های سیاسی‌اش دست‌وپنجه نرم می‌کند: چگونه می‌توان کشوری متنوع و پیچیده را بدون تبدیل اختلافات سیاسی به بحران اقتدار اداره کرد؟ در نزدیک به هشت دهه گذشته، دولت‌های مختلف پاکستان بارها تصور کرده‌اند که با برکناری یک دولت ایالتی، اعمال اختیارات اضطراری یا محدود کردن مخالفان، می‌توانند از بحران عبور کنند. تاریخ اما نشان داده است که چنین اقداماتی، حتی هنگامی که به آرامش موقت منجر شده‌اند، به‌ندرت توانسته‌اند ریشه اختلافات را از میان بردارند. امروز نیز خطر آن وجود دارد که حکومت فرماندار در خیبرپختونخوا، به‌جای آغاز حل بحران، به مرحله تازه‌ای از آن تبدیل شود. در نهایت، مسئله فقط سرنوشت سهیل آفریدی، عمران خان یا دولت شهباز شریف نیست. مسئله این است که آیا پاکستان می‌تواند میان امنیت و دموکراسی،

اقتدار و مشروعیت، و دولت مرکزی و ایالت‌ها تعادلی پایدار برقرار کند یا همچنان به همان الگوی تاریخی بازخواهد گشت که در آن هر بحران، زمینه‌ساز بحران بعدی می‌شود.

پاکستان بیش از آنکه به اختیارات فوق‌العاده نیاز داشته باشد، به توانایی فوق‌العاده برای گفت‌وگو، توافق و پذیرش قواعد مشترک سیاسی نیاز دارد.

اگر تصمیم‌گیران این کشور بار دیگر تصور کنند که می‌توان با کنار گذاشتن یک دولت منتخب، اختلافات سیاسی و امنیتی را برای همیشه پایان داد، احتمالاً تاریخ همان پاسخی را خواهد داد که پیش‌تر بارها داده است: می‌توان یک دولت را برکنار کرد، اما نمی‌توان جامعه‌ای را که به آن رأی داده، از معادله سیاسی حذف کرد. پاکستان اگر امروز نتواند مسئله خیبرپختونخوا را از مسیر سیاست حل کند، ممکن است فردا ناچار شود با بحرانی مواجه شود که دیگر نه با مذاکره حزبی مهار می‌شود و نه با عملیات نظامی؛ بحرانی که در آن مسئله اصلی دیگر قدرت گرفتن یا کنار رفتن یک حزب نیست، بلکه اعتماد یک نسل به ساختار سیاسی کشور است.



محمدحسین باقری

بنیان‌گذار و مدیر اندیشکده اقبال و پژوهشگر روابط بین‌الملل با تمرکز بر روابط ایران و پاکستان و تحولات ژئوپلیتیکی منطقه. دارای مدرک MBA در مدیریت منابع انسانی از دانشگاه پنجاب، گواهی تخصصی «مدیریت سازمان‌های بین‌المللی» از دانشگاه ژنو و «دیپلماسی جهانی؛ دیپلماسی در جهان مدرن» از دانشگاه لندن و مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی (SOAS). نویسنده چندین کتاب و ده‌ها مقاله تخصصی و تحلیلگر مسائل ایران و پاکستان در رسانه‌های دو کشور

پاکستان از نخستین مداخلات ایالتی تا بحران امروز

هشت رویداد منتخب از تاریخ مداخلهٔ دولت مرکزی در ایالت‌ها

۱۹۴۷

استقلال پاکستان

۱۴ اوت ۱۹۴۷ | ۲۳ مرداد ۱۳۲۶

آغاز چالش تقسیم قدرت
میان مرکز و ایالت‌ها

ژانویهٔ ۱۹۴۹ — ۱

دی و بهمن ۱۳۲۷

پنجاب

افتخار حسین خان ممدوت

رئیس دولت ایالتی وقت



برکناری دولت ایالتی و برقراری حکومت فرماندار؛ کمتر از دو سال پس از استقلال پاکستان.

دسامبر ۱۹۵۱ — ۲

آذر و دی ۱۳۳۰

سند

محمد ایوب کهرو

رئیس دولت ایالتی وقت



دولت ایالتی کنار گذاشته شد و ادارهٔ سند به فرماندار واگذار شد؛ تکرار مداخلهٔ مرکز در ایالتی دیگر.

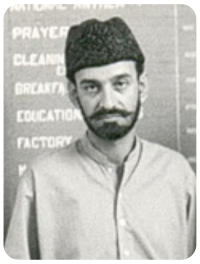
فوریهٔ ۱۹۷۳ — ۳

بهمن و اسفند ۱۳۵۱

بلوچستان

سردار عطاءالله مینگل

رئیس دولت منتخب ایالت



بوتو دولت منتخب را برکنار کرد؛ بحران سیاسی به شورش مسلحانه و عملیات نظامی انجامید.

۱۶ فوریهٔ ۱۹۷۵ — ۴

۲۷ بهمن ۱۳۵۳

سرحد شمال‌غربی

ذوالفقار علی بوتو

نخست‌وزیر وقت پاکستان



در خیبرپختونخوای امروز، حکومت فرماندار برقرار شد و ادارهٔ ایالت به کنترل مستقیم مرکز درآمد.

۲۵ فوریهٔ ۱۹۹۴ — ۵

۶ اسفند ۱۳۷۲

سرحد شمال‌غربی

پیر صابر شاه

رئیس دولت ایالتی وقت



در دورهٔ بی‌نظیر بوتو، دولت ایالتی کنار گذاشته شد و ادارهٔ امور بار دیگر به فرماندار سپرده شد.

فوریهٔ ۲۰۰۹ — ۶

بهمن و اسفند ۱۳۸۷

پنجاب

شهباز شریف

رئیس دولت ایالتی وقت



پس از رأی قضایی علیه برادران شریف، دولت ایالتی کنار رفت و حکومت فرماندار برقرار شد.

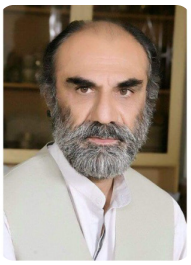
ژانویهٔ ۲۰۱۳ — ۷

دی و بهمن ۱۳۹۱

بلوچستان

اسلم رئیسانی

رئیس دولت ایالتی وقت



پس از حملات خونین به هزاره‌های شیعه در کویته و اعتراضات گسترده، ادارهٔ ایالت به فرماندار واگذار شد.

۱۱ اکتبر ۲۰۲۶ — ۸

۱۹ مهر ۱۴۰۵

خیبرپختونخوا

سهیل آفریدی

دولت حزب تحریک انصاف



با اعلام وضعیت اضطراری و حکومت فرماندار توسط آصف علی زرداری، دولت تحریک انصاف تعلیق شد.

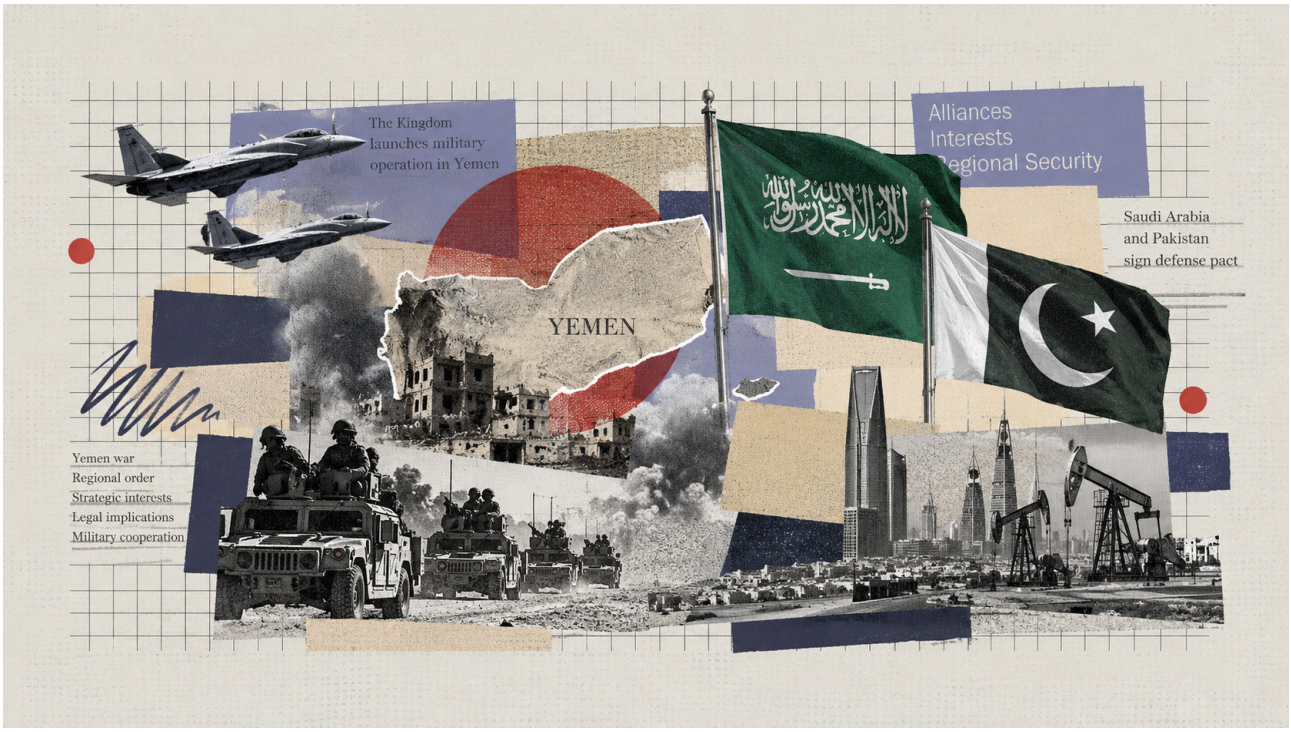
جمع‌بندی

رابطهٔ مرکز و ایالت‌ها؛ مسئله‌ای حل‌نشده

در بحران‌های سیاسی و امنیتی، ادارهٔ ایالت‌ها بارها به کنترل مستقیم مرکز درآمده است.

از تعهد تا تله: واکاوی حقوقی و راهبردی مشارکت پاکستان در جنگ عربستان علیه حوثی‌ها

نوشته دکتر نوذر شفیعی



مقدمه

پس از دوره‌ای تردید و تأمل، سرانجام پاکستان در کنار عربستان سعودی و در چارچوب جنگی که ریاض از سال ۲۰۱۵ علیه حوثی‌های یمن آغاز کرده بود، وارد عمل شد. این مشارکت نه بر پایه یک تصمیم آنی و بدون پشتوانه، بلکه بر بنیاد دو سند راهبردی استوار شده است: «توافق‌نامه دفاع متقابل استراتژیک» که در سپتامبر ۲۰۲۵ میان اسلام‌آباد و ریاض امضا شد، و «پیمان مکه» که در اوت ۲۰۲۶ میان پاکستان، عربستان و ترکیه منعقد شد.

نوشتار حاضر می‌کوشد با تکیه بر این دو سند و با نگاهی حقوقی و راهبردی، به این پرسش بنیادین پاسخ دهد که آیا ورود پاکستان به این جنگ با مبانی حقوقی و منطق راهبردی سازگار است، و این مشارکت چه پیامدهایی برای اسلام‌آباد در پی خواهد داشت؟ پاسخ به این پرسش، مستلزم تبیین مفهوم «توافق‌نامه دفاع مشترک» و سنجش انطباق آن با شرایط عینی جنگ یمن است.

پیش از ورود به بحث، یادآوری این نکته ضروری است که روابط پاکستان و عربستان در دهه‌های گذشته همواره بر پایه دو مؤلفه شکل گرفته است: همکاری راهبردی در حوزه امنیت منطقه‌ای، و وابستگی متقابل اقتصادی ناشی از حضور نیروی کار پاکستانی در عربستان و کمک‌های مالی ریاض به اسلام‌آباد. این پیشینه، هرچند زمینه‌ساز انعقاد توافق‌نامه‌های دفاعی اخیر بوده، اما فی‌نفسه نمی‌تواند مبنای ورود پاکستان به جنگی باشد که ارتباط مستقیمی با منافع ملی آن ندارد. سابقه مشارکت‌های نظامی پاکستان در منطقه نیز نشان می‌دهد که اسلام‌آباد همواره میان تعهدات برآمده از اتحادها و منافع ملی خود تعادلی دشوار برقرار کرده است؛ تعادلی که در مورد یمن، به نظر می‌رسد به زیان منافع ملی این کشور باشد.

چارچوب مفهومی: توافق‌نامه‌های دفاع مشترک

برای تحلیل دقیق موضوع، نخست باید مفهوم «توافق‌نامه دفاع مشترک» را تبیین کرد. در ادبیات حقوق بین‌الملل، این نوع توافق‌نامه‌ها معمولاً به معاهداتی اطلاق می‌شود که بر اساس آن، طرفین متعهد می‌شوند در صورت حمله به هر یک از اعضا، به دفاع از آن کشور برخیزند و حمله به یک کشور را حمله به همه تلقی کنند. این نوع تعهد، ریشه در حق دفاع مشروع جمعی مندرج در ماده ۵۱ منشور سازمان ملل متحد دارد که به دولت‌ها اجازه می‌دهد برای حفظ امنیت خود، اتحادهای دفاعی تشکیل دهند.

با این حال، باید میان «دفاع مشترک» و «امنیت جمعی» تفکیکی دقیق قائل شد. در نظام امنیت جمعی (که نمونه بارز آن فصل هفتم منشور ملل متحد است) واکنش به تجاوز، وظیفه‌ای جمعی و نهادینه‌شده تلقی می‌شود که شورای امنیت متولی اصلی آن است. در حالی که در توافق‌نامه‌های دفاع مشترک، واکنش، اختیاری و مبتنی بر تصمیم سیاسی هر یک از طرفین است. این تفاوت، در مورد توافق‌نامه‌های پاکستان و عربستان اهمیتی مضاعف می‌یابد، زیرا نشان می‌دهد که ورود به جنگ، پیش از آنکه یک الزام حقوقی باشد، یک انتخاب سیاسی است.

توافق‌نامه‌های پاکستان و عربستان (توافق‌نامه دفاع متقابل استراتژیک و پیمان مکه) در همین چارچوب قابل تحلیل هستند. با این حال، تفاوت‌های مهمی میان این توافق‌نامه‌ها و اتحادهای نظامی یکپارچه مانند ناتو وجود دارد. توافق‌نامه‌های پاکستان-عربستان بیشتر یک چارچوب راهبردی برای همکاری هستند تا یک اتحاد نظامی تمام‌عیار. با این حال، آن‌ها تعهداتی الزام‌آور و رسمی برای دفاع مشترک ایجاد می‌کنند که فراتر از همکاری‌های نظامی معمول است.
نکته مهم آن است که هم در متن توافق‌نامه‌ها و هم در بیانیه‌های رسمی، سه واژه کلیدی «تهدید مشترک»، «دفاع مشترک» و «بازدارندگی» به‌کار رفته است. تحلیل دقیق این مفاهیم، کلید فهم کاربرد توافق‌نامه‌ها در جنگ علیه حوثی‌هاست. «تهدید مشترک» به معنای خطر عینی و مشترکی است که هر دو طرف را به‌طور هم‌زمان تهدید می‌کند؛ «دفاع مشترک» واکنشی هماهنگ در برابر چنین تهدیدی است؛ و «بازدارندگی» به کارکرد پیشگیرانه این تعهدات اشاره دارد. پرسش این است که آیا حوثی‌ها در هر سه سطح، مصداق این تهدیدات هستند یا خیر؟

آزمون توافق‌نامه‌های دفاعی در جنگ یمن

اگر بخواهیم کاربرد توافق‌نامه‌های پاکستان و عربستان را در مورد اقدام مشترک ریاض و اسلام‌آباد علیه حوثی‌ها تحلیل کنیم، طرح چند پرسش اساسی ضرورت دارد:

آیا حوثی‌ها تهدید مشترکی برای پاکستان و عربستان به‌طور توأمان هستند، یا فقط تهدیدی علیه عربستان می‌باشند؟

آیا اقدام حوثی‌ها علیه عربستان اقدامی تهاجمی است یا تدافعی؟

آیا توافق‌نامه‌های مذکور جنبه استراتژیک (بازدارندگی) دارند یا تاکتیکی (عملیاتی)؟

طرح این پرسش‌ها از آن نظر حائز اهمیت است که پاسخ به آن‌ها تعیین می‌کند آیا مشارکت پاکستان در جنگ علیه حوثی‌ها در چارچوب توافق‌نامه‌های دفاعی قابل توجیه است یا خیر. به بیان دیگر، این پرسش‌ها سه لایه متمایز را مورد واکاوی قرار می‌دهند: لایه نخست، بررسی تحقق عینی تهدید مشترک است. لایه دوم، سنجش ماهیت تهاجمی یا تدافعی اقدامات مذکور است؛ و لایه سوم، ارزیابی کارکرد راهبردی توافق‌نامه است. تنها در صورتی که پاسخ هر سه پرسش توجیه‌کننده مشارکت پاکستان باشد، می‌توان آن را در چارچوب توافق‌نامه‌های دفاعی موجه دانست؛ اما اگر حتی یکی از پاسخ‌ها منفی باشد، کل ساختار استدلال را بی‌اعتبار می‌کند.

تهدید مشترک در بوته آزمون

توافق‌نامه‌های عربستان و پاکستان «تهدید مشترک» را مبنای همکاری نظامی قرار داده است. پرسش بنیادین آن است که آیا حوثی‌ها تهدید مشترکی برای پاکستان و عربستان محسوب می‌شوند؟ شواهد حاکی از آن است که نه توان عملیاتی و نه سابقه اقدامات حوثی‌ها، هیچ‌یک به‌منزله تهدیدی راهبردی برای پاکستان نیست.
در اظهارنظرهای رسمی مقامات پاکستان، اقدامات حوثی‌ها در حوزه امنیت کشتیرانی مهم‌ترین تهدیدی است که به آن اشاره شده است. اما حوثی‌ها آن‌گونه که رسماً اعلام کرده‌اند، فقط ناوگان تجاری عربستان را هدف قرار می‌دهند. اگر تفسیر پاکستان از تهدید حوثی‌ها را مبنا قرار دهیم، باید کل جهان علیه حوثی‌ها اقدام نظامی انجام دهند، حال آنکه حتی کشوری مثل آمریکا نیز تلویحاً در مقابل حوثی‌ها جانب احتیاط را رعایت کرده است؛ زیرا آن‌ها (تا زمان نگارش این مقاله)، اقدامات حوثی‌ها را تهدیدی علیه منافع آمریکا قلمداد نمی‌کنند.

علاوه بر این، راه‌های دیگری برای پاکستان وجود دارد. با فرض وجود تهدیداتی علیه منافع پاکستان، اسلام‌آباد می‌تواند از طریق مذاکره با حوثی‌ها برای آن دسته از کشتی‌های سعودی که به مقصد پاکستان حرکت می‌کنند، مصونیت دریافت کند که قطعاً با استقبال حوثی‌ها مواجه خواهد شد. حال سؤال این است که چرا پاکستان با نیرویی

که تهدیدی علیه این کشور نیست، وارد برخورد نظامی شده است؟

نکته دیگری که کمتر به آن توجه شده، این است که موضع رسمی حوثی‌ها نسبت به پاکستان همواره متفاوت از موضع آن‌ها نسبت به عربستان و متحدان آن بوده است. حوثی‌ها هیچ‌گاه پاکستان را هدف حملات خود قرار نداده‌اند و حتی در برخی بیانیه‌ها، از اسلام‌آباد به عنوان کشوری اسلامی و برادر یاد کرده‌اند. این تفاوت موضع، خود گواهی است بر اینکه «تهدید مشترک» (که مبنای توافق‌نامه‌های دفاعی است) در مورد حوثی‌ها مصداق عینی ندارد. مقایسه این وضعیت با موضع سایر کشورهای اسلامی نیز نشان می‌دهد که تنها تعداد معدودی از آن‌ها حاضر به همراهی نظامی با عربستان در یمن شده‌اند و اکثریت، ترجیح داده‌اند بی‌طرفی فعال را برگزینند.

ماهیت حقوقی اقدامات حوثی‌ها

توافق‌نامه‌های پاکستان و عربستان همکاری‌های نظامی را زمانی موجه می‌دانند که اقدامی تهاجمی علیه یک کشور عضو صورت گرفته باشد. سؤال این است که آیا اقدام حوثی‌ها علیه عربستان جنبه تدافعی دارد یا تهاجمی؟ ذکر این نکته ضروری است که جنگ عربستان و حوثی‌ها در سال ۲۰۱۵ با حمله ائتلاف تحت رهبری عربستان سعودی به یمن آغاز شد و بعد از آن، این جنگ به‌تدریج به یک بحران منطقه‌ای تبدیل شد که ابعاد آن از مرزهای یمن فراتر رفت و امنیت دریایی، تجارت جهانی و توازن قدرت در منطقه را تحت تأثیر قرار داد.

در دور تازه درگیری‌ها نیز به نظر می‌رسد حوثی‌ها در «موضع دفاعی» قرار دارند. از یک سو، حملات آن‌ها پس از آغاز عملیات نظامی گسترده توسط دولت یمن (دولت مورد حمایت عربستان) برای بازپس‌گیری مناطق تحت کنترل حوثی‌ها صورت گرفته است؛ از سوی دیگر، آن‌ها عربستان را به محاصره فرودگاه‌ها و بنادر تحت کنترل خود متهم می‌کنند و راهبرد خود را «پاسخ متقابل به محاصره» توصیف می‌کنند. آن‌ها هدف از حملات دریایی خود را وادار نمودن ریاض به لغو محاصره یمن اعلام کرده‌اند. بنابراین، اگر اقدامات حوثی‌ها جنبه تدافعی داشته باشد، این پرسش مطرح می‌شود که آیا اقدام پاکستان علیه حوثی‌ها قابل توجیه است؟ پاسخ حقوقی به این پرسش بر مبنای توافق‌نامه‌های دفاعی عربستان و پاکستان منفی است.

از منظر حقوق بین‌الملل، دفاع مشروع، اعم از فردی و جمعی، به تحقق دو شرط اساسی وابسته است: نخست، وقوع تجاوز مسلحانه؛ دوم، رعایت اصل تناسب و ضرورت. در مورد حوثی‌ها، نه تجاوز مسلحانه‌ای علیه پاکستان رخ داده است و نه اقدام آن‌ها علیه عربستان، ماهیتاً در حکم تجاوز اولیه است؛ زیرا همان‌گونه که گفته شد، این حوثی‌ها بودند که در سال ۲۰۱۵ هدف تهاجم ائتلاف قرار گرفتند. بنابراین، هرگونه اقدام نظامی پاکستان علیه حوثی‌ها، نه در چارچوب دفاع مشروع جمعی، بلکه در حکم مشارکت در یک جنگ تهاجمی قابل ارزیابی است که خود، مغایر با اصول مندرج در منشور ملل متحد است.

پیامدهای راهبردی مشارکت پاکستان

ورود به یک درگیری نظامی باید در چارچوب حقوق و منطق راهبردی قابل توجیه باشد؛ اما مشارکت پاکستان در جنگ عربستان علیه حوثی‌ها نه از منظر حقوقی موجه است و نه از نظر راهبردی؛ افزون‌بر این، به لحاظ راهبردی می‌تواند پیامدهایی منفی برای اسلام‌آباد در پی داشته باشد. نخستین پیامد آن است که ممکن است این اقدامات منجر به باز شدن جبهه جنگ جدیدی بین حوثی‌ها و پاکستان شود. در این صورت، پاکستان بسیار آسیب‌پذیرتر از حوثی‌ها خواهد بود، زیرا حوثی‌ها منافع راهبردی محدودی برای از دست دادن دارند، اما پاکستان در حال اجرای برنامه‌های توسعه‌ای گسترده‌ای است و منازعه با حوثی‌ها می‌تواند برای مدت‌ها در این برنامه‌ها اختلال ایجاد کند. علاوه بر این، پاکستان با مجموعه‌ای از چالش‌های امنیتی مواجه است و درگیری با حوثی‌ها بر دامنه این چالش‌ها خواهد افزود. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که گشایش جبهه‌های جدید، به‌ویژه در مناطق دور از مرزهای ملی، همواره هزینه‌های پنهانی برای کشورها ایجاد کرده است که در کوتاه‌مدت قابل مشاهده نیستند، اما در میان‌مدت، بنیان‌های اقتصادی و اجتماعی را فرسوده می‌کنند.

دومین پیامد، فرصت‌طلبی دشمنان پاکستان و حتی تمایل آن‌ها به ایجاد چالشی جدید برای پاکستان خواهد بود. هند، طالبان، تحریک طالبان پاکستان، جدایی‌طلبان بلوچستان و دیگر بازیگران معاند، همگی توان و انگیزه همکاری با حوثی‌ها در جهت تضعیف اسلام‌آباد را دارند. این همکاری می‌تواند به ایجاد یک جبهه متحد علیه پاکستان منجر شود که امنیت ملی این کشور را به‌شدت تهدید کند. در واقع، هر جنگی که پاکستان را درگیر خود کند، فرصتی

راهبردی برای رقبای منطقه‌ای آن فراهم می‌آورد تا با کمترین هزینه، بیشترین فشار را بر اسلام‌آباد وارد کنند. این پدیده که در ادبیات راهبردی از آن به «جنگ فرسایشی نیابتی» یاد می‌شود، می‌تواند تا مدت‌ها توان پاکستان را در عرصه‌های مختلف تحلیل ببرد.

سومین پیامد به واکنش افکار عمومی در داخل پاکستان مربوط می‌شود. افکار عمومی این پرسش را مطرح خواهد کرد که چرا مقامات کشور در موضوعی که ارتباط مستقیمی با منافع ملی پاکستان ندارد، وارد شده‌اند؟ این پرسش می‌تواند خمیرمایه یک جنبش اعتراضی در سراسر پاکستان شود. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که دخالت در جنگ‌های خارجی که ارتباطی با منافع ملی ندارند، همواره موجب نارضایتی عمومی شده است. در جامعه‌ای که با چالش‌های اقتصادی و اجتماعی متعددی دست‌وپنجه نرم می‌کند، هزینه‌کردن منابع ملی برای جنگی که مردم آن را «جنگ خود» نمی‌دانند، می‌تواند شکاف میان دولت و ملت را عمیق‌تر کند.

پیامد بعدی، بروز تنش در روابط ایران و پاکستان خواهد بود. در هر صورت، میان حوثی‌ها و ایران روابط نزدیکی برقرار است. ایران جنگ حوثی‌ها و عربستان را مسئله‌ای دوجانبه میان ریاض و صنعا تلقی می‌کند و انتظار دارد پاکستان نیز چنین دیدگاهی داشته باشد. همان‌گونه که در یکی از نوشته‌های پیشین در همین نشریه گفته شد، هیچ کشوری نمی‌تواند همانند ایران پشتیبان استراتژیک پاکستان باشد و اسلام‌آباد باید این ذخیره استراتژیک را برای خود حفظ کند. از دست دادن این ذخیره، در شرایطی که پاکستان با چالش‌های متعدد امنیتی در مرزهای شرقی و غربی خود روبه‌روست، می‌تواند پیامدهای سنگینی برای اسلام‌آباد داشته باشد.

تله اتحاد و ضرورت بازنگری راهبردی

اتحادها از معضله‌ای به نام «به دام افتادن» رنج می‌برند. منظور از این معضله آن است که کشورها با ورود به اتحادها ناگزیر در موضوعاتی درگیر می‌شوند که مسئله آن‌ها نیست و اساساً ورود به آن موضوعات، آن‌ها را درگیر بحران‌های پیچیده‌ای می‌کند که منافع آن‌ها را به‌شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد اکنون پاکستان با چنین مشکلی مواجه است.

اسلام‌آباد می‌تواند به‌جای افتادن در مسیر یک چالش بزرگ و یا تبدیل شدن به بخشی از مشکل، به سمت حل چالش یا مشکل گام بردارد. به عبارت دیگر، پاکستان با توجه به جایگاهی که در جهان اسلام دارد، باید بخش مهمی از راه‌حل چالش‌های جهان اسلام باشد و نه بخش مهمی از خود چالش‌ها. از این منظر، اسلام‌آباد باید مسائل امنیتی خلیج فارس و دریای سرخ را به‌صورت مجموعه‌ای از چالش‌های مرتبط به هم در نظر بگیرد و به‌عنوان کشوری که خارج از این مجموعه قرار دارد، در جهت حل مشکلات امنیتی این منطقه اقدام نماید؛ درست شبیه به آنچه در جریان تفاهم‌نامه اسلام‌آباد بین ایران و آمریکا انجام داد.
این رویکرد، پاکستان را از افتادن در دام اتحادهای نظامی محدودکننده نجات می‌دهد و آن را به کنشگری تبدیل می‌کند که می‌تواند میان طرف‌های درگیر، نقش واسطه و میانجی را ایفا کند. نقش میانجی، نه‌تنها هزینه‌های مادی و انسانی جنگ را برای پاکستان کاهش می‌دهد، بلکه جایگاه این کشور را در معادلات منطقه‌ای و جهان اسلام تقویت می‌کند. تجربه میانجی‌گری پاکستان در برخی بحران‌های منطقه‌ای نشان داده است که اسلام‌آباد، در صورت پرهیز از ورود به جنگ‌های نیابتی، از توان لازم برای ایفای چنین نقشی برخوردار است.

چالش‌های پیش‌رو و چشم‌انداز آینده

آنچه در آینده نزدیک پیش روی پاکستان قرار دارد، مجموعه‌ای از چالش‌های به‌هم‌پیوسته است که هر یک می‌تواند مسیر سیاست خارجی این کشور را دگرگون کند. نخستین چالش، مدیریت هم‌زمان تعهدات خود نسبت به عربستان و ممانعت از تیرگی روابط با ایران است؛ دو هدفی که دست‌کم در کوتاه‌مدت، در تزاحم با یکدیگر قرار دارند. دومین چالش، مهار پیامدهای امنیتی داخلی ناشی از ورود به جنگی است که هیچ‌یک از بازیگران داخلی پاکستان آن را «جنگ خود» نمی‌دانند. سومین چالش، حفظ انسجام ملی در برابر فشار افکار عمومی است تجربه تاریخی پاکستان نشان می‌دهد که جامعه پاکستان مشارکت در منازعات خارجی را نپذیرفته است.

در چنین وضعیتی، بازنگری در راهبرد پاکستان در قبال بحران یمن نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت است. پاکستان به‌عنوان کشوری اسلامی، دارای توانمندی هسته‌ای و جایگاه مهم در جهان اسلام، می‌تواند به‌جای مشارکت در یک جنگ فرسایشی، نقش میانجی و حل‌کننده بحران را ایفا

کند. این نقش، هم با منافع ملی پاکستان سازگارتر است و هم با مسئولیت تاریخی آن در قبال امت اسلامی. سناریوهای پیش روی پاکستان را می‌توان در سه محور خلاصه کرد: نخست، تداوم مشارکت که به فرسایش تدریجی توان ملی و انزوای منطقه‌ای می‌انجامد؛ دوم، خروج تدریجی و بی‌سروصدا که هزینه سیاسی سنگینی برای دولت پاکستان ایجاد می‌کند؛ سوم، میانجی‌گری فعال که اگرچه دشوار، اما مطلوب‌ترین گزینه در راستای منافع ملی است.

نتیجه‌گیری

تحلیل مشارکت پاکستان در جنگ عربستان علیه حوثی‌ها نشان می‌دهد که این مشارکت، برخلاف تصورات اولیه، نه از منظر حقوقی قابل توجیه است و نه از منظر راهبردی به نفع پاکستان. توافق‌نامه‌های دفاعی میان پاکستان و عربستان، هرچند تعهدات الزام‌آوری ایجاد می‌کنند، اما در مورد حوثی‌ها (که تهدیدی مستقیم علیه پاکستان محسوب نمی‌شوند و اقدامات آن‌ها ماهیتی تدافعی دارد) نمی‌توانند مبنای ورود به جنگ باشند.

پیامدهای احتمالی این مشارکت، از باز شدن جبهه جدید علیه پاکستان تا تقویت دشمنان این کشور و نارضایتی افکار عمومی داخلی، همگی نشان می‌دهند که اسلام‌آباد باید در راهبرد خود در قبال بحران یمن بازنگری کند. پاکستان به‌عنوان یک کشور اسلامی دارای توانمندی هسته‌ای و جایگاه مهم در جهان اسلام، می‌تواند به‌جای پیوستن به یک جنگ فرسایشی، نقش میانجی و حل‌کننده بحران را ایفا کند. این بازنگری، نه نشانه ضعف، بلکه نشانه درایت راهبردی و وفاداری به منافع ملی است.



دکتر نوذر شفیعی

دکترای روابط بین‌الملل از دانشگاه تهران؛ عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران و نماینده پیشین مجلس شورای اسلامی. سخنگوی اسبق کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی و پژوهشگر برجسته حوزه سیاست خارجی، آسیا-پاسیفیک، چین، جنوب آسیا و امنیت منطقه‌ای با سابقه گسترده تألیف و تحلیل در مجامع علمی و رسانه‌ای

راهبرد تقویت جایگاه ج.ا. ایران در سازمان همکاری شانگهای در دورهٔ ریاست پاکستان

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال



مقدمه

سازمان همکاری شانگهای (SCO) در روند تحول خود، از یک سازوکار محدود امنیتی به چارچوبی چندبُعدی برای همکاری در حوزه‌های امنیت، اقتصاد، انرژی و اتصال منطقه‌ای تبدیل شده و به یکی از نهادهای مهم در معماری منطقه‌ای اوراسیا بدل شده است. در این تحول، صرف عضویت رسمی الزاماً به معنای برخورداری از نفوذ متناسب نیست؛ بلکه جایگاه اعضا بیش از پیش به توانایی آن‌ها در تبدیل ظرفیت‌های ملی به همکاری‌های مؤثر، منافع متقابل و اثرگذاری بر دستورکار سازمان وابسته شده است.

در این چارچوب، بیست‌وششمین اجلاس شورای سران سازمان همکاری شانگهای در اول سپتامبر ۲۰۲۶ در بیشکک برگزار شد و ریاست سازمان برای دورهٔ ۲۰۲۶–۲۰۲۷ به پاکستان واگذار گردید. ریاست پاکستان با شعار «تبدیل چشم‌انداز به عمل: اتصال‌پذیری، نوآوری و رفاه مشترک» بر عملیاتی‌کردن همکاری‌ها، به‌ویژه در حوزه‌های اتصال منطقه‌ای و توسعهٔ اقتصادی، تأکید دارد. این جهت‌گیری با برخی از مهم‌ترین ظرفیت‌های ایران، از جمله موقعیت جغرافیایی کشورمان (به‌عنوان نقطه تلاقی آسیای مرکزی، جنوب آسیا و خلیج فارس)، ظرفیت‌های ترانزیتی، منابع انرژی و دسترسی به آب‌های آزاد، هم‌پوشانی دارد و

می‌تواند زمینه مناسبی برای افزایش نقش ایران در سازمان را فراهم کند.

برگزاری نخستین نشست شورای هماهنگ‌کنندگان ملی سازمان به ریاست پاکستان در اسلام‌آباد (۲۸ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۶)، اهمیت این تحول را بیش از پیش آشکار نمود. در این نشست، برنامهٔ فعالیت‌های سازمان در دورهٔ ریاست پاکستان، پیشرفت ابتکارات موجود و مقدمات نشست‌ها و رویدادهای آتی مورد بررسی قرار گرفت. ازاین‌رو، ریاست پاکستان دیگر صرفاً یک تحول نمادین یا نهادی در سطح سازمان نیست، بلکه وارد مرحلهٔ اجرایی شده و می‌تواند بر فرصت‌های پیش‌روی ایران برای اثرگذاری بر دستورکار سازمان شانگهای اثرگذار باشد.

بااین‌حال، میان ظرفیت ژئوپلیتیکی و نفوذ نهادی ایران در سازمان همکاری شانگهای شکافی قابل‌توجه وجود دارد. ایران از موقعیت جغرافیایی ممتاز، ظرفیت ترانزیتی، منابع انرژی و دسترسی به آب‌های آزاد بهره می‌برد؛ با این‌حال، صرف داشتن چنین مزیت‌هایی منجر به نفوذ نهادی در سازمان شانگهای نخواهد شد. مسئلهٔ اصلی برای تهران چگونگی تبدیل مزیت‌های جغرافیایی، ترانزیتی و انرژی به پروژه‌های همکاری، منافع اقتصادی متقابل و در نهایت اثرگذاری بر دستورکار سازمان است.

آرایش رسمی سران در اجلاس بیشکک، هرچند شاخصی برای رتبه‌بندی قدرت اعضا نیست، اما می‌تواند نقطهٔ عزیمت مناسبی برای تمایز میان جایگاه رسمی و اثرگذاری واقعی اعضا باشد. از این منظر، معیار مهم برای ارزیابی جایگاه ایران نه جایگاه رسمی، بلکه میزان توانایی آن در شکل‌دهی به همکاری‌ها، ابتکارهای مشترک و دستورکارهای سازمان است.

بر این اساس، پرسش اصلی مقاله این است که ایران چگونه می‌تواند در دوران ریاست پاکستان بر سازمان همکاری شانگهای، ظرفیت‌های ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک خود را به ابتکارهای قابل طرح در دستورکار سازمان تبدیل کند؟ مفروض اصلی این مقاله آن است که افزایش جایگاه ایران در سازمان شانگهای بیش از حضور در نشست‌ها، به توانایی تهران در ایجاد پروژه‌ها و منافع مشترکی بستگی دارد که سایر اعضای سازمان نیز در تداوم آن‌ها ذی‌نفع باشند.

شکاف میان ظرفیت و نفوذ ایران در سازمان شانگهای

عضویت کامل ایران در سازمان همکاری شانگهای، کشورمان را در کنار قدرت‌های بزرگ و کشورهای مهم آسیایی در یک چارچوب نهادی مشترک قرار داده است؛ اما حضور در یک سازمان چندجانبه با توانایی اثرگذاری بر دستورکار آن یکسان نیست.

عمده‌ترین مزیت ایران، موقعیت جغرافیایی آن است. ایران می‌تواند آسیای مرکزی، روسیه و چین را از طریق مسیرهای زمینی و ریلی به دریای عمان، خلیج فارس و کشورهای حاشیه اقیانوس هند متصل کند. بااین‌حال، ارزش این موقعیت زمانی به نفوذ تبدیل می‌شود که با زیرساخت‌های مناسب، خدمات لجستیکی، امنیت مسیر و ثبات و پایداری جریان تجاری همراه شود. از این منظر، رابطهٔ میان ظرفیت و نفوذ را می‌توان چنین صورت‌بندی کرد:

موقعیت جغرافیایی ← زیرساخت و اتصال ← جریان تجارت و انرژی ← منافع متقابل ← وابستگی متقابل ← نفوذ نهادی

چالش اصلی فراروی ایران این است که این زنجیره هنوز به‌طور کامل شکل نگرفته است. به بیان دیگر، ایران از ظرفیت جغرافیایی قابل‌توجهی برخوردار است، اما این ظرفیت به شبکه‌های پایدار همکاری، منافع اقتصادی متقابل و در نتیجه نفوذ نهادی تبدیل نشده است.

اهرم‌های قدرت ایران در سازمان شانگهای

اثرگذاری ایران در سازمان شانگهای بر سه اهرم اصلی استوار است: ترانزیت، انرژی و امنیت. این اهرم‌ها در صورت تبدیل شدن به پروژه و منافع مشترک، به نفوذ نهادی پایدار تبدیل می‌شوند. در ادامه، این موارد به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

ترانزیت؛ جغرافیا به‌مثابه اهرم نفوذ: ترانزیت کلید تبدیل مزیت جغرافیایی ایران به قدرت ژئواکونومیک است. توسعهٔ کریدورهای شمال–جنوب و شرق–غرب، خطوط ریلی، پایانه‌های مرزی و بنادر جنوبی می‌تواند ایران را از یک مسیر بالقوه به کانون شبکه‌های حمل‌ونقل در اوراسیا تبدیل کند.

در این میان، چابهار اهمیت ویژه‌ای دارد. ارزش راهبردی این بندر زمانی افزایش می‌یابد که کشورهای آسیای مرکزی و افغانستان بتوانند به‌صورت پایدار از این مسیر استفاده

کنند و این بندر در شبکه‌های ترانزیتی منطقه‌ای جایگاهی عملیاتی پیدا کند. بنابراین، اهمیت چابهار صرفاً در ظرفیت فیزیکی بندر نیست، بلکه در توانایی آن برای ایجاد جریان پایدار کالا، سرمایه و خدمات میان چند کشور نهفته است.

انرژی؛ تبدیل منابع به پیوندهای منطقه‌ای: منابع انرژی ایران می‌توانند زمینهٔ ایجاد پیوندهای اقتصادی پایدار با کشورهای منطقه را فراهم نمایند. بااین‌حال، صادرات انرژی به‌تنهایی وابستگی متقابل ایجاد نمی‌کند. سوآپ انرژی، تجارت برق، قراردادهای بلندمدت و زیرساخت‌های مشترک، ظرفیت بیشتری برای تبدیل همکاری به وابستگی متقابل را دارند. ازاین‌رو، هدف سیاست انرژی ایران باید فراتر از افزایش صادرات و معطوف به ایجاد شبکه‌های انرژی در مناطقی باشد که ایران در آن نقشی پایدار و مهم دارد.

امنیت؛ از ظرفیت منطقه‌ای تا نقش سازمانی: افغانستان، تروریسم، افراط‌گرایی، قاچاق مواد مخدر و امنیت مرزی، حوزه‌هایی هستند که میان ایران و بسیاری از اعضای شانگهای اشتراک منافع وجود دارد. ایران می‌تواند با ارائهٔ ابتکارهای مشخص در این حوزه‌ها، ظرفیت امنیتی خود را به نقشی نهادی در مدیریت مسائل منطقه‌ای تبدیل کند؛ مشروط بر آنکه تهران از بیان کلی مواضع به سمت پیشنهادهای مشخص، سازوکارهای همکاری و ابتکارهای قابل اجرا حرکت کند.

ریاست پاکستان؛ پنجرهٔ فرصت برای ایران

ریاست پاکستان بر سازمان همکاری شانگهای در دورهٔ ۲۰۲۶–۲۰۲۷ از این جهت برای ایران اهمیت دارد که رویکرد اسلام‌آباد بر حوزه‌ای تأکید می‌کند که ایران نیز در آن مزیت راهبردی دارد: اتصال منطقه‌ای و تبدیل همکاری‌ها به نتایج عملی.
نکته کلیدی، ورود این ریاست به مرحلهٔ اجرایی است. نخستین نشست شورای هماهنگ‌کنندگان ملی سازمان شانگهای از ۲۸ تا ۳۰ سپتامبر ۲۰۲۶ در اسلام‌آباد برگزار شد و در آن برنامه، دستورکار دورهٔ ریاست پاکستان، میزان پیشرفت ابتکارهای جاری و تمهیدات برگزاری نشست‌های آتی سازمان مورد بررسی قرار گرفت. بنابراین، حوزه کنش ایران از ارزیابی شعارها و اولویت‌های اعلام‌شده توسط پاکستان فراتر رفته و به توانایی تعامل با فرایندهای اجرایی اسلام‌آباد و اثرگذاری بر برنامه‌های در حال تدوین سازمان معطوف شده است. بنابراین، رویکرد تهران نباید محدود به حمایت از ریاست پاکستان باشد؛ بلکه باید اولویت‌های این کشور را با ظرفیت‌ها و منافع ایران همسو کرد. این همسویی را می‌توان در سه محور دنبال کرد:

ایران–پاکستان–آسیای مرکزی: این محور بر توسعهٔ مسیرهای تجاری و ترانزیتی و تسهیل دسترسی آسیای مرکزی به آب‌های آزاد متمرکز است و با رویکرد اتصال‌محور پاکستان همخوانی دارد.

ایران–پاکستان–افغانستان: این محور معطوف به همکاری در زمینه امنیت مرزی، مبارزه با تروریسم، قاچاق مواد مخدر و ثبات در افغانستان است و علاوه بر منافع دوجانبه، با مأموریت‌های امنیتی سازمان نیز هم‌راستا می‌باشد.

ایران–پاکستان–اقیانوس هند: سومین محور، استفاده مکمل از ظرفیت‌های بندری و تجاری دو کشور و ایجاد شبکه‌های اتصال آسیای مرکزی به آب‌های آزاد را دنبال می‌کند. در این چارچوب، چابهار نباید صرفاً در قالب رقابت با بنادر پاکستان تعریف شود؛ بلکه می‌تواند بخشی از شبکهٔ مکمل بنادر و مسیرهای منطقه‌ای باشد. چنین رویکردی، امکان شکل‌گیری منافع مشترک میان تهران و اسلام‌آباد را افزایش می‌دهد و از تبدیل همکاری ترانزیتی به رقابت ژئوپلیتیکی جلوگیری می‌کند.

از این منظر، ارزش ریاست پاکستان برای ایران صرفاً در نزدیکی سیاسی دو کشور نیست؛ بلکه در امکان ایجاد همکاری‌های موردی و پروژه‌های مشترک در سازمان است. تهران می‌تواند در موضوعاتی که منافع ایران با پاکستان و سایر اعضا هم‌پوشانی دارد، نخست با کشورهای ذی‌نفع هماهنگ کند و سپس ابتکار را در سطح سازمان پیگیری نماید.

موانع نفوذ؛ ظرفیت بدون اثرگذاری

شکاف میان ظرفیت و نفوذ ایران ریشه در عوامل خارجی و داخلی دارد. تحریم‌ها دسترسی به سرمایه و فناوری را محدود کرده‌اند؛ ضعف زیرساخت‌های ریلی و لجستیکی از جذابیت مسیرهای ایرانی می‌کاهد؛ و کندی اجرای توافق‌ها، شکاف میان توافق دیپلماتیک و نتیجه اقتصادی را افزایش می‌دهد.

از سوی دیگر، اعضای سازمان شانگهای رویکرد و منافع یکسانی ندارند. چین، روسیه، هند، پاکستان و کشورهای آسیای مرکزی هرکدام محاسبات خاص خود را دنبال می‌کنند. بنابراین، ایران نمی‌تواند بر حمایت بی‌قیدوشرط اعضای سازمان تکیه کند. در چنین شرایطی، ائتلاف‌سازی موردی اهمیت می‌یابد. تهران باید برای هر ابتکار مشخص، کشورهایی را که در آن موضوع منفعت مشترک دارند شناسایی و پیش از طرح موضوع در سطح سازمان با آن‌ها هماهنگ کند. برای مثال، یک ابتکار ترانزیتی مرتبط با چابهار باید هم‌زمان منافع کشورهای آسیای مرکزی، افغانستان و پاکستان را در نظر بگیرد؛ ابتکار انرژی باید بر منافع متقابل تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان استوار باشد؛ و پیشنهادهای امنیتی درباره افغانستان باید با منافع کشورهای همجوار و سازوکارهای امنیتی سازمان همسو باشد.

در این رویکرد، ایران به‌جای تلاش برای گسترش حضور نمادین، بر ایجاد شبکه‌ای از منافع متقابل متمرکز می‌شود. هرچه تعداد بیشتری از اعضا در استمرار یک مسیر، پروژه یا سازوکار همکاری منفعت داشته باشند، امکان تبدیل ظرفیت ایران به اهرم اثرگذاری نیز افزایش می‌یابد.

راهبرد تهران؛ تبدیل ظرفیت به نفوذ

آغاز ریاست پاکستان و برگزاری نخستین نشست شورای هماهنگ‌کنندگان ملی، به ایران این امکان را می‌دهد تا بیش از هر چیز بر روند شکل‌گیری دستورکارها و برنامه‌های آتی سازمان اثر بگذارد. بنابراین، تهران باید پیش از برگزاری نشست‌های مهم بعدی، مجموعه‌ای محدود از پیشنهادهای مشخص و قابل اجرا را با پاکستان و سایر اعضای ذی‌ربط هماهنگ کند. در این چارچوب، شش اقدام اولویت دارد:

ارائهٔ بستهٔ ابتکاری به پاکستان: تهران باید مجموعه‌ای محدود از پیشنهادهای عملیاتی در حوزه ترانزیت، افغانستان و انرژی را متناسب با اولویت‌های پاکستان تدوین و از مسیرهای رسمی با اسلام‌آباد هماهنگ سازد. هدف از این کار، تبدیل این پیشنهادها از طرح‌های دوجانبه به ابتکارهای قابل طرح در سطح سازمان است.

منطقه‌ای کردن چابهار: چابهار باید از یک پروژه صرفاً ملی یا دوجانبه به یکی از کانال‌های اصلی شبکهٔ اتصال آسیای مرکزی و افغانستان به اقیانوس هند تبدیل شود. هرچه کشورهای بیشتری در استمرار این مسیر منفعت داشته باشند، توان اثرگذاری ایران نیز افزایش خواهد یافت.

انتخاب پروژه‌های محدود و قابل اجرا: به‌جای ارائهٔ سیاهه بلندی از طرح‌ها، باید چند پروژهٔ مشخص ریلی، ترانزیتی، تجاری و انرژی انتخاب شود و برای هرکدام زمان‌بندی مشخص، نهاد مسئول، شریک خارجی و شاخص ارزیابی تعیین گردد.

سازوکار مشترک ایران و پاکستان دربارهٔ افغانستان: همکاری‌های تهران و اسلام‌آباد در پرونده افغانستان می‌تواند از سطح گفت‌وگوهای دوجانبه فراتر رفته و به سازوکاری مرتبط با دستورکارهای چندجانبه سازمان شانگهای تبدیل شود؛ به‌ویژه در زمینه امنیت مرزی، تروریسم، قاچاق مواد مخدر و ثبات در افغانستان.

انسجام در دیپلماسی اقتصادی: هماهنگی میان وزارت امور خارجه و نهادهای مسئول در حوزه اقتصاد، حمل‌ونقل و انرژی باید به‌گونه‌ای تقویت شود که پیشنهادهای ایران در سازمان شانگهای از پشتوانهٔ اجرایی برخوردار باشند و شکاف میان توافق سیاسی و نتیجه اقتصادی کاهش یابد.

سنجش نفوذ بر پایه نتایج عملی: موفقیت ایران نباید با تعداد نشست‌ها یا مواضع سیاسی سنجیده شود. تعداد پروژه‌های اجراشده، میزان ترانزیت کالا از مسیرهای ایران، میزان استفاده اعضا از زیرساخت‌های ایران و تعداد ابتکارهای پذیرفته‌شده باید معیارهای اصلی ارتقای جایگاه و سنجش نفوذ ایران در سازمان باشند.

جمع‌بندی

بررسی جایگاه ایران در سازمان همکاری شانگهای نشان می‌دهد که مسئلهٔ اصلی تهران، برخورداری از ظرفیت‌های راهبردی نیست، بلکه تبدیل این ظرفیت‌ها به اثرگذاری نهادی است. ایران از مزیت‌هایی چون موقعیت جغرافیایی مناسب، ظرفیت ترانزیتی، منابع انرژی و دسترسی به آب‌های آزاد برخوردار است؛ اما تا زمانی که این ظرفیت‌ها در قالب پروژه‌های پایدار، منافع مشترک و پیوندهای متقابل با سایر اعضا قرار نگیرند، به قدرتی مؤثر در سازمان تبدیل نخواهند شد.

از این منظر، جایگاه رسمی کشورها یا جلوه‌های تشریفاتی اجلاس، معیار مناسبی برای سنجش قدرت و نفوذ آن‌ها

نیست. معیار مهم‌تر، توانایی هر کشور برای اثرگذاری بر دستورکار، شکل‌دهی به همکاری‌ها و تبدیل ظرفیت‌های ملی به منافع مشترک در سطح سازمان است.

ریاست پاکستان در دورهٔ ۲۰۲۶–۲۰۲۷ برای ایران یک فرصت، نه تضمین محسوب می‌شود. تمرکز اسلام‌آباد بر اتصال، نوآوری و رفاه مشترک با بخشی از ظرفیت‌های ژئواکونومیک ایران هم‌پوشانی دارد و می‌تواند زمینه‌ای مناسب برای طرح ابتکارهای مشخص در حوزه‌های ترانزیت، انرژی، افغانستان و دسترسی به آب‌های آزاد را فراهم کند.
برگزاری نخستین نشست شورای هماهنگ‌کنندگان ملی سازمان همکاری شانگهای در اسلام‌آباد نشان داد که ریاست پاکستان وارد مرحلهٔ اجرایی شده است. بنابراین، دامنه کنش تهران نیز از مرحلهٔ انتظار و ارزیابی اولیه فراتر رفته و اکنون به میزان توانایی ایران برای اثرگذاری بر دستورکارهای در حال تدوین سازمان وابسته است.
در این شرایط، سیاست ایران باید از دیپلماسی اعلامی به دیپلماسی پروژه‌محور حرکت کند. هدف، صرفاً حفظ حضور در سازمان یا افزایش تعاملات سیاسی نیست؛ بلکه باید ظرفیت‌های ایران به عناصری تبدیل شوند که سایر اعضا نیز از تداوم آن‌ها منتفع گردند.
در نهایت، ارتقای جایگاه ایران در سازمان شانگهای در صورتی امکان‌پذیر است که جغرافیا به اتصال، اتصال به منافع اقتصادی، منافع اقتصادی به وابستگی متقابل و وابستگی متقابل به اثرگذاری نهادی تبدیل شود. در این صورت، ریاست پاکستان می‌تواند به‌منزله فرصتی برای افزایش نفوذ و جایگاه ایران در سازمان شانگهای تبدیل شود.

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال

متشکل از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.

از کابل تا خلیج فارس:
پاکستان و بازآرایی معماری امنیتی- اقتصادی منطقه

نوشته دکتر شهرام پیرانی



مقدمه

منطقه‌ای که از کابل تا خلیج فارس گسترده شده است، امروزه شاهد هم‌زمانی چند تحول ساختاری است که ماهیت آن را از یک مجموعه امنیتی ساده به یک میدان پیچیده ژئوپلیتیکی تبدیل کرده است. بازآرایی مناسبات کابل و اسلام‌آباد پس از بازگشت طالبان، تغییر موازنه‌های دفاعی در خلیج فارس، گسترش پیوندهای کریدوری و انرژی، و رقابت فزاینده قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای بر سر شکل‌دهی به نظم آینده، همگی نشانه‌هایی از حرکت منطقه به سوی نظمی نوین هستند. در این میان، پاکستان هم‌زمان نقش کنشگر و بستر این تحولات را ایفا می‌کند؛ کشوری که با بحران‌های امنیتی در مرزهای غربی و شرقی، فشارهای اقتصادی، وابستگی به کمک‌های خارجی و ضرورت بازتعریف هویت راهبردی خود روبه‌روست.

پرسش بنیادین این مقاله آن است که آیا مجموعه تحولات جاری در این پهنه جغرافیایی، اجزای پراکنده بحران‌های متعدد هستند، یا نشانه‌های اولیه شکل‌گیری یک معماری نوین در منطقه به‌شمار می‌روند؟ و در صورت شکل‌گیری این معماری، پاکستان و ایران چگونه می‌توانند به جای قرار گرفتن در حاشیه ترتیبات جدید، در شکل‌دهی به آن نقش‌آفرین باشند؟ استدلال اصلی مقاله آن است که پاکستان در نظم امنیتی جدید جایگاهی محوری دارد؛ جایگاهی که نشان‌دهنده گذار این کشور از «حاشیه معادلات امنیتی» به «نقش‌آفرینی راهبردی در نظم امنیتی نوین» است، اما این گذار مشروط به مدیریت تنش‌های کابل–اسلام‌آباد، کاهش وابستگی راهبردی به یک قدرت واحد، و فعال‌سازی ظرفیت کریدوری خود در پیوند با ایران و آسیای مرکزی است.

از مجموعه امنیتی تا امنیت پیچیده

برای فهم تحولات جاری منطقه، چارچوب سنتی «مجموعه امنیتی منطقه‌ای» که بر پایه تقسیم‌بندی‌های جغرافیایی و بلوک‌بندی‌های قدرت در دوران جنگ سرد شکل گرفته بود، چندان مناسب نیست. آنچه امروز شاهد آن هستیم، گذار از یک نظم منطقه‌ای مبتنی بر الگوی وستفالیایی به سمت معماری چندلایه‌ای است که در آن اتحادهای فرامرزی، پیوندهای اقتصادی و شبکه‌های امنیتی، از مرزهای سنتی فراتر می‌روند. برای تحلیل این تحول، نظریه «امنیت منطقه‌ای پیچیده» چارچوب مناسبی را فراهم می‌کند؛ این نظریه بر هم‌پوشانی متغیرهای امنیتی، اقتصادی و هویتی در عرصه‌های فراملی تأکید دارد. بر اساس این چارچوب، منطقه‌ای که از کابل تا خلیج فارس گسترده است، دیگر

یک «منطقه» به معنای سنتی کلمه نیست، بلکه یک شبکه امنیتی فراملی است که در آن تحولات افغانستان، پاکستان، ایران و کشورهای خلیج فارس به شکلی جدایی‌ناپذیر به هم پیوند خورده‌اند.

پیشینه تحولات این منطقه در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که سه روند کلان، زمینه‌ساز شکل‌گیری این معماری نوین بوده‌اند. نخست، خروج نیروهای آمریکایی از افغانستان و بازگشت طالبان به قدرت که خلأ قدرت در این کشور را تشدید کرد. دوم، گسترش نفوذ چین در منطقه از طریق کریدور اقتصادی چین–پاکستان و ابتکار کمربند و جاده که نیروهای اقتصادی نوظهوری را به معادلات منطقه افزود. و سوم، کاهش اعتماد کشورهای خلیج فارس به چتر امنیتی آمریکا که آن‌ها را به سمت تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی خود سوق داد. تلاقی این سه روند، زمینه‌ساز ظهور ترتیبات جدیدی شده است که در آن پاکستان نقشی محوری اما پیچیده ایفا می‌کند.

بازآرایی معادلات منطقه‌ای

مناسبات کابل و اسلام‌آباد پس از بازگشت طالبان به قدرت در اوت ۲۰۲۱، مسیری پرتنش و پرفرازونشیب را طی کرده است. پاکستان که در دو دهه گذشته حامی اصلی طالبان تلقی می‌شد، امروزه با حکومتی در کابل مواجه شده است که نه‌تنها به تعهدات خود در قبال اسلام‌آباد پایبند نیست، بلکه به گفته مقامات پاکستانی، به گروه‌های مسلح مخالف اسلام‌آباد مانند تحریک طالبان پاکستان نیز پناه داده است. دور جدید مذاکرات اسلام‌آباد و کابل که با میانجی‌گری چین، در آوریل ۲۰۲۶ در اورومچی برگزار شد، بدون هیچ توافقی پایان یافت و پاکستان رسماً اعلام کرد که گفت‌وگوها درباره آتش‌بس دائمی به هیچ راه‌حل ملموسی نرسیده است. این تنش‌ها در ماه‌های اخیر ابعاد نظامی نیز به خود گرفته است. وقوع درگیری‌های مرزی در منطقه چمن و بمباران مناطقی در شرق افغانستان توسط جنگنده‌های پاکستانی، نشان‌دهنده تشدید بحران در روابط دوجانبه است. پاکستان همچنین از کابل خواسته است که گروه‌های مسلح مخالف اسلام‌آباد را که در خاک افغانستان فعالیت می‌کنند، خلع سلاح کند. کابل نیز متقابلاً پاکستان را به نقض حریم هوایی خود متهم کرده است. این وضعیت، افغانستان را به یک گره امنیتی مزمن در معماری منطقه‌ای تبدیل کرده است که بدون گشودن آن، هیچ نظم پایداری در منطقه قابل تصور نیست.

در جبهه شرقی، روابط هند و پاکستان نیز در سال ۲۰۲۵ شاهد تنش‌های شدیدی بود؛ حمله مرگبار آوریل ۲۰۲۵ به گردشگران در کشمیر تحت مدیریت هند، که منجر به کشته شدن ۲۶ نفر شد، چرخه‌ای از تنش‌ها را آغاز کرد که در نهایت به یک درگیری نظامی چهارروزه در ماه مه همان سال منجر شد. در این درگیری دو کشور هسته‌ای به آستانه یک جنگ تمام‌عیار نزدیک شدند. آنچه این تنش را از تنش‌های پیشین متمایز می‌سازد، تداوم خصومتی است که حتی پس از آتش‌بس مه ۲۰۲۵ نیز پایان نیافت و این رابطه را همچنان در وضعیتی خصمانه نگه‌داشته است.
در این درگیری، پاکستان برای اولین بار از سلاح‌های مدرن چینی استفاده کرد که نشان‌دهنده عمق همکاری نظامی اسلام‌آباد و پکن است. در پی این بحران، پاکستان نیروی موشکی جدیدی به نام "فرماندهی نیروی موشکی ارتش پاکستان" تشکیل داد که هدف آن ایجاد توانایی پاسخ متقارن به حملات متعارف هند است. این تحولات نشان می‌دهد که رقابت هند و پاکستان همچنان یکی از محورهای اصلی بی‌ثباتی در منطقه است و هر چارچوب امنیتی باید این رقابت را به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های بنیادین خود در نظر بگیرد.

در سوی دیگر، مناسبات پاکستان با کشورهای حاشیه خلیج فارس نیز در همین دوره دستخوش تحولی بنیادین شد. مهم‌ترین تحول در مناسبات پاکستان با کشورهای خلیج فارس، امضای توافق‌نامه دفاع متقابل راهبردی میان اسلام‌آباد و ریاض در سپتامبر ۲۰۲۵ است. این توافق در سال ۲۰۲۶ با پیوستن ترکیه به آن و شکل‌گیری پیمان مکه، به سازوکاری سه‌جانبه و منسجم ارتقا یافت؛ اقدامی که پیوندهای دفاعی اسلام‌آباد، ریاض و آنکارا را به سطحی بی‌سابقه رساند و دامنه این همکاری را به غرب آسیا و فراتر از آن گسترش داد.
این توافق‌نامه‌ها تصریح می‌کنند که هرگونه تجاوز علیه یکی از این کشورها، تجاوز علیه دیگری تلقی خواهد شد. این توافقات، پس از سال‌ها همکاری غیررسمی، روابط دفاعی سه کشور را به سطحی بی‌سابقه ارتقا داده و پیوندهای امنیتی میان خاورمیانه و جنوب آسیا را عمیق‌تر کرده است. شکل‌گیری پیمان مکه همچنین نشان‌دهنده روند گسترده‌تری از تغییر در معماری امنیتی منطقه است که در آن کشورهای منطقه به دنبال تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی خود و کاهش وابستگی به ایالات متحده هستند. در ادامه این مسیر و در ۲۷ اوت ۲۰۲۶، پاکستان یک توافق‌نامه همکاری

نظامی پنج‌ساله با کویت امضا کرده و به عنوان حامی امنیتی در خلأ قدرت ناشی از کاهش اعتماد کشورهای خلیج فارس به آمریکا ظاهر شده است. این تحولات نشان می‌دهند که پاکستان در حال تبدیل شدن به یک تأمین‌کننده امنیت در غرب آسیاست؛ نقشی که پیش‌تر عمدتاً در اختیار قدرت‌های فرامنطقه‌ای بود.

در بُعد اقتصادی، منطقه شاهد گسترش روزافزون پیوندهای کریدوری است که می‌تواند به عنوان شالوده اقتصادی معماری نوین منطقه‌ای باشد. کریدور اقتصادی چین–پاکستان در سال ۲۰۲۵ وارد فاز دوم خود شد و از منطق پروژه‌محور به منطق توسعه پایدار تحول یافت. در چهاردهمین نشست کمیته همکاری مشترک در سپتامبر ۲۰۲۵، دو طرف توافق کردند که همکاری‌های خود را به حوزه‌هایی مانند بهسازی بزرگراه قره‌قروم، توسعه بخش معدن در بلوچستان و تقویت اتصالات چندوجهی با آسیای مرکزی گسترش دهند. در همین حال، روابط ایران و پاکستان در حوزه کریدوری نیز شاهد پیشرفت‌های قابل توجهی بوده است. دو کشور توافق کردند که یک کمیته مشترک برای حل مسائل تجارت مرزی و لجستیک تشکیل دهند و ظرفیت‌های کریدوری خود را برای اتصال چین به اروپا از طریق پاکستان و ایران به کار گیرند. سفیر پاکستان در تهران از نهایی شدن توافق تجارت آزاد میان دو کشور خبر داده و دو طرف متعهد به توسعه فعالیت‌های تجاری با یکدیگر شده‌اند.
در سطح منطقه‌ای نیز پروژه‌های اتصال‌محور متعددی در دست اجراست. پروژه راه‌آهن ازبکستان–افغانستان–پاکستان که هدف آن اتصال آسیای مرکزی به بنادر پاکستان و آب‌های آزاد است، در ژوئیه ۲۰۲۵ با سفر معاون نخست‌وزیر پاکستان به کابل وارد مرحله جدیدی شد. قزاقستان نیز در مه ۲۰۲۵ توافقی با پاکستان امضا کرد که به این کشور اجازه دسترسی به بنادر کراچی و گوادر را می‌دهد. پاکستان همچنین پیشنهاد تشکیل یک کارگروه مشترک در ارتباط با همکاری‌های ترانزیتی را مطرح کرده که هدف آن کاهش ۳۰ درصدی هزینه‌های لجستیک در اوراسیا است. این تحولات نشان می‌دهد که منطقه در حال حرکت به سمت یک شبکه پیچیده از پیوندهای کریدوری است که در آن پاکستان، ایران، افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی به شکلی فزاینده به هم وابسته می‌شوند. این وابستگی متقابل می‌تواند به عنوان پایه‌ای برای همکاری‌های امنیتی و سیاسی گسترده‌تر باشد.

در همین دوره، مناسبات تهران و اسلام‌آباد نیز وارد مرحله تازه‌ای شد. در سپتامبر همان سال، بیست‌ودومین نشست کمیسیون اقتصادی مشترک دو کشور در تهران برگزار شد و دو طرف ضمن امضای چند پروتکل همکاری، توافق نمودند تا حجم تجارت دوجانبه را به ۱۰ میلیارد دلار ارتقا دهند. در ادامه، توافق تجارت آزاد که نزدیک به دو دهه بلاتکلیف مانده بود، در سفر مسعود پزشکیان به اسلام‌آباد به مرحله نهایی رسید و مکانیسم تهاتر برای دور زدن موانع مالی نیز فعال شد. در سال ۲۰۲۶، این روند با شتاب بیشتری ادامه یافت؛ سفر وزیر کشور پاکستان به تهران در اوت ۲۰۲۶ و دیدار شهباز شریف و پزشکیان در حاشیه مجمع عمومی سازمان ملل در سپتامبر ۲۰۲۶، نشانه‌ای از تداوم این روند و اراده دو طرف برای نهادینه کردن همکاری‌ها بود.

موانع و محدودیت‌ها

شکل‌گیری معماری نوین منطقه‌ای با چالش‌های متعددی روبه‌روست که بدون رفع آن‌ها، تحقق این معماری ناممکن و دشوار خواهد بود. نخستین و شاید مهم‌ترین چالش، بحران امنیتی افغانستان است. افغانستان همچنان به عنوان یک سیاه‌چاله امنیتی عمل می‌کند که ثبات منطقه را تهدید می‌کند. حضور گروه‌های مسلح متعدد در خاک این کشور، از یک سو روابط کابل و اسلام‌آباد را به‌شدت تیره کرده و از سوی دیگر، تهدیدی مستقیم برای امنیت ایران و کشورهای آسیای مرکزی به‌شمار می‌رود. بدون حل این مسئله، هرگونه معماری امنیتی منطقه‌ای بر شالوده‌ای سست بنا خواهد شد.

چالش دوم، رقابت هند و پاکستان است. رقابت هسته‌ای میان این دو کشور، منطقه را در وضعیت صلح شکننده نگه داشته است. تجربه جنگ ۴ روزه مه ۲۰۲۵ نشان داد که هرگونه محاسبه اشتباه می‌تواند به سرعت به یک بحران تمام‌عیار تبدیل شود. هر معماری امنیتی جدید باید مکانیزم‌هایی برای مدیریت این رقابت و جلوگیری از تشدید تنش‌ها پیش‌بینی کند.

چالش سوم، آسیب‌پذیری اقتصادی پاکستان است. اقتصاد پاکستان همچنان با بحران‌های ساختاری جدی مواجه است. رشد اقتصادی این کشور از ۲٫۶ درصد در سال ۲۰۲۵ به ۳٫۷ درصد در سال ۲۰۲۶ رسیده است، اما صندوق بین‌المللی پول هشدار داده که بحران‌های کلان اقتصادی همچنان پابرجاست و اصلاحات ساختاری در بخش انرژی ضروری است. سیل‌های موسمی ۲۰۲۶، با بیش از ۱۶۹۷ کشته و خسارات فراوان، به‌مراتب سنگین‌تر از سیل‌های قبلی بود.

مطابق آمارها، این سیل خسارتی بین ۱۰ تا ۱۲٫۵ میلیارد دلار بر اقتصاد پاکستان تحمیل نمود و شکنندگی اقتصادی این کشور را بیش از پیش آشکار کرد.

چالش چهارم، رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. رقابت چین، ایالات متحده و دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای در منطقه، فضای مانور کشورهای منطقه‌ای را محدود می‌کند. پاکستان به عنوان شریک راهبردی چین، در معرض فشارهای ناشی از رقابت پکن–واشینگتن قرار دارد.

سناریوهای پیش‌رو

برای آینده منطقه، سه سناریو قابل ترسیم است. در سناریوی نخست که می‌توان آن را "نظم مبتنی بر همکاری" نامید، کشورهای منطقه با تکیه بر پیوندهای اقتصادی و کریدوری، به سمت شکل‌گیری یک نظم منطقه‌ای چندجانبه حرکت می‌کنند. پروژه‌هایی مانند کریدور اقتصادی چین–پاکستان، کریدور ازبکستان–افغانستان–پاکستان، و اتصال بندرهای چابهار و گوادر می‌توانند به عنوان ستون‌های این نظم باشند. در این سناریو، ایران به عنوان گره ارتباطی میان خلیج فارس، دریای عمان و آسیای مرکزی مطرح می‌باشد و پاکستان به عنوان پل ارتباطی میان جنوب آسیا و غرب آسیا عمل می‌کند. احتمال تحقق این سناریو مشروط به حل و فصل اختلافات کابل–اسلام‌آباد و کاهش تنش‌های هند–پاکستان است.

در سناریوی دوم که می‌توان آن را "رقابت متوازن" نامید، منطقه شاهد شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدید است که در آن پاکستان به سمت اتحاد راهبردی با عربستان، ترکیه و چین حرکت می‌کند، در حالی که هند در تلاش برای تقویت روابط خود با ایالات متحده، اسرائیل و برخی کشورهای خلیج فارس است. این سناریو می‌تواند به یک جنگ سرد منطقه‌ای منجر شود که در آن هند و پاکستان در دو سوی مختلف یک شکاف راهبردی قرار می‌گیرند. احتمال تحقق این سناریو با توجه به تحولات اخیر و تعمیق روابط پاکستان–عربستان–ترکیه، بسیار زیاد است.

در سناریوی سوم که می‌توان آن را "واگرایی مهار نشده" نامید، تشدید بحران‌های امنیتی، از جمله درگیری مجدد هند و پاکستان، گسترش فعالیت گروه‌های مسلح در افغانستان و بلوچستان، و افزایش تنش‌های ایران و اسرائیل، منطقه را به سمت یک وضعیت آشوبناک سوق می‌دهد. در این سناریو، هیچ معماری منطقه‌ای پایداری شکل نمی‌گیرد و هر یک از کشورها به تنهایی با بحران‌های مربوط به خود مقابله می‌کند

نتیجه‌گیری

تحولات جاری در منطقه‌ای که از کابل تا خلیج فارس گسترده است، نشانه‌هایی از حرکت به سوی نظمی متفاوت را آشکار می‌کند. این نظم نوین، نه یک معماری یکپارچه و از پیش طراحی‌شده، بلکه مجموعه‌ای از ترتیبات تدریجی و چندلایه است که در پاسخ به خلأهای امنیتی و فرصت‌های اقتصادی شکل می‌گیرد. در این میان، نقش پاکستان از یک کنشگر منفعل در ترتیبات امنیتی به یک بازیگر چندوجهی در حال تغییر است که هم‌زمان در معادلات امنیتی خلیج فارس، رقابت هند و پاکستان، بحران افغانستان و شبکه‌های کریدوری منطقه‌ای حضوری فعال دارد.

این تحولات برای ایران هم‌زمان حاوی فرصت‌ها و چالش‌هایی است. از یک طرف، تهران می‌تواند با تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیک خود به عنوان گره ارتباطی میان خلیج فارس، دریای عمان و آسیای مرکزی، نقشی محوری در این معماری نوین ایفا کند. از طرف دیگر، تشدید رقابت‌های منطقه‌ای و بلوک‌بندی‌های جدید ممکن است فضای مانور دیپلماتیک ایران را محدود کند. آینده منطقه نه در چارچوب‌های الگوهای پیشین، بلکه در معماری نوینی رقم خواهد خورد که در آن همکاری و رقابت، اتصال و انفصال، و امنیت و اقتصاد به هم گره خورده‌اند. پاکستان و ایران می‌توانند به جای قرارگرفتن در حاشیه این معماری، با اتخاذ راهبردهایی هوشمندانه، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به آن ایفا کنند.

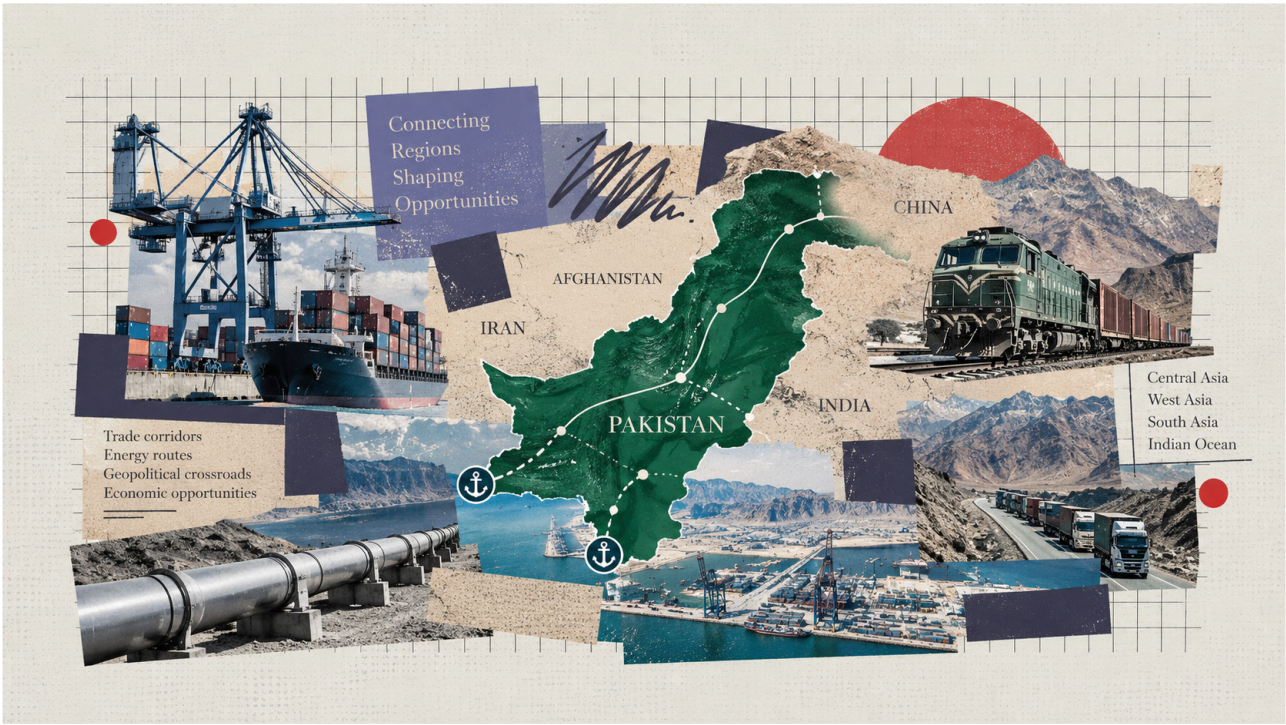


دکتر شهرام پیرانی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه رازی کرمانشاه؛ عضو هیئت علمی و کارمند باسابقه دانشگاه علوم پزشکی کرمانشاه با ۲۴ سال تجربه. ایشان فعال در حوزه سیاست‌پژوهی با تخصص پاکستان و عضو تیم تحریریه اندیشکده اقبال است.

پاکستان؛ گره‌گاه ژئوپلیتیکی جنوب و غرب آسیا

نوشته مهدی هنردوست



مقدمه

در ژئوپلیتیک معاصر، موقعیت جغرافیایی تنها زمانی به مزیت راهبردی بدل می‌شود که این موقعیت بستر لازم برای انتقال کالا، انرژی و سرمایه را فراهم آورد. این اصل، به ویژه در مناطقی که چند پهنه اقتصادی و امنیتی در یک نقطه تلاقی می‌کنند، اهمیتی مضاعف می‌یابد. پاکستان مصداق بارز چنین وضعیتی است؛ کشوری که در نقطه تلاقی جنوب آسیا، آسیای مرکزی، چین و غرب آسیا قرار گرفته و یکی از گره‌های بالقوه ارتباطی اوراسیا می‌باشد.

در دو دهه گذشته، ادبیات توسعه و ژئواکونومی به‌طور فزاینده‌ای بر نقش زیرساخت‌های ارتباطی در بازآرایی روابط منطقه‌ای تأکید کرده است. جاده‌ها، خطوط ریلی، بنادر و خطوط انتقال انرژی، دیگر ابزارهایی صرفاً فنی نیستند؛ بلکه به سازوکارهایی برای توزیع قدرت، ثروت و نفوذ در مقیاس منطقه‌ای بدل شده‌اند. در این میان، کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی، برای دسترسی به آب‌های آزاد، به مسیرهای ترانزیتی امن، کم‌هزینه و قابل پیش‌بینی نیازمندند. پاکستان، به دلیل دسترسی به دریای عمان، یکی از گزینه‌های پیش‌روی این کشورهاست. اما همین گزینه، با موانعی جدی روبه‌روست: ناامنی در مسیرهای منتهی به افغانستان، ضعف زیرساخت‌های ترانزیتی، بی‌ثباتی سیاسی و ظرفیت محدود نهادی.

نوشتار حاضر می‌کوشد ضمن پرهیز از جبرگرایی جغرافیایی، نقش پاکستان را در قالب مفهوم «گره ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی» بررسی کند. در متون ژئوپلیتیک، پاکستان را به دلیل موقعیت خاص ژئواستراتژیک، دروازه بالقوه آسیای مرکزی به آب‌های آزاد می‌دانند، اما هم‌زمان آن را در بند موانع سیاسی، امنیتی، اقتصادی و زیرساختی به‌تصویر می‌کشند. آنچه در این میان کمتر مورد توجه قرار گرفته، پیوند میان ظرفیت جغرافیایی و سازوکارهای نهادی، امنیتی و تجاری است که تعیین می‌کنند که آیا یک مسیر ترانزیتی به کریدوری پایدار بدل می‌شود یا نه؟

پرسش اصلی نوشتار کنونی آن است که پاکستان برای تبدیل موقعیت جغرافیایی خود به یک شبکه ارتباطی فعال و پایدار، با چه محدودیت‌ها و الزاماتی روبه‌روست؟ فرضیه اصلی آن است که جغرافیا به‌تنهایی قدرت ارتباطی ایجاد نمی‌کند و تحقق این ظرفیت، به هم‌افزایی عواملی همچون وجود امنیت، زیرساخت‌های مناسب، نهادهای کارآمد، هزینه حمل‌ونقل و ثبات در سیاست‌گذاری وابسته است.

موقعیت جغرافیایی پاکستان و نقش آن در شبکه اتصال منطقه‌ای

مزیت جغرافیایی پاکستان زمانی اهمیت بیشتری می‌یابد که نیاز کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی به مسیرهای دسترسی به آب‌های آزاد در نظر گرفته شود. پاکستان از طریق بنادر خود در دریای عمان می‌تواند یکی از مسیرهای بالقوه این اتصال باشد. با این حال، موقعیت جغرافیایی فی‌نفسه کریدور ایجاد نمی‌کند. یک مسیر ترانزیتی زمانی اهمیت اقتصادی پیدا می‌کند که زیرساخت‌ها، امنیت، هزینه حمل‌ونقل و رویه‌های مرزی و گمرکی امکان عبور منظم و رقابتی کالا را فراهم کنند. ضعف زیرساخت‌ها، ناامنی و موانع نهادی از مهم‌ترین چالش‌های اتصال پاکستان به آسیای مرکزی به شمار می‌آیند.

در واقع، آنچه پاکستان را به یک گره ارتباطی بدل می‌کند، نه صرفاً موقعیت این کشور بر روی نقشه، بلکه توانایی آن در فراهم‌آوردن بسترهای نهادی، امنیتی و فنی برای جریان کالا و انرژی است. این نکته را می‌توان در قالب یک اصل کلی بیان کرد: کریدور، حاصل هم‌نشینی جغرافیا با نهادهای کارآمد و امنیت است، نه صرفاً محصول جغرافیا.

گوادر: تبلور پیوند جغرافیا و ژئواکونومی

مهم‌ترین تلاش برای تبدیل موقعیت جغرافیایی پاکستان به یک شبکه ارتباطی، "کریدور اقتصادی چین–پاکستان"(سی‌پک) است که در چارچوب "ابتکار یک کمربند و یک راه چین" شکل گرفته و گوادر را به‌عنوان یکی از گره‌های اصلی این شبکه در سواحل دریای عمان مطرح می‌کند. بر اساس شواهد موجود، "سی‌پک" صرفاً یک مسیر دوجانبه میان چین و پاکستان نیست؛ بلکه در صورت توسعه زیرساخت‌های مرتبط، می‌تواند ارتباط میان چین، پاکستان، افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی را تقویت کند. بنادر پاکستان و ایران در صورت برخورداری از زیرساخت‌های مناسب، می‌توانند به قطب‌هایی اثرگذار در جریان تجارت و ترانزیت منطقه‌ای تبدیل شوند.

"سی‌پک" مجموعه‌ای از جاده‌ها، راه‌آهن، خطوط انرژی و دیگر زیرساخت‌هاست و گوادر به‌عنوان نقطه ساحلی این شبکه، اهمیتی فراتر از یک بندر می‌یابد. بنابراین، اهمیت ژئوپلیتیکی گوادر را نباید تنها در ظرفیت بندری آن جست‌وجو کرد؛ بلکه باید آن را بخشی از یک شبکه وسیع‌تر دانست که می‌تواند الگوهای تجارت و ترانزیت منطقه‌ای را در معرض بازآرایی قرار دهد.

پاکستان؛ حلقه اتصال آسیای مرکزی به دریای عمان

ارتباط پاکستان با آسیای مرکزی تنها به حمل‌ونقل کالا محدود نمی‌شود. پروژه‌های انرژی و انتقال برق نیز می‌توانند در شکل‌گیری این شبکه نقش مهمی داشته باشند. با این حال، رونق تجارت و ترانزیت در بخش قابل توجهی از مسیرهای زمینی میان پاکستان و آسیای مرکزی در گرو ثبات امنیتی و سیاسی افغانستان است. به همین دلیل، پاکستان برای تبدیل‌شدن به یک مسیر ترانزیتی پایدار، علاوه بر توسعه زیرساخت‌های داخلی، نیازمند سازوکارهای منطقه‌ای در زمینه امنیت، تجارت و تسهیل تردد مرزی است و از این منظر وضعیت افغانستان برای مسیرهای حمل‌ونقل و انرژی پاکستان، اهمیتی اساسی دارد.

در این چارچوب، می‌توان پاکستان را به‌منزله یک شبکه ارتباطی چندلایه دانست که هم‌زمان ترانزیت، تجارت، انرژی و دسترسی دریایی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. این شبکه، در صورت تحقق، می‌تواند آسیای مرکزی را از انزوای ترانزیتی رها سازد و پاکستان را به دروازه جنوبی این منطقه بدل کند. اما تحقق این امر، بیش از هر چیز به ثبات در افغانستان و همکاری‌های منطقه‌ای وابسته است.

ایران و پاکستان؛ رقابت یا پیوند کریدوری؟

برای ایران، مهم‌ترین موضوع در این بحث، رابطه میان بنادر چابهار و گوادر است. در ادبیات موجود، این دو بندر غالباً در چارچوب رقابت کریدوری مفهوم‌سازی شده‌اند؛ به‌گونه‌ای که در شرایط کنونی، پروژه‌های تعریف‌شده در چارچوب "سی‌پک" و بنادر گوادر و چابهار، از رقابتی بودن این فضا حکایت دارند. با این حال، همین ادبیات نشان می‌دهد که در صورت هماهنگی، توسعه زیرساخت‌های منطقه‌ای می‌تواند زمینه همکاری و هم‌پیوندی اقتصادی میان این بنادر را نیز ایجاد کند. بنابراین، می‌توان به‌عنوان یک چارچوب تحلیلی بررسی کرد که آیا در تحلیل ژئواکونومیک رابطه ایران و پاکستان، چابهار و گوادر در آینده می‌توانند در کنار رقابت، بخشی از یک شبکه مکمل در سواحل مکران و دریای عمان نیز باشند؟

پاسخ به این پرسش، مستلزم آن است که رقابت کریدوری نه به‌عنوان یک وضعیت قطعی، بلکه به‌عنوان یکی از سناریوهای محتمل در نظر گرفته شود. در صورت مکمل بودن، دو بندر می‌توانند تقسیم کار تخصصی داشته باشند:

چابهار می‌تواند بر ارتباط با افغانستان و آسیای مرکزی از مسیر ایران متمرکز شود و گوادر بر ارتباط با چین و شرق آسیا. تحقق این حالت، پیش از هر چیز به اراده سیاسی دو کشور و طراحی نهادی مشترک وابسته است.

موانع و چالش‌ها

موقعیت ژئواستراتژیک پاکستان، فی‌نفسه به قدرت راهبردی تبدیل نمی‌شود؛ این موقعیت در میدان عمل با انبوهی از موانع روبه‌روست که آن را از یک فرصت جغرافیایی به مسئله‌ای پیچیده تبدیل می‌کنند. نخستین مانع، وضعیت امنیتی افغانستان است. تداوم تردد و رونق در بخش قابل توجهی از مسیرهای زمینی میان پاکستان و آسیای مرکزی در گرو ثبات امنیتی و سیاسی افغانستان است؛ اما ناآرامی‌های مداوم، حضور گروه‌های افراطی و فقدان کنترل مؤثر بر مرزها، این مسیرها را ناپایدار و پرهزینه ساخته است. دومین چالش، رقابت طولانی‌مدت با هند بر سر کشمیر است که ثبات منطقه را کاهش می‌دهد و ظرفیت پاکستان را برای ایفای نقش پیونددهنده محدود می‌کند. سوم، نبود زیرساخت‌های مناسب در حوزه حمل‌ونقل، انرژی و لجستیک است که هزینه مبادله و ترانزیت را افزایش می‌دهد و مزیت نسبی جغرافیایی را تضعیف می‌کند.

در سطح اقتصادی، وابستگی به کمک‌های خارجی، کسری تراز پرداخت‌ها، بحران انرژی و کمبود سرمایه‌گذاری، توان پاکستان را برای تبدیل موقعیت خود به قطب اتصال منطقه‌ای کاهش می‌دهد. بحران آب و وابستگی به رود سند نیز امنیت اقتصادی و اجتماعی این کشور را در معرض تهدید قرار می‌دهد. در بعد سیاسی، بی‌ثباتی‌های داخلی، شکاف‌های قومی و مذهبی و نفوذ گروه‌های فرقه‌ای می‌تواند زمینه گسترش بحران‌های منطقه‌ای به داخل پاکستان را فراهم آورد. همچنین رقابت چین و آمریکا، پاکستان را میان دو قطب راهبردی گرفتار کرده است؛ کشوری که می‌کوشد از سرمایه‌گذاری‌های چین و کانال ارتباطی با واشنگتن هم‌زمان بهره گیرد، اما در بلندمدت توان چانه‌زنی راهبردی آن محدود می‌گردد.

در بُعد کریدوری نیز رقابت گوادر و چابهار، به‌جای هم‌پیوندی، می‌تواند منابع و ظرفیت‌های منطقه را فرسوده کند. تحریم‌ها، محدودیت‌های مالی، ناامنی در بلوچستان و ضعف هماهنگی نهادی، اجرای پروژه‌های اتصالی را کند می‌کند. در نتیجه پاکستان برای عبور از این موانع ناگزیر است میان امنیت، اقتصاد و سیاست خارجی تعادلی پایدار برقرار کند؛ در غیر این صورت، همان موقعیت ژئواستراتژیک می‌تواند به میدان آسیب‌پذیری و رقابت‌های فرساینده بدل شود.

پیامدهای ژئوپلیتیکی برای ایران

تحول در جایگاه پاکستان به‌عنوان گره ارتباطی می‌تواند پیامدهایی برای ایران در حوزه مکران و دریای عمان داشته باشد. از یک سو، توسعه ارتباطات پاکستان با آسیای مرکزی می‌تواند تقاضا برای مسیرهای متنوع دسترسی به آب‌های آزاد را افزایش دهد؛ از سوی دیگر، رقابت شدید میان چابهار و گوادر می‌تواند مانع از شکل‌گیری شبکه‌های مکمل شود. از این رو، همکاری ایران و پاکستان در حوزه‌های مرزی، جاده‌ای، ریلی و تجاری می‌تواند یکی از عوامل مؤثر در شکل‌دهی به شبکه ارتباطی مکران باشد. در اینجا، مسئله اصلی الزاماً انتخاب میان چابهار و گوادر نیست، بلکه بررسی این پرسش است که آیا دو بندر می‌توانند در چارچوب شبکه‌ای چندگانه از بنادر و کریدورها مکمل یکدیگر باشند؟

این پرسش، ایران را در یک دوراهی راهبردی قرار داده است: اصرار بر رقابت، یا حرکت به سوی هم‌پیوندی. تجربه کشورها و مناطق دیگر نشان می‌دهد که در مناطقی که چند بندر رقیب وجود دارند، همکاری در چارچوب شبکه‌های مکمل، معمولاً به افزایش کارایی و کاهش هزینه‌ها منجر می‌شود. الگوی بنادر شمال اروپا و آسیای شرقی نمونه‌های آموزنده‌ای در این زمینه می‌باشند.

سناریوهای پیش‌رو

آینده نقش ارتباطی پاکستان را می‌توان در قالب سه سناریو ترسیم کرد. در سناریوی نخست، پاکستان می‌تواند با کاهش موانع امنیتی و نهادی، گوادر را به یک بندر ترانزیتی فعال بدل کند و از این طریق، جایگاه خود را به‌عنوان دروازه جنوبی آسیای مرکزی تثبیت کند. در سناریوی دوم، تداوم ناامنی و فقدان زیرساخت‌های مناسب، گوادر را به یک پروژه نمادین بدون کارکرد تجاری پایدار بدل می‌کند. در سناریوی سوم، همکاری ایران و پاکستان در قالب یک شبکه مکمل، می‌تواند ظرفیت جدیدی برای اتصال جنوب آسیا، آسیای مرکزی و غرب آسیا پدید آورد.

نتیجه‌گیری

پاکستان از نظر جغرافیایی در نقطه تماس جنوب آسیا، آسیای مرکزی، چین و غرب آسیا قرار دارد و دسترسی آن به دریای عمان، ظرفیت ویژه‌ای برای نقش‌آفرینی در شبکه‌های منطقه‌ای ایجاد می‌کند. گوادر، ارتباط با آسیای مرکزی و پروژه‌های انرژی، اجزای اصلی این ظرفیت هستند. با این حال، جغرافیا به‌تنهایی قدرت ارتباطی ایجاد نمی‌کند. امنیت، زیرساخت‌های مناسب، نهادهای تجاری، رقابت‌پذیری هزینه‌های حمل‌ونقل و ثبات در سیاست‌گذاری تعیین می‌کنند که این ظرفیت تا چه اندازه می‌تواند محقق شود. بنابراین، مفهوم «گره ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیکی» برای توصیف جایگاه پاکستان دقیق‌تر از مفهوم پل ارتباطی است؛ زیرا مسئله تنها اتصال دو منطقه نیست، بلکه امکان پیوند چند کریدور و پهنه اقتصادی و ژئوپلیتیکی است.

برای ایران نیز این موضوع اهمیت خاصی دارد. اگر چابهار و گوادر صرفاً در قالب رقابت دوجانبه دیده شوند، ظرفیت شبکه‌ای مکران محدود می‌شود؛ اما اگر در کنار رقابت، امکان همکاری و مکمل‌بودن آن‌ها نیز بررسی شود، می‌توان ظرفیت جدیدی برای اتصال جنوب آسیا، آسیای مرکزی و غرب آسیا تصور کرد. در نهایت، مزیت اصلی پاکستان نه صرفاً موقعیت جغرافیایی، بلکه توانایی تبدیل این موقعیت به شبکه‌ای فعال و پایدار است و آینده این نقش بیش از هر چیز به توانایی اسلام‌آباد در کاهش موانع امنیتی، زیرساختی و نهادی بستگی دارد.



مهدی هنردوست

دیپلمات ارشد وزارت امور خارجه، سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در پاکستان و یونان. تجربه ی مسئولیت‌های کلیدی از جمله مدیرکل تشریفات، معاون مدیرکل اروپا، مدیرکل اداری و ریاست اداره شرق آسیا. همچنین سرکنسول ایران در بمبئی و کاردار و معاون سفیر در پکن بوده است.

تحلیل راهبرد چند وجهی پاکستان در بازخوانی دو رزمایش

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال



مقدمه

در ۲۲ سپتامبر ۲۰۲۶، ارتش پاکستان آغاز دو رزمایش نظامی مشترک را به‌طور هم‌زمان اعلام کرد: نهمین دور رزمایش «دروژبا ۹» با روسیه در منطقه چرات و دومین دور رزمایش «وشاق الجبل ۲» با ارتش عمان در مرکز ملی مبارزه با تروریسم در پیی. این رزمایش‌های دو هفته‌ای با مشارکت نیروهای زمینی سه کشور، بر تاکتیک‌های ضدتروریستی، تبادل تجارب عملیاتی و ارتقای مهارت‌های رزمی متمرکز هستند. روابط عمومی ارتش پاکستان هدف از برگزاری این مانورها را تقویت همکاری‌های دفاعی، افزایش هماهنگی و توسعه توانمندی‌های عملیاتی میان ارتش‌های سه کشور عنوان کرده است.

هم‌زمانی این دو رزمایش (از یک‌سو با روسیه به‌عنوان یک قدرتی اوراسیایی و عضو شورای امنیت سازمان ملل، و از سوی دیگر با عمان به‌عنوان کشوری عربی و عضو شورای همکاری خلیج فارس) تصادفی نیست. این رویداد بازتاب راهبرد چندوجهی پاکستان در نظم بین‌المللی در حال گذار است؛ راهبردی که در آن اسلام‌آباد می‌کوشد ضمن تقویت توان مقابله با تروریسم در ارتش، موقعیت ژئوپلیتیکی خود را به‌عنوان بازیگری چندوجهی تقویت کند. مقاله حاضر با تحلیل زمینه‌های تاریخی، ابعاد راهبردی و چالش‌های پیش‌روی این همکاری‌ها، به بررسی جایگاه این رزمایش‌ها در سیاست خارجی و امنیتی پاکستان می‌پردازد و می‌کوشد به این پرسش محوری پاسخ دهد که هم‌زمانی رزمایش با روسیه و عمان چه تأثیری بر موقعیت راهبردی پاکستان در نظم جهانی در حال گذار دارد؟

ریشه‌های تاریخی روابط نظامی

روابط نظامی پاکستان و روسیه پیشینه‌ای پرتنش و پرفرازونشیب داشته است. پس از استقلال پاکستان در سال ۱۹۴۷، روابط دو کشور به دلیل نزدیکی اسلام‌آباد به بلوک غرب و اتحاد استراتژیک شوروی با هند، عمدتاً خصمانه بود. اوج این تنش در سال ۱۹۷۱ و در جریان جنگ پاکستان و هند مشاهده شد، زمانی که اتحاد جماهیر شوروی به‌طور فعال از هند حمایت کرد و حتی ناوگان خود را به آب‌های اقیانوس هند اعزام کرد. در دوران جنگ سرد، پاکستان به‌عنوان عضو پیمان‌های سیتو و سنتو، در جبهه مخالف شوروی قرار داشت و مسکو نیز متقابلاً از هند به‌عنوان شریک راهبردی خود در جنوب آسیا حمایت می‌کرد. این

الگوی خصومت تا زمان فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و حتی تا اوایل دهه ۲۰۰۰ ادامه یافت.
چرخش راهبردی در روابط دوجانبه از اواسط دهه ۲۰۱۰ کلید خورد. در نوامبر ۲۰۱۴، سرگئی شویگو، وزیر دفاع روسیه در آن مقطع، در سفری تاریخی به اسلام‌آباد، توافق‌نامه همکاری نظامی با پاکستان را امضا کرد. این توافق‌نامه، زمینه را برای گسترش همکاری‌های دفاعی در حوزه‌هایی نظیر رزمایش‌های مشترک، تبادل هیئت‌های نظامی و همکاری‌های فنی-تسلیحاتی فراهم کرد. در همین راستا، در سپتامبر ۲۰۱۶ نخستین رزمایش نظامی مشترک دو کشور با نام «دروژبا ۲۰۱۶» (به معنای «دوستی») در ایالت خیبر پختونخوا برگزار شد. پس از آن، دور دوم این رزمایش در سال ۲۰۱۷ در روسیه و دور سوم در سال ۲۰۱۸ مجدداً در پاکستان برگزار شد. با برگزاری نهمین دور آن در سال ۲۰۲۶، این رزمایش به یکی از ارکان تثبیت شده همکاری نظامی دوجانبه میان دو کشور تبدیل شده است. در سال ۲۰۱۸ همچنین کمیسیون مشترک نظامی دو کشور تشکیل شد که چارچوب نهادی همکاری‌ها را تقویت کرد.

در سوی دیگر، روابط دفاعی پاکستان و عمان ریشه‌هایی عمیق‌تر و طولانی‌تر دارد. پیشینه همکاری‌های نظامی دو کشور به چندین دهه قبل بازمی‌گردد؛ به‌ویژه پس از توافق‌نامه گوادر در سال ۱۹۵۸ که به موجب آن افسران پاکستانی برای همکاری با نیروهای مسلح عمان، به این کشور اعزام شدند. این همکاری‌ها در دوران سلطان قابوس بن سعید (۱۹۷۰-۲۰۲۰) به اوج خود رسید و افسران پاکستانی نقش مهمی در سازمان‌دهی نیروهای مسلح عمان ایفا کردند. در سال ۲۰۲۰، دو کشور یادداشت تفاهمی برای تقویت روابط نظامی از طریق تبادل دانش و تجربیات تخصصی امضا کردند. همکاری‌های دریایی دو کشور نیز، با قدمتی چهل‌ساله، از سال ۱۹۸۰ و با برگزاری منظم رزمایش‌های دوجانبه «ثمر طیب» میان نیروی دریایی دو کشور تداوم یافته است. برگزاری دومین دور رزمایش زمینی «وشاق الجبل ۲» نشان‌دهنده گسترش این همکاری‌ها از حوزه دریایی به حوزه عملیات زمینی و ضدتروریستی است؛ تحولی که با نیاز فزاینده منطقه به مقابله با تهدیدات تروریستی همسو است.

واکاوی راهبردی رزمایش‌های هم‌زمان

برگزاری هم‌زمان این دو رزمایش را می‌توان در چند سطح راهبردی تحلیل کرد:

تلاش اسلام‌آباد برای تنوع‌بخشی به شرکای امنیتی خود: پاکستان در سال‌های اخیر به‌طور فعالانه سیاست خارجی چندوجهی را در پیش گرفته است. این کشور هم‌زمان روابط نزدیک خود با چین را حفظ می‌کند، همکاری‌های امنیتی با آمریکا را ادامه می‌دهد و روابط دوستانه با ایران و کشورهای خلیج فارس را تقویت می‌نماید. تحلیلگران، پاکستان را به‌عنوان یک بازیگر توازن‌بخش توصیف کرده‌اند که می‌تواند به‌عنوان پل ارتباطی میان قطب‌های مختلف قدرت جهانی عمل نماید. در این چارچوب، رزمایش با روسیه نشان‌دهنده تمایل اسلام‌آباد به تعمیق روابط با مسکو به‌عنوان وزنه تعادلی در برابر وابستگی سنتی به غرب است، در حالی که رزمایش با عمان پیوندهای این کشور با جهان عرب و منطقه خلیج فارس را تحکیم می‌بخشد. این راهبرد، که در ادبیات روابط بین‌الملل به‌عنوان «پوشش خطر» یا «تنوع‌بخشی امنیتی» شناخته می‌شود، به پاکستان این امکان را می‌دهد تا در صورت تغییر شرایط ژئوپلیتیک، گزینه‌های جایگزین در اختیار داشته باشد.

تمرکز بر مبارزه با تروریسم: هر دو رزمایش بر تمرین‌های ضدتروریستی متمرکز هستند؛ موضوعی که در صدر اولویت‌های امنیتی پاکستان قرار دارد. پاکستان در سال‌های اخیر با موج فزاینده حملات تروریستی در ایالت‌های بلوچستان و خیبر پختونخوا مواجه بوده است. بر اساس آمار مؤسسه پاکستانی "تضاد و امنیت"، تنها در ژوئیه ۲۰۲۶ دست‌کم ۶۰۰ نفر در حملات تروریستی در سراسر پاکستان کشته شدند که بالاترین رقم مربوط به ایالت بلوچستان با ۳۷۲ کشته بوده است. در چنین شرایطی، تبادل تجارب عملیاتی با ارتش‌های روسیه و عمان و بهره‌گیری از تکنیک‌های پیشرفته ضدتروریستی، به‌ویژه در حوزه‌هایی نظیر جنگ پهپادی، عملیات در مناطق شهری و مقابله با بمب‌های کنار جاده‌ای، اهمیتی حیاتی دارد. روسیه تجربه گسترده‌ای در عملیات ضدتروریستی در قفقاز شمالی و سوریه دارد و عمان نیز به دلیل موقعیت جغرافیایی خود در تنگه هرمز، بارها با تهدیدات امنیتی دریایی و تروریستی مواجه شده است.

انگیزه‌های راهبردی روسیه: مسکو نیز بنا به دلایل مختلف، در پی گسترش همکاری‌های نظامی خود با اسلام‌آباد است. روسیه نگران گسترش روابط آمریکا و هند است و می‌کوشد تا با تقویت روابط خود با اسلام‌آباد، موازنه نفوذ در جنوب آسیا را به نفع خود تغییر دهد. علاوه بر این، روسیه تلاش می‌کند از طریق سازمان همکاری شانگهای، چارچوب همکاری‌های امنیتی و ضد تروریستی با پاکستان را تثبیت نماید. سفرهای متقابل مقامات ارشد نظامی دو کشور، تشکیل کمیسیون مشترک نظامی در سال ۲۰۱۸ و برگزاری رزمایش‌های دوره‌ای، چارچوب نهادی این همکاری‌ها را تقویت کرده است. مسکو همچنین به دنبال دسترسی به بازار تسلیحاتی پاکستان است؛ بازاری که تا پیش از این عمدتاً در اختیار آمریکا و چین بوده است.

گسترش پیوندهای منطقه‌ای: برگزاری این رزمایش‌ها در چارچوب همکاری‌های سه‌جانبه و چندجانبه قابل درک است. پاکستان، روسیه و چین در چارچوب سازمان همکاری شانگهای همکاری‌های ضدتروریستی خود را تقویت می‌نمایند و نشست چهارجانبه وزرای خارجه ایران، روسیه، چین و پاکستان در حاشیه اجلاس شانگهای در دوشنبه، نشان‌دهنده هم‌راستایی فزاینده این کشورها در زمینه امنیت منطقه‌ای است. رزمایش «دروژبا ۹» را می‌توان بخشی از این معماری امنیتی نوظهور در اوراسیا دانست که در آن قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای به دنبال سازوکارهای جمعی برای مقابله با تهدیدات مشترک هستند.

منافع اقتصادی مشترک: همکاری‌های نظامی پاکستان با روسیه و عمان را نمی‌توان فارغ از منافع اقتصادی مورد بررسی قرار داد. روسیه و پاکستان در پروژه خط لوله گاز «پاکستان استریم» همکاری می‌کنند و عمان یکی از تأمین‌کنندگان مهم انرژی پاکستان است. همکاری‌های نظامی می‌تواند زمینه‌ساز گسترش روابط اقتصادی و سرمایه‌گذاری در حوزه‌هایی چون انرژی، زیرساخت‌ها و توسعه بنادر باشد. بندر گوادر، که چین نقشی محوری در توسعه آن دارد و عمان نیز در آن منافع تاریخی دارد، می‌تواند به گره‌گاهی برای همکاری‌های سه‌جانبه اقتصادی-امنیتی تبدیل شود.

محدودیت‌های ساختاری و راهبردی

با وجود چشم‌انداز مثبت همکاری‌ها، چند چالش عمده پیش‌روی تعمیق روابط نظامی پاکستان با روسیه و عمان قرار دارد که در ادامه به برخی از آن‌ها اشاره می‌گردد.

نخستین چالش، تحریم‌های بین‌المللی علیه روسیه و جنگ اوکراین است. یکی از مهم‌ترین موانع در مسیر گسترش همکاری‌های نظامی پاکستان و روسیه، تحریم‌های غرب علیه مسکو متعاقب جنگ اوکراین است. پاکستان که خود به شدت به حمایت مالی صندوق بین‌المللی پول و دسترسی به بازارهای غربی وابسته است، در گسترش روابط تسلیحاتی با روسیه با محدودیت‌های جدی مواجه است. کارشناسان هشدار داده‌اند که هرگونه توافق تسلیحاتی گسترده با روسیه می‌تواند پاکستان را در معرض خطر تحریم‌های ثانویه قرار دهد. این محدودیت، دامنه مانور اسلام‌آباد را در تعمیق روابط نظامی با مسکو کاهش می‌دهد.

چالش دوم، محدودیت‌های اقتصادی پاکستان است. اقتصاد بحران‌زده پاکستان، امکان خرید تسلیحات پیشرفته از روسیه را محدود ساخته است. در سال‌های ۲۰۲۵-۲۰۲۶، بخش قابل توجهی از بودجه این کشور صرف بازپرداخت بدهی‌های خارجی می‌شود که فضای مالی لازم برای سرمایه‌گذاری‌های بزرگ دفاعی را کاهش می‌دهد. حجم تجارت دوجانبه پاکستان و روسیه در سال مالی ۲۰۲۵ تنها ۲۴۳ میلیون دلار بود که بسیار کمتر از پتانسیل واقعی دو کشور است. این وضعیت، توان چانه‌زنی پاکستان را در مذاکرات تسلیحاتی تضعیف می‌کند.

سومین چالش، وزن راهبردی هند در معادلات مسکو است. روسیه همچنان بزرگ‌ترین تأمین‌کننده تسلیحات هند است و دهلی‌نو شریک راهبردی سنتی مسکو در جنوب آسیا محسوب می‌شود. این واقعیت، محدودیت‌های ساختاری برای گسترش روابط نظامی روسیه و پاکستان ایجاد می‌کند و مسکو ناچار است میان منافع خود با دو رقیب منطقه‌ای توازن برقرار کند. هند با حساسیت تحولات روابط روسیه و پاکستان را دنبال می‌کند و ممکن است در صورت گسترش همکاری‌های نظامی، فشار دیپلماتیک بر مسکو اعمال کند.

چالش بعدی، بحران‌های منطقه‌ای است. وضعیت افغانستان پس از بازگشت طالبان، تنش‌های مرزی پاکستان و افغانستان و بی‌ثباتی در بلوچستان، محیط امنیتی پیچیده‌ای ایجاد کرده که گسترش همکاری‌های نظامی را محدود می‌سازد. روسیه که یکی از معدود کشورهایی است که با طالبان روابط دیپلماتیک دارد، می‌تواند نقش میانجی در بحران‌های آتی میان افغانستان و پاکستان ایفا کند، اما این نقش می‌تواند منجر به پیچیده شدن روابط دوجانبه گردد. همچنین، نگرانی‌های امنیتی پاکستان درباره فعالیت گروه‌های جدایی‌طلب در بلوچستان، که برخی از آن‌ها در خاک افغانستان پناه گرفته‌اند، به تنش‌ها دامن می‌زند.

چالش آخر، شرایط داخلی پاکستان است. ضعف ساختار امنیتی پاکستان، اعتبار این کشور را به‌عنوان یک شریک قابل اتکا در همکاری‌های نظامی زیر سؤال می‌برد. تداوم حملات تروریستی و ناتوانی در کنترل کامل مناطق مرزی، توانایی اسلام‌آباد را برای ایفای نقشی فعال در ترتیبات امنیتی منطقه‌ای محدود می‌کند. علاوه بر این، بی‌ثباتی سیاسی داخلی و تنش میان نهادهای سیاسی و نظامی، می‌تواند تداوم سیاست‌های راهبردی پاکستان را در بلندمدت تحت تأثیر قرار دهد.

آینده‌پژوهی راهبردی

با نگاهی به آینده، می‌توان چند سناریو را برای تحول در همکاری‌های نظامی سه‌جانبه پاکستان، روسیه و عمان متصور شد.

سناریوی نخست: تعمیق تدریجی همکاری‌ها است. در میان‌مدت، انتظار می‌رود رزمایش‌های مشترک به‌صورت دوره‌ای ادامه یابند و حوزه‌های همکاری به موضوعاتی نظیر امنیت سایبری، مقابله با تهدیدات پهپادی و همکاری اطلاعاتی گسترش یابد. تداوم نهمین دور رزمایش «دروژبا» نشان‌دهنده نهادینه شدن این همکاری‌هاست و احتمالاً دور دهم نیز در سال ۲۰۲۷ برگزار خواهد شد. همچنین، احتمال دارد رزمایش «وشاق الجبل» به حوزه‌های جدیدی نظیر امنیت دریایی و مقابله با قاچاق مواد مخدر گسترش یابد.

دومین سناریو، گسترش همکاری‌های تسلیحاتی می‌باشد. پاکستان علاقه‌مند به خرید تجهیزات نظامی پیشرفته از روسیه، از جمله سامانه‌های پدافند هوایی و بالگردهای تهاجمی است؛ با این حال، محدودیت‌های مالی و خطر تحریم‌ها، روند تحقق این هدف را با تأخیر مواجه می‌سازد. در مقابل، همکاری در حوزه‌های فنی و آموزشی ممکن است سریع‌تر محقق شود. روسیه ممکن است در حوزه‌هایی نظیر تعمیر و نگهداری تجهیزات نظامی، انتقال فناوری و آموزش نیروهای ویژه با پاکستان همکاری کند.

سناریوی سوم، تحول در معماری امنیتی منطقه‌ای است. ظهور همکاری‌های سه‌جانبه و چهارجانبه میان پاکستان، روسیه، چین و ایران می‌تواند به شکل‌گیری ترتیبات امنیتی جدیدی در اوراسیا منجر شود. نشست چهارجانبه وزرای خارجه این کشورها در دوشنبه و توافق بر سر مبارزه با تروریسم در افغانستان، نشانه‌های اولیه این تحول است. در چنین چارچوبی، رزمایش‌های دوجانبه پاکستان-روسیه می‌تواند به رزمایش‌های چندجانبه تبدیل شود و سازمان همکاری شانگهای به کانون اصلی همکاری‌های امنیتی منطقه‌ای تبدیل شود.

چهارمین سناریو، تداوم وضعیت کنونی است. احتمال دارد که همکاری‌های نظامی در سطح فعلی (یعنی رزمایش‌های دوره‌ای و تبادل هیئت‌های نظامی) باقی بماند و به دلیل موانع ساختاری نظیر روابط سنتی روسیه و هند و فشارهای غرب، به یک اتحاد راهبردی تبدیل نشود. این سناریو با تحلیل‌هایی که روابط پاکستان و روسیه را «راهبردی اما محدود» توصیف می‌کنند، همخوانی دارد. در این حالت، رزمایش‌ها بیشتر جنبه نمادین و اعتمادساز خواهند داشت تا عملیاتی و راهبردی.

نتیجه‌گیری

برگزاری هم‌زمان رزمایش‌های «دروژبا ۹» با روسیه و «وشاق الجبل ۲» با عمان، بازتابی از راهبرد چندوجهی پاکستان در نظم بین‌المللی در حال گذار است. پاکستان با تنوع‌بخشی به شرکای نظامی خود، می‌کوشد ضمن تقویت ظرفیت‌های ضدتروریستی ارتش، موقعیت ژئوپلیتیک خود را به‌عنوان بازیگری چندوجهی تثبیت کند. این راهبرد، هرچند در کوتاه‌مدت دستاوردهای عملیاتی و دیپلماتیک قابل توجهی به همراه داشته، اما با محدودیت‌های ساختاری جدی نیز مواجه است.

تحریم‌های بین‌المللی علیه روسیه، روابط راهبردی و دیرینه مسکو با دهلی‌نو، ساختارشکننده اقتصاد پاکستان و چالش‌های امنیتی منطقه، همگی موانعی هستند که مسیر تعمیق این همکاری‌ها را دشوار می‌کنند. با این حال، هم‌راستایی فزاینده پاکستان، روسیه، چین و ایران در زمینه امنیت منطقه‌ای، به‌ویژه در چارچوب سازمان همکاری شانگهای و همکاری‌های ضدتروریستی در خصوص افغانستان، چشم‌انداز گسترش این همکاری‌ها را در میان‌مدت تقویت می‌کند.

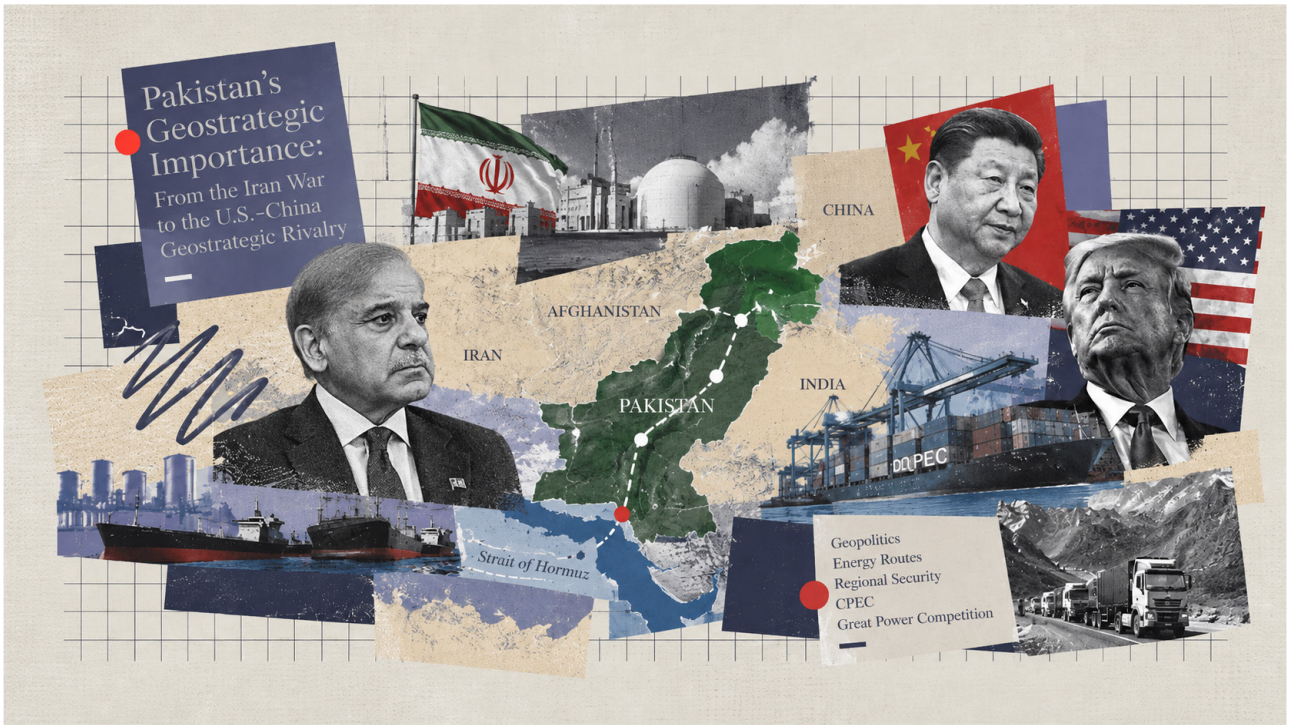
در نهایت، موفقیت راهبرد چندوجهی پاکستان بستگی به توانایی این کشور در مدیریت توازن میان قطب‌های متخاصم قدرت جهانی، حفظ ثبات اقتصادی و مقابله مؤثر با تهدیدات امنیتی داخلی دارد. تجربه سال‌های اخیر نشان داده که پاکستان در بهره‌گیری از موقعیت خود توانسته است فضای مانور قابل توجهی در صحنه بین‌المللی ایجاد کند؛ اما پایداری این موقعیت، بیش از هر چیز، به حل چالش‌های داخلی وابسته است. اگر اسلام‌آباد بتواند بی‌ثباتی داخلی را مهار کند و هم‌زمان روابط متوازن خود را با قدرت‌های بزرگ حفظ نماید، می‌تواند در نظم نوین جهانی، نقشی فراتر از یک بازیگر منطقه‌ای ایفا کند. رزمایش‌های هم‌زمان با روسیه و عمان، نخستین گام‌ها در این مسیر هستند.

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال

متشکل از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.

اهمیت ژئواستراتژیک پاکستان؛ از جنگ ایران تا رقابت ژئواستراتژیک چین و آمریکا

نوشته دکتر مریم وریج کاظمی



مقدمه

پاکستان در تلاقی سه منطقه آسیای جنوبی، آسیای مرکزی و خاورمیانه قرار گرفته است. خط ساحلی ۱۰۴۶ کیلومتری آن در کرانه دریای عمان و نزدیکی به تنگه هرمز، همراه با توانمندی هسته‌ای، اثرگذاری بر معادلات امنیتی افغانستان و کشمیر، نقش این کشور در جنگ جهانی علیه تروریسم و قرار گرفتن در مسیر کمربند و جاده، این کشور را به کانون رقابت قدرت‌های بزرگ بر سر نفوذ در اوراسیا تبدیل کرده است. اهمیت ژئواستراتژیک پاکستان برای ایالات متحده و چین پیش از هر چیز از موقعیت جغرافیایی و جایگاه آن در امنیت منطقه سرچشمه می‌گیرد. برای چین، پاکستان به‌عنوان یکی از ارکان طرح کمربند و جاده و شریکی راهبردی و قابل اتکاست. برای ایالات متحده، وزن راهبردی پاکستان همواره یکسان نبوده و فراز و نشیب بیشتری داشته است. پایان جنگ در افغانستان، جایگاه محوری پاکستان در محاسبات امنیتی آمریکا را کاهش داد؛ با این حال، در دوره ریاست‌جمهوری دونالد ترامپ، مجموعه‌ای از عوامل (از جمله نگرانی واشنگتن از تعمیق پیوندهای راهبردی پاکستان و چین، فعالیت گروه‌های شبه‌نظامی افراطی، تجارت و ذخایر معدنی) به موضوعی جدی در مناسبات دوجانبه بدل شد. جنگ ایران با اسرائیل و آمریکا باعث شد که رقابت ژئواستراتژیک چین و آمریکا به مرحله‌ای برسد که تعادل اقتصادی میان شرق و غرب جهان برهم خورده و پیامدهای امنیتی و ژئوپلیتیکی پیچیده‌ای برای تعاملات جهانی و پویایی‌های امنیتی به‌دنبال داشته باشد. در چنین وضعیتی، میانجی‌گری پاکستان میان ایران و آمریکا را می‌توان کوششی برای تثبیت جایگاه این کشور به‌عنوان بازیگر کلیدی منطقه و تقویت رویکرد چندجانبه‌گرایانه آن دانست. این نقش، هم‌زمان از موقعیت جغرافیایی و نیاز این کشور به حفظ تعادل میان فشارهای خارجی و الزامات رشد و توسعه داخلی مایه می‌گیرد.

اهمیت ژئواستراتژیک پاکستان

موقعیت ژئواستراتژیک پاکستان و قرار گرفتن این کشور در محل تلاقی آسیای جنوبی، خاورمیانه و آسیای مرکزی، جایگاهی ویژه به این کشور بخشیده است؛ علاوه بر آن، سنخ مناسبات این کشور با کشورهای همسایه نیز باعث شده که این کشور به بازیگری کلیدی در منطقه تبدیل شود. موقعیت ویژه پاکستان تنها یک مزیت جغرافیایی نیست؛ بلکه بستری برای شکل‌گیری نقش‌های متعدد سیاسی، امنیتی و اقتصادی توسط این کشور است که پاکستان را در کانون توجه قدرت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای قرار داده است. از یک سو، کریدورهای تجاری و انرژی که از خاک پاکستان می‌گذرند، این کشور را به گره‌ای حیاتی در شبکه اتصال منطقه‌ای تبدیل کرده‌اند؛ از سوی دیگر، همین جایگاه، پاکستان را در برابر رقابت قدرت‌های بزرگ و تنش‌های منطقه‌ای آسیب‌پذیر

می‌سازد. بنابراین، اهمیت ژئواستراتژیک پاکستان تنها ناشی از موقعیت جغرافیایی این کشور نیست؛ بلکه متأثر از تحولات منطقه‌ای، سیاست‌های داخلی و جهت‌گیری‌های راهبردی این کشور نیز می‌باشد.

جایگاه پاکستان در منظومه راهبردی چین و آمریکا

پاکستان با توجه به موقعیت جغرافیایی خود نقش مهمی در حفظ توازن قدرت در آسیا ایفا کرده است. تا زمانی که پاکستان از منافع کشورهای بزرگ حمایت کند، جایگاه برجسته خود را در معادلات منطقه‌ای و جهانی حفظ خواهد کرد. چین و ایالات متحده همچنان پاکستان را یک کشور مهم و راهبردی به‌شمار می‌آورند. الزامات امنیتی پاکستان برای کشورهایی مانند ایالات متحده، چین، روسیه از اهمیت بالایی برخوردار است. حضور چین و اهداف راهبردی آن در منطقه ایندو-پاسیفیک، از عوامل اصلی توجه ایالات متحده به این منطقه به‌شمار می‌رود. ایالات متحده برای دستیابی به اهداف سیاسی و اقتصادی خود در منطقه، از راهبردهای گسترده‌ای استفاده خواهد کرد. از سوی دیگر، چین خواهان گسترش مناسبات اقتصادی خود با کشورهای منطقه است و در همین راستا، "کریدور اقتصادی چین-پاکستان" (سی‌پک) و "طرح کمربند و جاده" نقش مهمی در تحقق اهداف چین در منطقه ایفا خواهند کرد.

پاکستان در چارچوب راهبرد موازنه‌گرایانه خود، هم‌زمان با مذاکره بر سر تعرفه‌ها و قراردادهای معدنی با ایالات متحده و حفظ روابط خود با هند، ایران و کشورهای حاشیه خلیج فارس، در پی جذب سرمایه‌گذاری از چین نیز می‌باشد. ادامه این راهبرد به توانایی این کشور در مقابله با چالش‌های امنیتی، حفظ اصلاحات اقتصادی و اتخاذ یک سیاست خارجی منسجم بستگی دارد. این استراتژی هنر مدیریت هم‌زمان فرصت‌ها و محدودیت‌هاست. پاکستان درصدد است تا از یک سو با جذب سرمایه‌های چینی، زیرساخت‌های خود را بهبود بخشد و از سوی دیگر با حفظ روابط خویش با واشنگتن، دسترسی به بازارهای بین‌المللی و حمایت‌های امنیتی این کشور از خود را تداوم بخشد. این راهبرد، اگرچه در کوتاه‌مدت برای پاکستانی منافع مشخصی به‌همراه دارد، اما در بلندمدت (به‌ویژه در صورت تشدید رقابت چین و آمریکا) می‌تواند به تضعیف توان چانه‌زنی پاکستان در معادلات بین‌المللی منجر شود.

پاکستان و معادله هسته‌ای

توانمندی‌های هسته‌ای پاکستان تأثیر قابل توجهی بر اهمیت ژئواستراتژیک این کشور و جایگاه آن در معادلات منطقه‌ای و جهانی داشته است. پاکستان تنها کشور مسلمان دارنده تسلیحات هسته‌ای است و زرادخانه هسته‌ای آن، به‌واسطه تغییر در محاسبات نظامی و تقویت بازدارندگی، تأثیر زیادی بر امنیت و پویایی‌های راهبردی در منطقه جنوب آسیا دارد؛ تأثیری که بیش از همه در روابط این کشور با هند تجلی می‌یابد. توان بازدارندگی هسته‌ای هند و پاکستان، امنیت منطقه را عمیقاً تحت تأثیر قرار داده است؛ زیرا باعث بازتعریف معادلات نظامی و محاسبات ژئوپلیتیکی در جنوب آسیا شده است. پاکستان با تکیه بر زرادخانه هسته‌ای خود، وزن قابل توجهی در معادلات امنیتی منطقه و جهان یافته است. وجود تسلیحات هسته‌ای در منطقه، توجه قدرت‌های بزرگ را به این منطقه معطوف کرده و نگرانی‌های بین‌المللی نسبت به وضعیت صلح و ثبات در جنوب آسیا را افزایش داده است

این توانمندی، از یک سو عاملی مهم در مقابله با تهدیدهای خارجی است و از سوی دیگر می‌تواند نگرانی‌های جامعه بین‌المللی را افزایش دهد و منجر به تشدید مسابقه تسلیحاتی در منطقه شود. در چنین بستری، پاکستان ناگزیر است میان حفظ توان بازدارندگی، پاسخ به فشارهای بین‌المللی و مدیریت روابط پرتنش با هند، راهبردی پیچیده اتخاذ کند.

گسل‌های ژئواستراتژیک پاکستان

جایگاه ژئواستراتژیک پاکستان فرصت‌های منحصربه‌فردی در زمینه تجارت منطقه‌ای، ترانزیت کالا و انرژی فراهم کرده است؛ در صدر آن‌ها "کریدور اقتصادی چین و پاکستان" قرار دارد که پیشران رشد اقتصادی در هر دو کشور و مناطق پیرامونی آن‌هاست. اما همین موقعیت ژئواستراتژیک چالش‌هایی نیز برای امنیت منطقه و نظام بین‌الملل ایجاد می‌کند. تنش‌های دیرپا و مستمر با هند، به‌ویژه بر سر مسئله کشمیر، ثبات منطقه را به چالش کشیده و مناسبات بین‌المللی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. همسایگی با افغانستان نیز چالش‌هایی مضاعف برای پاکستان ایجاد کرده است. ناآرامی‌های احتمالی در افغانستان، نگرانی‌های امنیتی کشورهای منطقه را افزایش داده و ایالات متحده را نیز وادار کرده تا در روابط خود با گروه‌های مختلف افغان تعادل برقرار کند. حضور گروه‌های افراطی در افغانستان، تهدیدی جدی برای ثبات و امنیت پاکستان و منطقه است و نگرانی‌های بین‌المللی درباره گسترش فعالیت گروه‌های تروریستی را تشدید نموده است. در کنار آن، بحران آب، وضعیت بغرنج اقتصادی و وابستگی بخش کشاورزی پاکستان به آب رودخانه سند، موجب تعمیق آسیب‌پذیری امنیتی این کشور شده است. این چالش‌ها به گونه‌ای درهم تنیده شده‌اند که می‌توانند ظرفیت دولت پاکستان را برای نقش‌آفرینی فعال در مسائل منطقه‌ای کاهش دهند. در نتیجه، مدیریت هم‌زمان امنیت داخلی و سیاست خارجی به یکی از دشوارترین وظایف راهبردی پاکستان تبدیل شده است.

جنگ ایران و رقابت راهبردی چین و آمریکا

جنگ ایران می‌تواند از چندین طریق بر رقابت ژئواستراتژیک گسترده میان واشنگتن و پکن تأثیر بگذارد. نمایش عزم و اراده آمریکا در به‌کارگیری قدرت نظامی و پایبندی به تعهدات خود، می‌تواند پکن را وادار کند تا احتیاط بیشتری در محاسبات استراتژیک کوتاه‌مدت خود داشته باشد؛ به‌ویژه که در شرایط کنونی، چین از رویارویی غیرضروری با ایالات متحده اجتناب می‌کند. در همین حال، این جنگ فرصت‌های ارزشمندی برای چین فراهم می‌کند تا قابلیت‌های نظامی و شیوه‌های عملیاتی ایالات متحده را مورد ارزیابی قرار دهد. چین بیش از همه از فرسایش توان بازدارندگی نظامی آمریکا در برابر جاه‌طلبی‌های خود در تایوان و دریای چین جنوبی سود می‌برد. بررسی این درگیری به تحلیلگران چینی امکان می‌دهد تا شناخت عمیق‌تری از قابلیت‌های نظامی این کشور داشته باشند. در مجموع، این وضعیت ممکن است بر محاسبات راهبردی چین در مورد درگیری‌های احتمالی آینده، از جمله سناریوهای مربوط به تایوان، اثر بگذارد.

با عنایت به موارد ذکر شده، به‌نظر می‌رسد که در شرایط کنونی، احتمال اقدام نظامی چین علیه تایوان امری دور از ذهن باشد؛ در عین حال، این تحول باور پکن به نقش محوری قدرت نظامی در روابط بین‌الملل را تقویت می‌کند و این کشور را به تقویت توانمندی‌های نظامی خود وامی‌دارد. بنابراین، جنگ ایران تنها یک رویداد منطقه‌ای نیست؛ بلکه آزمونی برای سنجش توان و اراده قدرت‌های بزرگ و بازتعریف معادلات امنیتی در آسیا و فراتر از آن است. در این میان، پاکستان هم ناظر و هم میانجی این رقابت است؛ کشوری که می‌کوشد از تنش‌ها فاصله بگیرد، اما هم‌زمان از پیامدهای آن‌ها در امان نیست.

میانجی‌گری راهبردی پاکستان

موقعیت جغرافیایی باعث شده که پاکستان یکی از ذی‌نفعان اصلی صلح و ثبات در غرب آسیا باشد. این کشور در نقش میانجی از مزیت‌های کم‌نظیری برخوردار است: داشتن مرز مشترک با ایران، روابط نزدیک اقتصادی و امنیتی با کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و داشتن روابط سیاسی مناسب با چین و آمریکا. نقش‌آفرینی پاکستان در" تفاهم‌نامه ژوئن ۲۰۲۶ اسلام‌آباد" نشان داد که این روابط می‌تواند به چارچوبی برای مذاکره تبدیل شود. با این حال، این تفاهم‌نامه نه صلح پایدار را به ارمغان آورد و نه بی‌اعتمادی دیرینه میان ایران و آمریکا را از بین برد؛ بلکه محدودیت‌های پاکستان در ایفای نقش میانجی را آشکار ساخت. واقعیت این است که اسلام‌آباد نمی‌تواند توافقی را بر طرفین تحمیل کند، اما می‌تواند فضای سیاسی لازم برای کاهش خصومت‌ها را فراهم کند تا از این طریق امکان دستیابی به توافق بیشتر شود. امنیت دریایی نیز برای پاکستان بسیار حائز اهمیت است. پیش از شروع درگیری‌ها، تقریباً یک‌پنجم نفت مورد نیاز جهان از تنگه هرمز عبور می‌کرد. برای کشوری همانند پاکستان که واردکننده انرژی است، افزایش ناامنی در اطراف هرمز یا باب‌المندب به معنای افزایش هزینه‌های انرژی، حمل‌ونقل و بیمه است.

اسلام‌آباد می‌کوشد تا از تبدیل رقابت‌های ژئوپلیتیکی منطقه به شکاف‌های فرقه‌ای و از سرریز این رقابت‌ها به داخل کشور جلوگیری کند. هرگونه بی‌ثباتی سیاسی در داخل ایران می‌تواند به سرعت به داخل پاکستان سرایت کند. خلاء نظارتی در مرزها، فعالیت گروه‌های مسلح، قاچاق و جابه‌جایی جمعیت مسیرهای این سرریز هستند و این مسائل را به تهدیداتی امنیتی برای پاکستان تبدیل می‌کنند. از این منظر، میانجی‌گری پاکستان نه‌تنها یک نقش بشردوستانه یا دیپلماتیک، بلکه راهبردی برای حفاظت از امنیت ملی خود است. با این حال، توان میانجی‌گری پاکستان محدود است؛ این کشور می‌تواند فضای سیاسی مناسبی را ایجاد کند، میان دو طرف اعتمادسازی کند و کانال‌های ارتباطی را باز نگه دارد، اما نمی‌تواند به‌جای بازیگران اصلی تصمیم بگیرد. ازاین‌رو، موفقیت این کشور در گرو هم‌سویی اراده قدرت‌های درگیر، انعطاف بازیگران منطقه‌ای و حمایت نهادهای بین‌المللی است. در مجموع، میانجی‌گری پاکستان را باید راهبردی دووجهی دانست: ابزاری برای مدیریت بحران‌های پیرامونی و سپری برای حفاظت خود در برابر این بحران‌ها.

آینده راهبردی پاکستان

موقعیت ژئواستراتژیک پاکستان، این کشور را به بازیگری مهم در حفظ ثبات منطقه‌ای تبدیل کرده است. ثبات در محیط پیرامونی، از جمله ایران، ارتباطی پیچیده با امنیت پاکستان و منطقه دارد؛ از این‌رو، مشارکت فعال پاکستان در حفظ صلح و تسهیل گفت‌وگو میان طرف‌های درگیر، نقشی کلیدی در ارتقای صلح و ثبات در منطقه و جهان دارد. این نقش‌آفرینی، در افق ژئوپلیتیکی منطقه، هم از منظر رقابت میان قدرت‌های جهانی در زمینه حفظ نفوذ خود و هم از حیث نمایش خودمختاری راهبردی پاکستان قابل تأمل است. فضای ژئواستراتژیک این کشور همچنین به بازیگران مطرح جهانی این امکان را می‌دهد تا از ظرفیت پاکستان برای پیشبرد اهداف اقتصادی و راهبردی خود در منطقه استفاده کنند. در چنین چارچوبی، اولویت اصلی اسلام‌آباد بهره‌برداری اقتصادی از بحران‌های منطقه‌ای، از جمله تنش میان ایران و آمریکا، است.

در سال‌های اخیر، جایگاه ژئواستراتژیک پاکستان بیش از پیش در چارچوب اصول ژئواکونومی (بهره‌گیری از زیرساخت‌های اقتصادی

برای پیشبرد نفوذ ژئوپلیتیک و رشد اقتصادی) مورد تحلیل قرار گرفته است. برای اسلام‌آباد تنوع‌بخشی به روابط خارجی و گسترش نفوذ دیپلماتیک در جهت حفظ ارتباط ژئواکونومیک و گسترش شبکه‌های تجاری منطقه‌ای، همچنین تثبیت جایگاه این کشور در جهان اسلام، اهمیت راهبردی دارد. بنابراین، از نگاه پاکستان، ثبات ایران زمینه‌ساز دسترسی به این فرصت‌ها است و در مقابل، هرگونه تشدید درگیری و بحران در ایران می‌تواند مرزهای پاکستان در غرب و شمال غربی این کشور را با ناامنی مواجه سازد و همگرایی اقتصادی مدنظر اسلام‌آباد را تضعیف نماید.

رقابت چین و ایالات متحده آمریکا بر سر پاکستان، با زنجیره‌های تأمین جهانی و امنیت دریایی مرتبط است و هم‌زمان در چارچوب راهبردهای دو کشور در منطقه ایندو-پاسیفیک قابل تحلیل است. چین و آمریکا تمایل دارند این کشور را به محور خود نزدیک کنند تا ضمن حفظ توازن قوا، راهبرد مدنظر خود را با سهولت بیشتری دنبال نمایند. در چنین شرایطی، پاکستان باید بتواند از تبدیل شدن به میدان رویارویی این دو قدرت پرهیز کند و هم‌زمان از مزیت‌های ژئواکونومیک خود بهره گیرد.

نتیجه‌گیری

با توجه به چرخش راهبردی پاکستان از اولویت‌های ژئوپلیتیکی به ژئواکونومی، می‌توان نتیجه گرفت که اهمیت ژئواستراتژیک این کشور بیش از پیش به مشارکت‌های تجاری، سرمایه‌گذاری و روابطی مبتنی بر سیاست‌گذاری‌های کلان و خرد اقتصادی وابسته شده است. در چنین وضعیتی، پاکستان برای حفظ و ارتقای جایگاه خود ناگزیر است در روابط با همسایگان، مدیریتی هوشمندانه را در پیش گیرد؛ تنش‌ها را به حداقل برساند؛ میان ذی‌نفعان منطقه‌ای اجماع سیاسی ایجاد کند؛ و خود را به‌عنوان بازیگری تأثیرگذار در بازتعریف قواعد منطقه‌ای مطرح سازد.

با این حال، تداوم این جایگاه به توانایی پاکستان در برقراری تعادلی پایدار میان الزامات امنیتی، مقتضیات توسعه اقتصادی و فشارهای ناشی از رقابت قدرت‌های بزرگ بستگی دارد؛ تعادلی که بدون آن، موقعیت ژئواستراتژیک این کشور را از فرصت به تهدید تبدیل می‌کند. آینده نقش پاکستان نیز نه‌تنها به تصمیم‌های نخبگان سیاسی آن، بلکه به تحولات ساختاری در آسیا، خاورمیانه و نظام بین‌الملل وابسته است.

اگر اسلام‌آباد بتواند میانجی‌گری، امنیت مرزی، اصلاحات اقتصادی و تنوع‌بخشی به روابط خارجی را در چارچوب یک راهبرد واحد سازمان دهد، امکان تثبیت جایگاه این کشور به‌عنوان بازیگری مؤثر در منطقه افزایش می‌یابد. در غیر این صورت، همین موقعیت ژئواستراتژیک می‌تواند به عرصه تهدید و رقابت‌های فرساینده تبدیل شود.



دکتر مریم وریج کاظمی

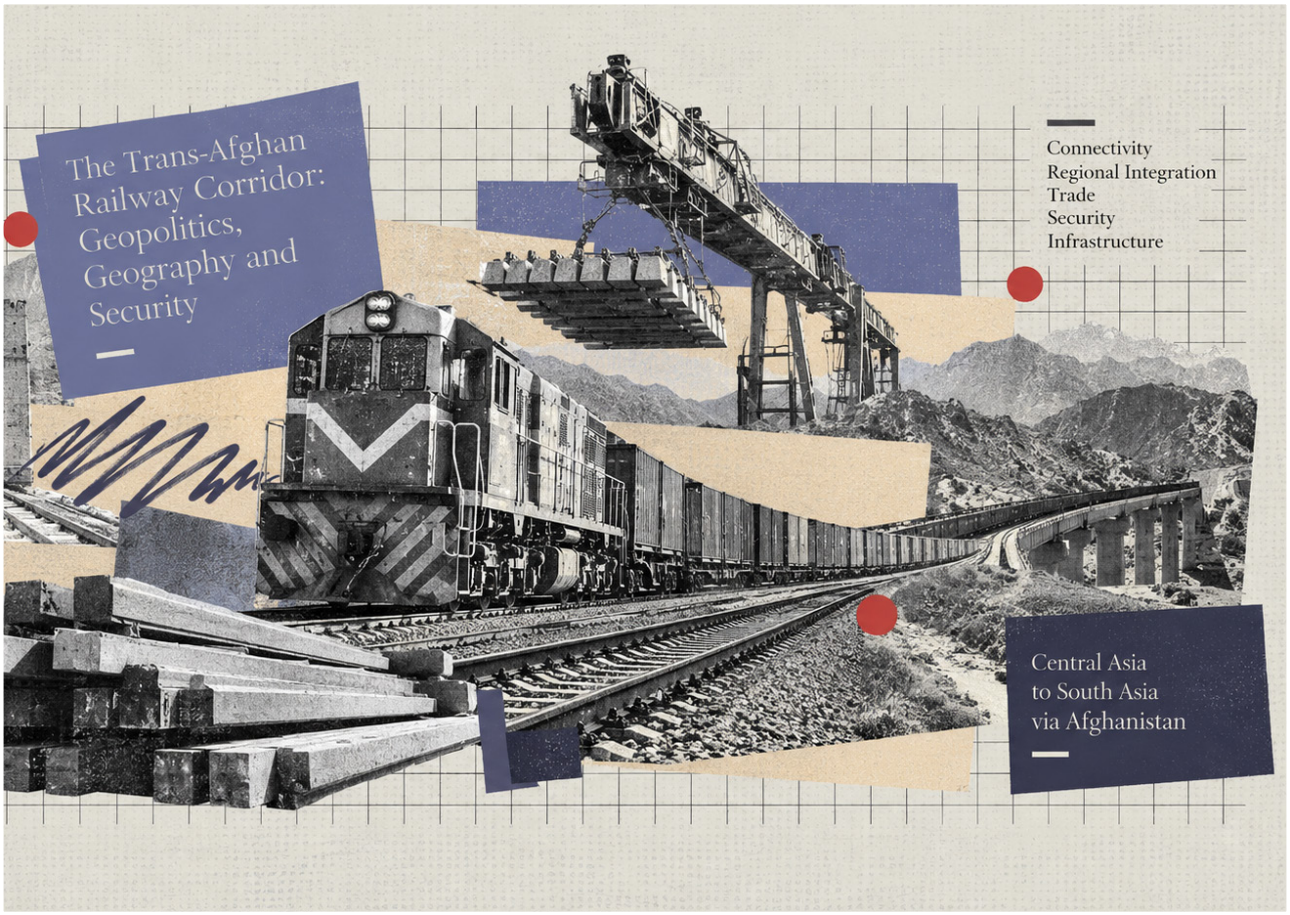
دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات تهران؛ پژوهشگر حوزه‌های ژئوپلیتیک، ژئواکونومیک و بنیادگرایی اسلامی با تمرکز ویژه بر مسائل پاکستان، و نویسنده چندین کتاب و مقاله تخصصی در این حوزه‌ها.



تجارت

کریدور ریلی ترانس‌افغان: پروژه‌ای در کشاکش ژئوپلیتیک، جغرافیا و امنیت

نوشته ماشاءالله شاکری



مقدمه

کریدور ریلی ترانس‌افغان یکی از بلندپروازانه‌ترین پروژه‌های زیربنایی منطقه است که با هدف اتصال آسیای مرکزی به آب‌های آزاد از طریق خاک افغانستان طراحی شده است. این طرح که نخستین‌بار در سال ۲۰۱۸ از سوی دولت ازبکستان مطرح شد، قرار است ازبکستان، افغانستان و پاکستان را از طریق یک خط‌آهن واحد به هم متصل نماید و مسیر ترانزیتی جدیدی میان آسیای مرکزی و آسیای جنوبی ایجاد کند. از این رو، نام دیگر این پروژه نیز "کریدور پاکستان-افغانستان-ازبکستان" است. در ژوئیه ۲۰۲۴، سه کشور توافق‌نامه مشترکی را برای آغاز مطالعات امکان‌سنجی آن امضا کردند و در فوریه ۲۰۲۶، رئیس‌جمهور ازبکستان فرمان تأیید این توافق‌نامه را صادر کرد؛ اقدامی که نشان‌دهنده ورود پروژه به مرحله‌ای تازه است. با این حال، پرسش اساسی این است که آیا این پروژه می‌تواند و به یک خط ریلی عملیاتی تبدیل شود؟ نوشتار حاضر با بررسی ابعاد فنی، جغرافیایی، امنیتی و اقتصادی این طرح، به تحلیل موانع ساختاری آن می‌پردازد و می‌کوشد تصویری واقع‌بینانه از چشم‌انداز اجرایی آن ارائه دهد.

پیشینه تاریخی و دیپلماتیک پروژه

ایده اتصال ریلی آسیای مرکزی به جنوب، در دوران پس از فروپاشی شوروی و در واکنش به انزوای جغرافیایی آسیای مرکزی شکل گرفت، اما ازبکستان در سال ۲۰۱۸ آن را به‌عنوان یک طرح راهبردی مطرح کرد. در آن زمان، هزینه اولیه پروژه حدود ۵ میلیارد دلار برآورد شد و مسیر پیشنهادی از تاشکند آغاز و پس از عبور از ترمذ، مزار شریف، کابل و گذرگاه تورخم، به شبکه ریلی پاکستان متصل می‌شد. در سال‌های بعد، با تغییر شرایط سیاسی در افغانستان و روی کار آمدن طالبان در اوت ۲۰۲۱، این پروژه در چارچوبی جدید بازتعریف شد و به‌عنوان ابزاری برای تعامل منطقه‌ای با کابل مورد توجه قرار گرفت. در بازنگری انجام شده در سال ۲۰۲۳، گذرگاه تورخم از مسیر حذف و"گذرگاه خرلاچی" در ولایت پکتیا جایگزین آن شد؛ تغییری که کارشناسان آن را ناشی از ملاحظات امنیتی و نیز فشار پاکستان برای

کنترل بهتر این مسیر ترانزیتی می‌دانند. در ژوئیه ۲۰۲۴، توافق‌نامه سه‌جانبه‌ای میان ازبکستان، افغانستان و پاکستان امضا شد و در فوریه ۲۰۲۶، رئیس‌جمهور ازبکستان آن را در چارچوب مقررات داخلی این کشور تأیید کرد. با این حال، بر اساس گزارش نهادهای بین‌المللی همچون کمیسیون اقتصادی- اجتماعی آسیا و اقیانوسیه سازمان ملل، فاصله میان امضای توافق‌نامه و تحقق عملی پروژه بسیار زیاد است.

تصویر کنونی کریدور

بر اساس طرح نهایی، مسیر این خط‌آهن از تاشکند آغاز و به شهر ترمذ در جنوب ازبکستان می‌رسد، سپس از شهرهای نایب‌آباد، مزار شریف، لوگر و کابل در افغانستان عبور می‌کند و در نهایت به گذرگاه مرزی خرلاچی در پاکستان می‌رسد. طول این مسیر حدود ۶۵۰ کیلومتر برآورد شده است. نکته قابل توجه اینکه گذرگاه خرلاچی در سمت افغانستان در ولسوالی دندپتان ولایت پکتیا و در سمت پاکستان در ناحیه کروم و نزدیکی شهر پاراچنار واقع شده است. برآورد هزینه پروژه در طول سال‌های گذشته نوسان قابل‌توجهی داشته است؛ در برآورد اولیه در سال ۲۰۱۸، هزینه طرح در حدود ۵ میلیارد دلار تخمین زده می‌شد، اما در گزارش‌های اخیر رقم ۶.۹ میلیارد دلار به‌عنوان هزینه برآورد شده، ذکر شده است. در ژوئیه ۲۰۲۶، معاون وزیر حمل‌ونقل ازبکستان اعلام کرد که هزینه ساخت پروژه ممکن است از مرز ۷ میلیارد دلار فراتر رود و مطالعات فنی و اقتصادی پروژه تا پایان سال میلادی ۲۰۲۶ نهایی خواهد شد. این نوسانات گسترده، خود نشانه‌ای از عدم قطعیت عمیق در برآوردهای فنی و مالی پروژه است. در صورت اتمام، پیش‌بینی می‌شود ظرفیت اولیه انتقال بار از این خط‌آهن حدود ۳ میلیون تن بار در سال باشد که در بلندمدت به ۱۵ تا ۲۰ میلیون تن افزایش یابد. همچنین گفته می‌شود زمان انتقال کالا میان پاکستان و ازبکستان از حدود ۳۵ روز می‌تواند تا ۵ روز کاهش یابد؛ ادعایی که با واقعیت‌های میدانی فاصله چشمگیری دارد.

از منظر توسعه زیرساخت‌های ریلی، افغانستان در زمره کم‌توسعه‌یافته‌ترین کشورهای جهان است. شبکه ریلی این کشور محدود، پراکنده و عمدتاً شامل خطوط ریلی مرزی است؛ ازجمله مسیر ۷۵ کیلومتری حیرتان–مزار شریف با عرض ریل ۱۵۲۰ میلی‌متر که به شبکه راه‌آهن ازبکستان متصل است، خط‌آهن آقینه-اندخوی و راه‌آهن خواف-هرات است که با عرض ریل ۱۴۳۵ میلی‌متر در حال ساخت است و ظرفیت سالانه آن بسیار محدود می‌باشد. در آوریل ۲۰۲۶، فاز پنجم بازسازی مسیر حیرتان-مزارشریف تکمیل و به بهره‌برداری رسید، اما این خط در عمل کارایی ترانزیتی پایینی دارد و نمی‌تواند به‌عنوان شریان اصلی حمل‌ونقل این کشور عمل کند. بر اساس تحلیل صورت گرفته توسط مؤسسه مطالعات جهانی و بین‌المللی روسیه در مارس ۲۰۲۶، افغانستان تا آن زمان حتی یک کیلومتر خط ریلی جدید را به مرحله بهره‌برداری نرسانده بود، در حالی که بیش از پانزده توافق‌نامه بین‌المللی در این زمینه امضا کرده است. مجموع هزینه پروژه‌های در حال اجرا در آن زمان، کمتر از ۱۰۰ میلیون دلار بود که این رقم کمتر از یک درصد از برآورد مالی طرح‌های اعلام‌شده به‌شمار می‌آمد . این شکاف عظیم میان اعلامیه‌ها و اجرا، عمق بحران زیرساختی در افغانستان را نشان می‌دهد. در مقابل، ایران مسیر عملیاتی‌تری را در غرب افغانستان پیش برده است. خط‌آهن خواف–هرات که شامل چهار قطعه است، افغانستان را به شبکه ریلی ایران و از آنجا به بندرعباس و چابهار متصل می‌کند. فاز نهایی این پروژه با هزینه‌ای بالغ بر ۵۴.۶ میلیون دلار در حال اجراست و به‌عنوان اولین خط‌آهن با عرض استاندارد ۱۴۳۵ میلی‌متر در افغانستان شناخته می‌شود.

چالش‌ها و موانع ساختاری

یکی از جدی‌ترین چالش‌های پیش روی این پروژه، شرایط جغرافیایی و اقلیمی مسیر پیشنهادی است. این خط‌آهن باید از ارتفاعات هندوکش عبور کند؛ منطقه‌ای کوهستانی با توپوگرافی پیچیده و شرایط اقلیمی سخت. تجربه پروژه‌های مشابه در افغانستان نشان می‌دهد که ساخت زیرساخت ریلی در این کشور با دشواری‌های فوق‌العاده‌ای همراه است. زمستان‌های سخت افغانستان می‌تواند استفاده از این خط را تا چندین ماه متوقف کند، مگر اینکه با اجرای طرح‌های مهندسی کلان، ازجمله حفر تونل در ارتفاعات، مسیر باز نگه داشته شود که با توجه به شرایط اقتصادی حاکم بر افغانستان، به‌سختی محقق می‌گردد.

از سوی دیگر، عدم تطابق عرض خطوط ریلی افغانستان با کشورهای همسایه نیز یک مانع فنی مهم است. عرض خط‌آهن ترانس‌افغان ۱۵۲۰ میلی‌متر (مطابق با استاندارد اعمال شده توسط روسیه و کشورهای مستقل مشترک‌المنافع) در نظر گرفته شده است؛ این در حالی است که شبکه ریلی ایران و ترکیه از عرض استاندارد ۱۴۳۵

میلی‌متر استفاده می‌کنند و خط‌آهن خواف–هرات که ایران در غرب افغانستان در حال ساخت است، نیز بر همین اساس بنا شده است. در صورت اتصال شبکه‌های ریلی افغانستان به کشورهای دیگر و حتی به خط‌آهن خواف-هرات، این تفاوت در عرض خطوط ریلی نیازمند ایستگاه‌های تعویض بوژی یا خطوط چندگانه خواهد بود که هزینه و زمان ترانزیت را افزایش می‌دهد. نکته مهم‌تر اینکه عرض خطوط ریلی پاکستان ۱۶۷۶ میلی‌متر است که با عرض ریل روسی ۱۵۲۰ میلی‌متر و استاندارد ۱۴۳۵ میلی‌متر متفاوت است. این بدان معناست که حتی اگر خط ترانس‌افغان مطابق با عرض ریل روسی ساخته شود، در مرز پاکستان عرض ریل تغییر می‌یابد و به تأسیسات انتقال بار نیاز خواهد بود. پژوهش‌های انجام شده توسط مراکز تحقیقاتی پاکستان نشان می‌دهد که این کشور به‌دلیل هزینه‌های بسیار بالای تبدیل شبکه موجود، عملاً نمی‌تواند عرض ریل خود را تغییر دهد و هرگونه اتصال خطوط ریلی این کشور به همسایگان، ناسازگاری عرض ریل را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد.

یکی دیگر از موانع جدی، نبود بنادر خشک و پایانه‌های لجستیکی کافی در مسیر این کریدور است. بر اساس گزارش کمیسیون اقتصادی-اجتماعی آسیا و اقیانوسیه سازمان ملل، شبکه پایانه‌های کریدور اوراسیا به‌طور کامل عملیاتی نشده و توسعه آن‌ها در دستور کار قرار دارد. این گزارش به‌طور صریح تأکید می‌کند که توسعه چنین پایانه‌های لجستیکی در افغانستان، قرقیزستان، تاجیکستان، ترکمنستان و ازبکستان ضروری است. فقدان این زیرساخت‌ها به معنای آن است که حتی اگر خطوط ریلی ساخته شوند، فقدان بنادر خشک مجهز موجب می‌شود که جریان حمل‌ونقل کالا به کندی انجام شود. در پاکستان و در مسیر مستقیم ترانس‌افغان که به خرلاچی در غرب می‌رسد، شواهدی دال بر وجود بنادر خشک در دست نیست. ایجاد بنادر خشک در مسیر خرلاچی–کراچی نیازمند سرمایه‌گذاری قابل توجه و زمان است که در برآوردهای فعلی پروژه لحاظ نشده است.

ظرفیت محدود بنادر پاکستان نیز یکی از جدی‌ترین موانع عملیاتی پیش روی ترانس‌افغان است. کارشناسان اقتصادی با استناد به آمارهای موجود تأکید می‌کنند که مجموع حجم تخلیه و بارگیری در بنادر کراچی، بندر قاسم و گوادر حتی به ۱۰۰ میلیون تن در سال نمی‌رسد و این مقدار برای جمعیت ۲۵۰ میلیونی خود پاکستان نیز کافی نیست. ظرفیت بندر کراچی به‌عنوان بزرگ‌ترین بندر پاکستان، تنها متناسب با نیازهای داخلی این کشور است و ظرفیت مازادی برای پذیرش بار ترانزیتی از کشورهای آسیای مرکزی ندارد. وضعیت در بندر گوادر نیز امیدوارکننده نیست. عمق کانال دسترسی این بندر به‌دلیل لایروبی ناکافی کمتر از ۱۲.۵ متر است، در حالی که عمق طراحی شده آن ۱۴ متر بوده است. این بدان معناست که کشتی‌های استاندارد جهانی با آبخور ۱۳ تا ۱۴ متر نمی‌توانند در گوادر پهلو بگیرند. علاوه بر این، بندر گوادر هنوز به تجهیزات پیشرفته بندری نظیر جرثقیل دروازه‌ای، لیفتراک کانتینری و جرثقیل انتقال کانتینر مجهز نشده است. با عنایت به موارد ذکر شده، بنادر پاکستان این قابلیت را ندارند که به کانون مبادلات منطقه‌ای تبدیل شوند. حتی در شرایط عادی، زمان انتظار کشتی‌ها در کراچی حدود ۵.۵ روز است که نسبت به استانداردهای بین‌المللی بسیار زیاد است. زمان ترخیص کالا تا ۶ روز و حتی بیشتر هم می‌رسد، در حالی که استاندارد بین‌المللی برای این کار ۴۸ ساعت است. هزینه توقف خارج از عرف برای هر کانتینر در پاکستان از ۸۵ تا ۲۹۰ دلار در روز متغیر است. این ارقام نشان می‌دهد که حتی اگر راه‌آهن ترانس‌افغان ساخته شود، ممکن است وضعیت نامناسب بنادر پاکستان (به‌عنوان عامل بازدارنده)، مزیت رقابتی مورد ادعا را بی‌اثر کنند.

تأمین مالی پروژه نیز یکی از گره‌های کور این طرح است. قرار است که ازبکستان و پاکستان (دو کشوری که خود با محدودیت‌های مالی جدی مواجه هستند) بار اصلی تأمین مالی را بر دوش بکشند. روسیه هرچند علاقه خود را به مشارکت در این طرح نشان داده و در سال ۲۰۲۵ توافقاتی برای همکاری فنی با ازبکستان امضا کرده، اما تاکنون از مشارکت مالی مستقیم خودداری نموده است. در ژوئن ۲۰۲۶، معاون وزیر حمل‌ونقل ازبکستان از مذاکرات صورت‌گرفته با سرمایه‌گذارانی از امارات متحده عربی و قطر خبر داد و اظهار داشت که بانک توسعه اوراسیا برای تأمین مالی پروژه اعلام آمادگی کرده است. با این حال، این تعهدات هنوز به قراردادهای مالی الزام‌آور تبدیل نشده‌اند. انزوای دیپلماتیک طالبان نیز دسترسی به نهادهای مالی بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول را محدود نموده است. سیاست‌های این گروه در زمینه شیوه حکمرانی، موجب شده که کشورهای غربی نه‌تنها حاضر به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های زیربنایی افغانستان نباشند، بلکه حتی کمک‌های بشردوستانه به این کشور را نیز محدود نمایند. مجموعه تحلیل‌های انجام شده حکایت از آن دارد

که شکاف میان توافق‌نامه‌ها و عملیات اجرایی در نتیجه عواملی همچون عدم شناسایی حکومت طالبان توسط جامعه بین‌المللی، تحریم‌های اعمال شده، عدم دسترسی به تأمین مالی نهادی، ناسازگاری عرض خطوط ریلی و تیرگی روابط افغانستان و پاکستان، همگی به‌عنوان موانع سخت‌افزاری و نرم‌افزاری طرح مزبور شناخته می‌شوند.

اگرچه تحلیل‌های امنیتی چندانی درباره راه‌آهن ترانس‌افغان صورت نگرفته، اما فقدان امنیت در افغانستان را می‌توان مهم‌ترین مانع پیش روی این پروژه دانست. این کشور پس از بازگشت طالبان به قدرت در اوت ۲۰۲۱، همچنان با ناامنی گسترده، حضور گروه‌های مسلح مخالف و بی‌ثباتی سیاسی دست‌وپنجه نرم می‌کند. نکته قابل تأمل اینکه بنا بر گزارش‌های منتشر شده، کریدور جاده‌ای پاکستان-آسیای مرکزی از طریق افغانستان، به‌دلیل تنش‌های سیاسی و ناامنی، عملاً تعطیل شده است. در اردیبهشت ماه سال جاری، یک محموله ترانزیتی از قرقیزستان با دور زدن افغانستان از مسیر چین به پاکستان رسید. مقامات پاکستانی این رویداد را نشانه‌ای از دور زدن عملی مسیر افغانستان و جست‌وجوی مسیرهای جایگزین توصیف کردند. این تحول نشان می‌دهد که حتی مسیرهای زمینی ساده و کم‌هزینه نیز به دلیل تنش‌های سیاسی و امنیتی با اختلال مواجه شده‌اند. ساخت یک خط‌آهن که نیازمند حضور طولانی‌مدت نیروهای مهندسی و تجهیزات سنگین در خاک افغانستان است، بدون تضمین امنیت پایدار، عملاً غیرممکن به نظر می‌رسد.

چشم‌انداز آینده

یکی از اهداف اعلام‌شده برای خط‌آهن ترانس‌افغان، دور زدن ایران و ایجاد مسیر جایگزین برای ترانزیت کالا بین کشورهای آسیای مرکزی و جنوب آسیا است. اما واقعیت‌های میدانی نشان می‌دهد که ایران در عمل گام‌های عملی بهتری در این زمینه برداشته است. خط‌آهن خواف-هرات که بخش عمده آن عملیاتی شده، افغانستان را به شبکه ریلی ایران و از آنجا به بنادر جنوبی کشور متصل می‌کند. گزارش‌ها حاکی از آن است که این خط‌آهن می‌تواند هزینه حمل یک تن کالا از بندرعباس به هرات توسط راه‌آهن را تا یک‌سوم (در مقایسه با حمل جاده‌ای) کاهش دهد. از منظر ژئوپلیتیک، راه‌آهن ترانس‌افغان در رقابت با کریدور ایران قرار دارد. اگر این پروژه ساخته شود، می‌تواند بخشی از بار ترانزیتی آسیای مرکزی به جنوب آسیا را از داخل ایران منحرف کند. اما در شرایط کنونی که ایران زیرساخت‌های عملیاتی خود را پیش برده و خط‌آهن ترانس‌افغان در مرحله مطالعه امکان‌سنجی متوقف مانده، به نظر می‌رسد تهران در این رقابت موقعیت بهتری داشته باشد. علاوه بر این، ایران مسیر هرات-مزار شریف به طول حدود ۶۵۰ کیلومتر را نیز بررسی کرده و وارد مرحله یکپارچه‌سازی طرح‌ها شده است که در صورت اجرا، عملاً با بخشی از مسیر ترانس‌افغان هم‌راستا و موازی خواهد بود و می‌تواند موجب تشدید رقابت کریدوری در منطقه گردد.

با این حال، نمی‌توان احتمال تکمیل ترانس‌افغان را به‌کلی نادیده گرفت. در صورت تغییر در معادلات ژئوپلیتیک منطقه، نظیر عادی‌سازی روابط طالبان با جامعه بین‌المللی، کاهش تنش‌های پاکستان و افغانستان، یا ورود سرمایه‌گذاران بزرگ منطقه‌ای مانند چین و روسیه، این پروژه می‌تواند به مرحله عملیاتی برسد. ازبکستان به‌عنوان محرک اصلی طرح، همچنان به دنبال تنوع‌بخشی به مسیرهای صادراتی خود است و پاکستان نیز به‌دنبال دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی بدون عبور از خاک ایران است. در چنین سناریویی، ترانس‌افغان می‌تواند به یک کریدور مکمل، نه جایگزین، برای مسیرهای موجود تبدیل شود.

نتیجه‌گیری

در سطح روایت رسانه‌ای و گفتمان ژئوپلیتیک، کریدور ریلی ترانس‌افغان پروژه‌ای جذاب و راهبردی به نظر می‌رسد: «گشودن قفل جغرافیایی آسیای مرکزی» و «تبدیل افغانستان از حاشیه به مرکز ترانزیت منطقه». امضای توافق‌نامه سه‌جانبه در ژوئیه ۲۰۲۴ و تصویب آن از سوی رئیس‌جمهور ازبکستان در فوریه ۲۰۲۶، نشانه‌هایی از وجود اراده سیاسی برای پیشبرد این طرح است. با این حال، تحلیل واقع‌بینانه موانع نشان می‌دهد که فاصله میان «توافق‌نامه» و «تحقق عینی پروژه» بسیار زیاد است. بررسی جغرافیای مسیر و محاسبه فاصله مبدأ تا مقصد، این پروژه را در نگاه اول جذاب نشان می‌دهد و بر همین پایه، محاسبه مدت سیر قطار در این مسیر، جذابیت این کریدور را مضاعف می‌کند؛ اما طراحی یک مسیر ترانزیتی که مستلزم گذر از چند کشور و مرزهای متعدد است، صرفاً با نگاه به نقشه و محاسبات ساده ریاضی امکان‌پذیر نیست. موانع جغرافیایی از عبور از هندوکش تا ناسازگاری عرض ریل، فقدان زیرساخت‌های مناسب در افغانستان، ناامنی

گسترده در افغانستان، انزوای مالی و دیپلماتیک کابل، ظرفیت محدود بنادر پاکستان، فقدان بنادر خشک و پایانه‌های لجستیکی در مسیر، تفاوت عرض ریل در مرز پاکستان و دیگر کشورها، و رقابت با کریدور عملیاتی ایران، مجموعه‌ای از چالش‌های به‌هم‌پیوسته را شکل می‌دهند که اجرای این پروژه را در آینده‌ای قابل پیش‌بینی دشوار می‌سازد.

در شرایط کنونی، به‌نظر می‌رسد که راه‌آهن ترانس‌افغان بیش از آنکه یک پروژه زیربنایی قابل اجرا باشد، یک ابزار دیپلماتیک برای ازبکستان جهت افزایش وزن ژئوپلیتیک خود، برای پاکستان جهت مدیریت روابط با کابل، و برای طالبان جهت نمایش مشروعیت بین‌المللی است. تا زمانی که امنیت در افغانستان به‌طور بنیادین تغییر نکند، ساختار مالی پروژه مشخص نشود، و زیرساخت‌های مناسب در افغانستان و پاکستان ایجاد نشوند، این طرح در بهترین حالت در حد یک «کریدور اعلامی» باقی خواهد ماند، نه یک مسیر ریلی عملیاتی. در انتها بایستی گفت که در شرایط کنونی، کریدور ریلی ترانس‌افغان، پروژه‌ای در کشاکش ژئوپلیتیک، جغرافیا و امنیت می‌باشد.



ماشالله شاکری

دیپلمات با سابقه و سفیر اسبق جمهوری اسلامی ایران در اسلام‌آباد پاکستان.
سرپرست سابق سفارت ایران در توکیو و سارایوو. مشاور دیپلماسی اقتصادی و معاونت آسیا و اقیانوسیه. ایشان پیش‌تر مدیرکل حوزه هیأت عامل و تحقیقات سازمان بنادر و دریانوردی بوده و تجربه طولانی در حوزه‌های ترانزیت، اقتصاد دریایی و همکاری‌های منطقه‌ای دارد. او فارغ‌التحصیل مهندسی مکانیک از دانشگاه روورکی هند و مسلط به زبان‌های انگلیسی، اردو و هندی می‌باشد.

واقع‌گرایی کریدوری:
جایگاه پاکستان در کریدورهای زمینی ایران

نوشته ویدا یاقوتی



مقدمه

توقف عملی ترافیک تجاری در تنگه هرمز پس از جنگ ۹ اسفند ۱۴۰۴ و ناپایداری آتش‌بس‌های بعدی که تا میانه تیر ۱۴۰۵ به اوج تازه‌ای از حملات انجامید، پرسش از ارزش مسیرهای زمینی را از بحث نظری به مسئله‌ای عملیاتی بدل کرده است. گفتمان رایج این مسیرها را با معیار جایگزینی دریا می‌سنجد. نوشتار حاضر استدلال می‌کند که چنین معیاری ناکافی و گمراه‌کننده است و ارزش هر مسیر باید در سه لایه جداگانه ارزیابی شود: نخست، مقیاس و ترکیب جریان‌ها. دوم، تاب‌آوری در برابر اختلال و سوم حکمرانی مسیرها در قلمرو کشورِ ترانزیتی. از این رو، جایگاه پاکستان در سبد مسیرهای ایران نیز در تلاقی این سه لایه و در چارچوب وابستگی متقابل نامتقارن دو کشور فهم‌پذیر می‌شود. در این چارچوب، اهمیت مسیر پاکستان را با توان جایگزینی کامل مسیرهای دریایی نمی‌سنجیم، بلکه با ظرفیت آن برای حفظ بخشی از جریان‌های ضروری تجارت در دوره‌های اختلال مورد ارزیابی قرار خواهد گرفت.

برتری مسیرهای تجاری از حیث مقیاس و ترکیب جریان‌ها

در لایه ظرفیت محور، برتری دریا یک برتری ساختاری است. یک قطار باری در کریدور قزاقستان- ترکمنستان- ایران حداکثر ۵۰ کانتینر حمل می‌کند در حالی‌که یک کشتی ۲۰ هزار کانتینر را در یک سفر جابه‌جا می‌کند. در مقابل، زمان رسیدن بار به چین در این مسیر ریلی کمتر از دو هفته گزارش شده است. بنابراین، مسیر زمینی، در مقیاس بازنده است اما در بحث زمان یک رقیب جدی است و این ترکیب آن را برای کالاهایی با ارزش بالا و زمان‌حساس جذاب می‌کند. با این حال، مقایسه ظرفیت یک سفر قطار با یک سفر دریایی برای سنجش نهایی کارایی کریدور کافی نیست و ارزیابی دقیق‌تر باید ظرفیت سالانه شبکه، دفعات حرکت، هزینه حمل هر واحد بار و قابلیت افزایش ظرفیت در دوره بحران را نیز در بر گیرد. مزیت مسیر زمینی در این چارچوب از توان آن برای حفظ جریان‌های حساس در دوره اختلال ناشی می‌شود و با ظرفیت اسمی یک وسیله حمل‌ونقل تعیین نمی‌شود.

از سوی دیگر، ترکیب تجارت ایران نیز این نتیجه را تقویت می‌کند. چین ۸۰ تا ۹۰ درصد نفت خام صادراتی ایران را می‌خرد. در این مقیاس، انتقال جریان انرژی، به ماهیت خود، دریایی است و کاندید انتقال به زمین نیست. به این ترتیب، مسیرهای زمینی در بخشی از تجارت غیرنفتی اهمیت می‌یابند که جنگ بیشترین آسیب را به آن زده است. در سال ۲۰۲۴ کل تجارت از حدود ۱۲۵ میلیارد دلار به نزدیک ۷۶ میلیارد دلار در سال ۲۰۲۶ رسیده است البته

مبادلات غیررسمی خزر و پاکستان در این آمار نیست. کریدور شمال- جنوب با ۷۲۰۰ کیلومتر طول و پیشرفت حدود ۷۵ درصدی، ۳۰ درصد ارزان‌تر و ۴۰ درصد کوتاه‌تر از مسیرهای سنتی خواهد بود اما این مزیت به تکمیل اتصال ریلی رشت-آستارا مشروط است. در نتیجه، سنجش جایگاه هر مسیر در سبد ترانزیتی ایران باید بر نقش آن در ترکیب کلی شبکه استوار باشد نه بر مقایسه منفرد یک ظرفیت خاص.

مسیرهای جایگزین: ارزش گزینه‌ای و همبستگی ریسک‌ها

مقیاس مسیرهای زمینی اگرچه محدود است اما در شرایط بحرانی ارزش آن‌ها را باید در جای دیگری جست. در بحث ارزش گزینه‌هایی مسیر جایگزین را می‌توان به عنوان گزینه‌های در دسترس در شرایط خاص نیز تعریف کرد. به این معنا که در شرایط عادی این مسیرها قابلیت بهره‌برداری زیادی ندارند و ارزش آن‌ها در فاصله میان وضعیت عادی و وضعیت بحرانی بر اساس میزان هزینه تأمین پدیدار می‌شود. بر این اساس، معیار درست، توان تأمین حداقلی جریان‌های ضروری به عنوان جایگزین در بدترین سناریوهاست و تکیه بر نرخ بهره‌برداری برای کریدورهای جایگزین معیار مناسبی برای اندازه‌گیری ظرفیت این مسیرها نیست. برای تبدیل این مفهوم به شاخصی عملیاتی، می‌توان ظرفیت عبور در دوره بحران، زمان ترانزیت، هزینه بیمه، امکان افزایش حجم ناوگان، ثبات مرزی و دسترسی به سازوکارهای پرداخت را به‌عنوان متغیرهای اصلی در نظر گرفت. در این صورت، مسیری که در شرایط عادی سهم محدودی از تجارت دارد، ممکن است در زمان اختلال ارزش راهبردی بیشتری پیدا کند.

در کنار ظرفیت، منشأ ریسک نیز اهمیت دارد. تنوع‌بخشی زمانی کارآمد است که مسیرهای مختلف در برابر یک نوع خطر آسیب‌پذیر نباشند. اگر چند مسیر از نظر جغرافیایی متفاوت باشند، اما همگی در برابر تحریم مالی، اختلال بیمه‌ای یا محدودیت پرداخت آسیب‌پذیری مشابهی داشته باشند، افزایش تعداد آن‌ها الزاماً تاب‌آوری شبکه را بالا نمی‌برد. برای مثال، بنادر خزر ظرفیت محدودی دارند و شناورهای کوچک‌تری را می‌پذیرند. مسیر پاکستان نیز با نوع دیگری از محدودیت روبه‌روست و استمرار آن به معافیت‌های موقت بانکی و تصمیم‌های نظارتی وابسته است. در همین دوره، تعلیق کامل مبادلات تجاری و مالی امارات با ایران از ۲۸ مرداد ۱۴۰۵، در حالی رخ داد که امارات در سال ۲۰۲۴ دومین شریک بزرگ تجاری ایران با حدود ۲۸ میلیارد دلار مبادله بود. این تحول نشان می‌دهد بخشی از آسیب‌پذیری تجارت ایران از سطح یک اختلال مقطعی فراتر رفته و به تغییر در ساختار دسترسی به مسیرهای تجاری رسیده است.

بنابراین، ریسک مسیرها باید بر اساس منشأ آن‌ها تفکیک شود. بخشی از ریسک‌ها امنیتی‌اند، بخشی از نظام مالی و تحریم ناشی می‌شوند و بخشی دیگر به محدودیت زیرساخت، ظرفیت مرزی و حکمرانی مربوط‌اند. هرچه منشأ ریسک مسیرها متنوع‌تر باشد، کارکرد سبد کریدوری ایران در برابر بحران پایدارتر خواهد بود.

حکمرانی مسیر و هزینه امنیت

مسیر پاکستان از شش کریدور جاده‌ای میان بنادر کراچی، قاسم و گوادر و گذرگاه‌های گبد و تفتان تشکیل شده است. هم‌زمان، دو کشور در مرداد ۱۴۰۴ دوازده سند همکاری امضا کردند و هدف افزایش تجارت دوجانبه به ۱۰ میلیارد دلار تا سال ۲۰۲۸ را در دستور کار قرار دادند. این مجموعه نشان می‌دهد زیرساخت سیاسی گسترش روابط تجاری وجود دارد با این حال، عملکرد واقعی مسیر به شرایط امنیتی و اداری بلوچستان وابسته است. بخش مهمی از مسیر در منطقه‌ای قرار دارد که از نظر اقتصادی و امنیتی با مشکلات عمیق روبه‌روست. آتش‌زدن پنج تانکر در محور N-۴۰، حمله به ۲۸ کامیون طی دو هفته، تشکیل نیروی ویژه با هزینه حدود ۲۵ میلیارد روپیه از محل بودجه توسعه‌ای و برقراری اسکورت موقت برای ناوگان، نشان می‌دهد امکان عبور کالا همچنان وجود دارد، اما این عبور با هزینه امنیتی قابل توجه همراه شده است. به این ترتیب، مسئله اصلی زمانی شکل می‌گیرد که وضعیت اضطراری به بخشی دائمی از عملکرد مسیر تبدیل شود. در این صورت، هزینه امنیت از یک هزینه موقت به بخشی از هزینه ساختاری ترانزیت تبدیل خواهد شد.

در سال ۲۰۲۵، حدود ۶۹۹ حمله در پاکستان ثبت شد که نسبت به سال قبل ۳۴ درصد افزایش داشت و ۲۵۴ مورد آن به گروه‌های مسلح بلوچ نسبت داده شد. در چنین شرایطی، امنیت مسیر به حضور نیروهای حفاظتی محدود نمی‌شود. استمرار فعالیت گمرک، قابلیت پیش‌بینی مقررات، ثبات خدمات مرزی، امکان حرکت منظم ناوگان و کاهش توقف‌های اداری نیز بخشی از حکمرانی کریدور

را شکل می‌دهند. ابهام در اطلاعات و داده‌های دقیق مربوط به این وضعیت نیز بر دشواری ارزیابی مسیر افزوده است. روایت‌های متعارض درباره نحوه ترخیص کالا در گبد- ریمدان و نبود آمار منظم درباره حجم بار، هزینه بیمه و سهم اسکورت‌ها، امکان سنجش دقیق ظرفیت واقعی این کریدور را محدود می‌کند. بنابراین، مسئله پاکستان به باز یا بسته بودن جاده خلاصه نمی‌شود آنچه اهمیت دارد، میزان قابلیت پیش‌بینی مسیر در یک بازه زمانی طولانی است.

وابستگی متقابل نامتقارن و ظرفیت چانه‌زنی

ارزیابی مسیر پاکستان بدون بررسی منافع اسلام‌آباد کامل نخواهد بود. در واقع، پاکستان از این مسیر به سوخت و کالای مصرفی ارزان، بازار ایران و سازوکارهای پرداخت ارزی دسترسی پیدا می‌کند. افزون بر این، اسلام‌آباد از سال‌ها پیش در پی تقویت جایگاه خود به‌عنوان حلقه اتصال خاورمیانه و آسیای مرکزی بوده است. تسهیل قواعد صادرات و ترانزیت ایران- آسیای مرکزی نیز در همین چارچوب قابل فهم است. این وضعیت برای ایران نیز نوعی ظرفیت چانه‌زنی ایجاد می‌کند. مسیر ایران یکی از گزینه‌های پاکستان برای دسترسی به بازارهای آسیای مرکزی است و هرچه مسیرهای رقیب با اختلال بیشتری روبه‌رو شوند، اهمیت آن افزایش می‌یابد. به همین دلیل، ارزش این کریدور ثابت نیست و با تحولات محیط پیرامونی تغییر می‌کند. افزایش تنش در افغانستان می‌تواند جذابیت مسیر ایران را برای پاکستان بیشتر کند، در حالی که بهبود شرایط افغانستان یا توسعه گزینه‌های جایگزین از طریق چین، بخشی از این مزیت را کاهش خواهد داد. با وجود این پیوند دوسویه، وابستگی دو طرف متقارن نیست. بخشی از سازوکارهایی که تداوم مسیر را ممکن کرده‌اند، به تصمیم‌های نظارتی و بانکی پاکستان وابسته‌اند و ماهیتی موقت و بازگشت‌پذیر دارند. همچنین، حاشیه امن این مسیر در برابر فشار تحریم ثانویه، تا حد زیادی به موقعیت سیاسی اسلام‌آباد و ظرفیت آن برای حفظ نقش میانجی وابسته است و ایران بر این متغیرها کنترل مستقیمی ندارد. از سوی دیگر، فشار تحریمی نیز می‌تواند از مسیرهای گوناگون بر عملکرد کریدور اثر بگذارد: از محدودیت در پرداخت و بیمه گرفته تا کاهش تمایل شرکت‌ها برای مشارکت در تجارت با ایران. بنابراین، حتی در صورت حفظ امنیت فیزیکی جاده، اختلال در سازوکار مالی می‌تواند کارایی مسیر را کاهش دهد. این مسئله یکی از مهم‌ترین وجوه وابستگی نامتقارن دو کشور در حوزه ترانزیت است.

چشم‌انداز آتی مسیرها

نوشتار حاضر سه مسیر کلی را برای آینده ترسیم می‌کند: نخست، بازمسیریابی تجارت و شکل‌گیری شبکه‌های موازی به‌عنوان محتمل‌ترین وضعیت. دوم، استفاده از آسیب‌پذیری شرکای باقی‌مانده ایران، به‌ویژه پاکستان، برای افزایش فشار خارجی. سوم،، تغییر بنیادین در ساختار فعلی تحریم به‌عنوان کم‌احتمال‌ترین وضعیت. در کنار این سه مسیر، برای ارزیابی مستقیم‌تر مسیر پاکستان، می‌توان این تصویر کلی را با دو متغیر اصلی و مهم دیگر نیز تکمیل کرد: سطح امنیت بلوچستان و شدت فشارهای تحریمی غرب. به این ترتیب، در وضعیتی که امنیت بالا و فشار تحریمی پایین باشد، مسیر پاکستان می‌تواند کارکرد مکمل باثبات‌تری برای تجارت ایران پیدا کند. اگر امنیت کاهش یابد، هزینه حمل، بیمه و اسکورت افزایش خواهد یافت و ظرفیت مسیر محدودتر خواهد شد. در شرایطی که امنیت حفظ شود اما فشار تحریمی تشدید گردد، گلوگاه اصلی از جاده به نظام مالی و پرداخت منتقل می‌شود. در بدترین وضعیت، یعنی هم‌زمانی ناامنی بلوچستان و فشار تحریمی شدید، توان مسیر برای ایفای نقش در تاب‌آوری تجاری ایران به میزان قابل توجهی کاهش خواهد یافت. وضعیت افغانستان نیز بر این چشم‌انداز اثر می‌گذارد. هرچه دسترسی پاکستان به آسیای مرکزی از مسیر افغانستان دشوارتر شود، ارزش نسبی مسیر ایران برای اسلام‌آباد افزایش می‌یابد. برعکس، بازگشت ثبات به آن مسیر می‌تواند بخشی از وزن ژئوپلیتیکی کریدور ایران- پاکستان را کاهش دهد. بنابراین، پایش امنیت بلوچستان، فشار تحریمی و وضعیت افغانستان باید در کنار یکدیگر انجام شود.

الزامات سیاستی

از مجموع این تحلیل چهار الزام سیاستی به دست می‌آید. نخست، مسیر پاکستان باید بر اساس شاخص تاب‌آوری ارزیابی شود. در این ارزیابی، توان تأمین کالاهای ضروری و ارزش‌بالا در شرایط اختلال، زمان ترانزیت، هزینه بیمه، ثبات مرزی و دسترسی به سازوکارهای پرداخت اهمیت بیشتری از سهم مسیر در کل تجارت دارد. دوم، طراحی سبد کریدوری ایران باید بر تفاوت منشأ ریسک استوار شود. در این چارچوب، مسیر پاکستان، خزر، کریدور شمال- جنوب و مسیرهای آسیای مرکزی باید با مجموعه‌ای مشترک از معیارهای ظرفیت، هزینه، امنیت، فشار تحریمی و امکان

افزایش جریان مقایسه شوند. چنین مقایسه‌ای امکان می‌دهد کارکرد هر مسیر در شرایط عادی و بحرانی به‌صورت جداگانه مشخص شود. سوم، ایران و پاکستان می‌توانند سازوکاری مشترک برای انتشار دوره‌ای داده‌های مربوط به حجم بار، زمان ترانزیت، هزینه بیمه و سهم ترافیک اسکورت‌شده ایجاد کنند. دسترسی به چنین داده‌هایی، علاوه بر کاهش ابهام‌های موجود، امکان تفکیک تجارت دوجانبه، ترانزیت کشورهای ثالث و جریان‌های غیررسمی مرزی را فراهم خواهد کرد. چهارم، پایداری مسیر به میزان انتفاع جوامع محلی از تجارت قانونی وابسته است. همچنین، قاعده‌مند شدن سازوکارهای پرداخت و ترانزیت، از جمله استفاده از کنوانسیون TIR که دو کشور به کار گرفته‌اند می‌تواند وابستگی مسیر به تصمیم‌های موقت را کاهش دهد.

جمع‌بندی

واقع‌گرایی کریدوری مستلزم آن است که ظرفیت، ریسک و کارکرد هر مسیر هم‌زمان دیده شود. مسیرهای زمینی از نظر حجم توان رقابت با تجارت دریایی را ندارند اما در دوره اختلال می‌توانند بخشی از جریان‌های ضروری را حفظ کنند و از شدت آسیب ناشی از انسداد یا محدودیت مسیرهای اصلی بکاهند. ارزش این مسیرها نیز به ظرفیت اسمی آن‌ها وابسته نیست و کیفیت زیرساخت، امنیت، نظام پرداخت، بیمه و قابلیت پیش‌بینی حکمرانی بر عملکرد آن‌ها اثر مستقیم دارد. در این چارچوب، پاکستان را می‌توان کریدوری مکمل با ارزش قابل توجه در تاب‌آوری تجاری ایران و ظرفیت محدود برای جایگزینی تجارت دریایی دانست. وزن راهبردی این مسیر در دوره‌های بحران افزایش می‌یابد، اما پایداری آن به امنیت بلوچستان، ثبات مقررات، دسترسی به سازوکارهای مالی و تحولات مسیرهای رقیب در افغانستان و آسیای مرکزی وابسته است. از این رو، جایگاه پاکستان زمانی معنا پیدا می‌کند که در کنار سایر مسیرهای ایران و در قالب یک سبد کریدوری متنوع، قابل سنجش و مبتنی بر تفاوت منشأ ریسک مدیریت شود.

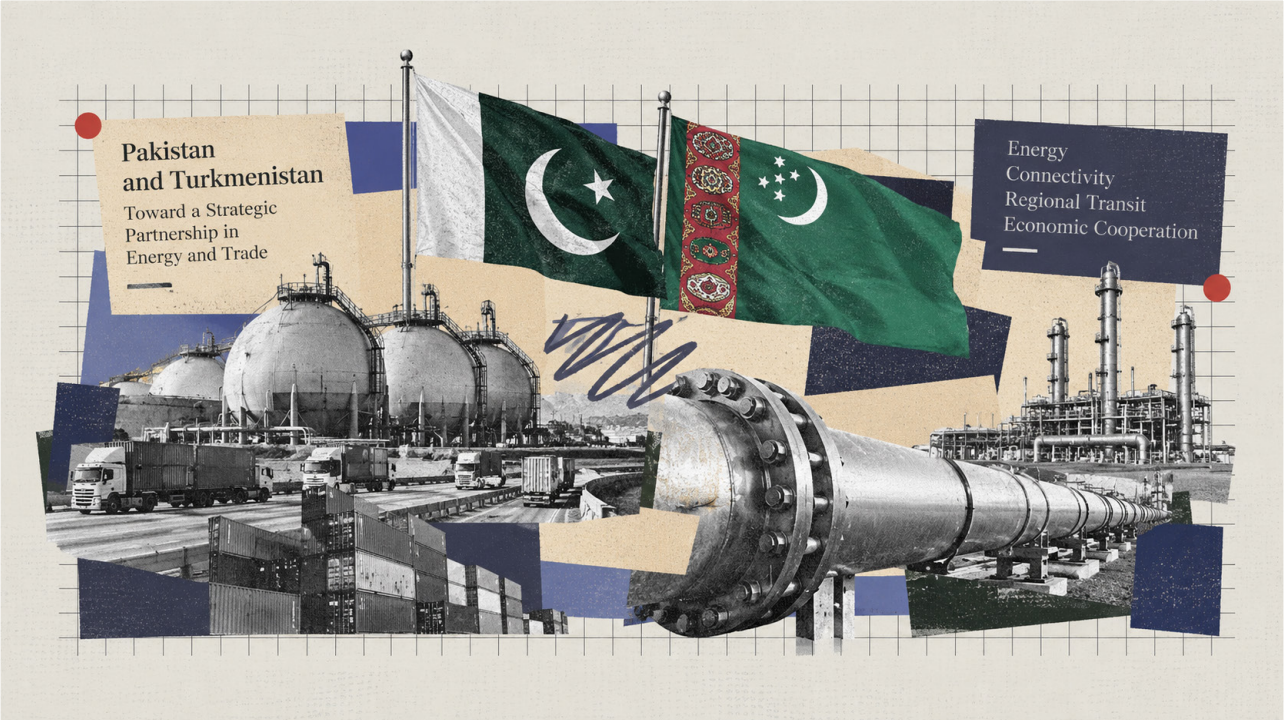


دکتر ویدا یاقوتی

دکترای علوم سیاسی از دانشگاه علوم و تحقیقات؛ پژوهشگر روابط بین‌الملل و مطالعات استراتژیک با تمرکز بر ژئوپلیتیک آسیای جنوبی، افغانستان–پاکستان و تعاملات منطقه‌ای ایران. استاد مهمان علوم سیاسی در دانشگاه علوم و تحقیقات و مدیر گروه‌های «مطالعات استراتژیک افپاک» و «شبه‌قاره» در مراکز پژوهشی معتبر کشور.

پاکستان و ترکمنستان؛ گذار به شراکت راهبردی در انرژی و تجارت

نوشته مصطفی زندیه



مقدمه

روابط پاکستان و ترکمنستان در آستانه ورود به مرحله‌ای است که در آن، تعاملات سیاسی صرف، جای خود را به همکاری‌های چندلایه در حوزه‌های انرژی، ترانزیت و تجارت می‌دهد. مقاله اخیر "فریال لغاری"، سفیر پاکستان در ترکمنستان، که به مناسبت سی‌وپنجمین سالگرد استقلال ترکمنستان در تاریخ ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶ در پایگاه اینترنتی «نیوز سنترال آسیا» منتشر شده، بازتاب همین جهت‌گیری است. با این حال، تحولات هفته‌های اخیر حاکی از آن است که این رویکرد از سطح طرح ظرفیت‌ها فراتر رفته و برخی پروژه‌های فنی و اقتصادی به مراحل اجرایی مشخص‌تری رسیده‌اند. نوشتار حاضر در پی آن است که با تحلیل این تحولات، تصویری روشن از مسیر پیش‌روی روابط دو کشور را ترسیم نماید؛ مسیری که در آن همکاری در حوزه‌های مختلفی همچون انرژی، ترانزیت و تجارت، می‌توانند به تدریج ساختار روابط دوجانبه را از تعامل سیاسی صرف به یک مشارکت ژئواکونومیک چندلایه دگرگون سازند. در همین راستا، پرسش بنیادین آن است که این گذار تا چه اندازه واقعی و پایدار است و چه متغیرهایی می‌توانند سرعت و دامنه آن را تعیین نمایند؟

خط لوله تاپی؛ بازآرایی یک پروژه راهبردی

مهم‌ترین محور روابط پاکستان و ترکمنستان همچنان خط لوله ترکمنستان–افغانستان–پاکستان–هند (تاپی) است. اهمیت این پروژه در سال ۲۰۲۶ با مسئله امنیت انرژی پاکستان و آسیب‌پذیری مسیرهای دریایی پیوند خورده است. "فریال لغاری" این خط لوله را «نماد همگرایی انرژی در منطقه» خواند و تأکید کرد که اتصال به شبکه انرژی ترکمنستان می‌تواند وابستگی پاکستان به بازارهای متلاطم بین‌المللی را کاهش دهد. در همین حال، اظهارات "آتاجان مولاموف"، سفیر ترکمنستان در پاکستان، در ۱۸ سپتامبر، بسیار حائز اهمیت بود. وی در یک نشست خبری در اسلام‌آباد اعلام کرد ساخت بخشی از خط لوله در مسیر سرحدآباد–هرات تا پایان سال جاری میلادی به پایان می‌رسد و این امر می‌تواند شرایط لازم برای آغاز صادرات گاز ترکمنستان به افغانستان در سال ۲۰۲۷ را فراهم کند. به گفته او، اجرای این پروژه و سایر پروژه‌های انرژی منطقه‌ای می‌توانند زمینه‌ساز تأمین پایدار انرژی در پاکستان شوند و فرصت‌های تازه‌ای برای رشد صنعتی و اقتصادی این کشور پدید آورند.

طول خط لوله تاپی ۱۸۰۰ کیلومتر است و برای انتقال سالانه ۳۳ میلیارد مترمکعب گاز از میدان گازی "گالکینیش ترکمنستان" به افغانستان، پاکستان و هند طراحی شده است. برخی گزارش‌ها نیز آغاز صادرات گاز ترکمنستان به پاکستان از این

خط لوله در سال ۲۰۲۷ را بسیار محتمل دانسته‌اند. البته باید توجه داشت که فراهم شدن شرایط برای شروع صادرات گاز، به معنای عملیاتی شدن کامل فرایند صادرات گاز به کشورهای مذکور نیست و میان این دو مرحله، فاصله چشمگیری وجود دارد.

با این حال، تحقق این پروژه در گرو تأمین امنیت مسیر آن در افغانستان، فراهم شدن منابع مالی، هماهنگی‌های فنی و خرید گاز توسط کشورهای یاد شده است. بنابراین، سال ۲۰۲۷ بیش از آن که تاریخ قطعی بهره‌برداری کامل از این خط لوله باشد، باید به‌منزله افق جدیدی برای تلاش در جهت عملیاتی کردن بخشی از پروژه تلقی نمود. در واقع، این خط لوله برای انتقال حداکثر ۳۳ میلیارد مترمکعب گاز در سال از میدان گالکینیش ترکمنستان به افغانستان، پاکستان و هند طراحی شده و همچنان در برنامه امنیت انرژی پاکستان جایگاه مهمی دارد. از این منظر، اهمیت تحولات اخیر در آن است که این پروژه بار دیگر از یک طرح بلندمدت و عمدتاً سیاسی، به موضوعی مرتبط با امنیت انرژی و اتصال منطقه‌ای تبدیل شده است.

نکته حائز اهمیت در موضع پاکستان، محدود نماندن همکاری‌ها در حوزه انرژی به گاز طبیعی است. لغاری از انتقال برق، انرژی‌های تجدیدپذیر، خدمات انرژی و آموزش تخصصی به عنوان حوزه‌های جدید همکاری نام برده است. این موضوع با طرح انتقال برق ترکمنستان–افغانستان–پاکستان (تاپ)، ارتباط مستقیم دارد و مقام ترکمن نیز در سپتامبر بر پیشبرد هم‌زمان دو طرح خط لوله گاز و انتقال برق تأکید کرده است. به نظر می‌رسد این تغییر اهمیت زیادی دارد. پاکستان با مسئله‌ای فراتر از کمبود گاز مواجه است و اصلاح شبکه برق و افزایش ظرفیت انرژی‌های تجدیدپذیر نیز به یکی از محورهای سیاست انرژی این کشور تبدیل شده است.

در همین چارچوب، هم‌راستایی پاکستان و ترکمنستان در حوزه انرژی می‌تواند به تدریج از رابطه‌ای مبتنی بر صادرات گاز به مجموعه‌ای گسترده‌تر از پیوندها در حوزه‌هایی مانند گاز، برق، انرژی تجدیدپذیر و خدمات فنی تبدیل شود. برای ترکمنستان نیز توسعه طرح انتقال برق در کنار خط لوله گاز، فرصتی برای تنوع‌بخشی به صادرات انرژی است. این کشور که بخش مهمی از ظرفیت صادراتی خود را به گاز اختصاص داده، می‌تواند از طریق صادرات برق، خدمات فنی و انرژی‌های تجدیدپذیر، دامنه حضور خود در بازارهای جنوبی را افزایش دهد. بنابراین، طرح انتقال برق در کنار خط لوله تاپی، می‌تواند به بخشی از تلاش عشق‌آباد برای گسترش سبد صادرات انرژی تبدیل شود. از این منظر، اهمیت اظهارات اخیر سفیر پاکستان در این است که خط لوله گاز لزوماً نباید به عنوان یک پروژه منفرد دیده شود. در صورت پیشرفت هم‌زمان طرح انتقال برق و تکمیل زیرساخت‌های مخابراتی و ترانزیتی، این مجموعه می‌تواند به تدریج شبکه‌ای چندلایه از انرژی و ارتباطات میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا پدید آورد. در همین چارچوب، ترکمنستان و افغانستان بر اهمیت خط لوله گاز، طرح انتقال برق و ایجاد زیرساخت‌های فیبر نوری برای توسعه اقتصادی افغانستان نیز تأکید کرده‌اند.

اتصال هوایی؛ حلقه‌ای اثرگذار

در حوزه حمل‌ونقل نیز تحولات شگرفی در حال شکل‌گیری است. پاکستان و ترکمنستان اعلام کرده‌اند که برای از سرگیری پروازهای باری و تجاری مستقیم آمادگی دارند. اسلام‌آباد در ماه‌های گذشته حتی پیشنهاد داده بود که این روند ابتدا با پروازهای باری آغاز و سپس به پروازهای تجاری توسعه یابد. اهمیت اقتصادی این کار بسیار زیاد است؛ پرواز مستقیم می‌تواند ارتباط میان شرکت‌ها، سرمایه‌گذاران، دانشجویان، بیماران و گردشگران را تسهیل کند و به خصوص برای تجارت کالاهای با ارزش افزوده بالا، خدمات پزشکی و آموزشی اهمیت فراوانی دارد. در واقع، پاکستان برای تبدیل شدن به مسیر جنوبی اتصال آسیای مرکزی به بازارهای جهانی، به مجموعه‌ای از ارتباطات مکمل نیاز دارد: راه‌آهن، جاده، بنادر، پرواز و سازوکارهای گمرکی. همکاری با ترکمنستان می‌تواند یکی از اجزای این شبکه چندوجهی باشد.

چرخش تجاری؛ از انرژی به تولید

یکی از نقاط قوت رویکرد جدید اسلام‌آباد، تلاش برای کاهش تمرکز بر حوزه انرژی در روابط اقتصادی خود با دیگر کشورهاست. در این میان، صنعت نساجی دارای جایگاه ویژه‌ای است. ترکمنستان دارای توانمندی چشمگیری در تولید پنبه و حوزه منسوجات است و پاکستان نیز در زمینه طراحی ماشین‌آلات، تولید محصولات با ارزش افزوده و دسترسی به بازارهای صادراتی، از تجربه و توانمندی‌های قابل توجهی برخوردار است. سفیر پاکستان در ترکمنستان، از تمایل شرکت‌های پاکستانی به افزایش تجارت با ترکمنستان در زمینه‌هایی همچون تجارت نخ، پارچه، منسوجات خانگی، پوشاک آماده و پارچه‌های مناسب برای پوشاک زنانه خبر داده است. این همکاری می‌تواند برای عشق‌آباد نیز اهمیت زیادی داشته باشد؛ زیرا توسعه صنعت نساجی ترکمنستان صرفاً با

افزایش تولید معنا نمی‌یابد و دسترسی به بازارهای خارجی، تنوع محصولات و پیوند با زنجیره‌های صادراتی نیز در این راستا ضروری می‌باشند. از همین منظر، حوزه‌هایی همچون صنعت ساختمان، سنگ مرمر، داروسازی، تجهیزات پزشکی و آموزش‌های فنی و حرفه‌ای نیز می‌توانند به تدریج سهم بیشتری در تجارت دوجانبه داشته باشند. در صورت تحقق، این روند، ساختار روابط اقتصادی دو کشور را از وابستگی نسبی به انرژی به سمت الگوهای تجاری متنوع‌تر سوق خواهد داد.

ترکمنستان: دروازه ورود پاکستان با آسیای مرکزی

فراتر از این تحولات، پاکستان محاسبات ژئواکونومیک گسترده‌تری را دنبال می‌کند. این کشور می‌کوشد موقعیت جغرافیایی خود را به یک مزیت راهبردی، یعنی اتصال آسیای مرکزی به آب‌های آزاد و بازارهای جنوبی، تبدیل کند. پاکستان در سال ۲۰۲۶ می‌کوشد بنادر خود را به عنوان گزینه‌ای مطلوب برای کشورهای محصور در خشکی آسیای مرکزی معرفی کند و این سیاست را با توسعه کریدورهای جاده‌ای، ریلی و چندوجهی پیگیری می‌کند. در این چارچوب، گسترش روابط این کشور با ترکمنستان بسیار حائز اهمیت است، زیرا می‌تواند یکی از مسیرهای شمالی ورود پاکستان به شبکه اقتصادی آسیای مرکزی باشد. اما این راهبرد با یک محدودیت اساسی روبه‌روست: افغانستان. تا زمانی که روابط پاکستان و افغانستان از سطح منازعه امنیتی به سطحی از ثبات و همکاری قابل اتکا نرسد، ظرفیت‌های گسترده‌تر اتصال آسیای مرکزی به بنادر پاکستان با مخاطراتی جدی مواجه خواهند بود. همین مسئله درباره خط لوله گاز و طرح انتقال برق نیز صدق می‌کند. بنابراین، افغانستان برای پاکستان تنها یک همسایه امنیتی نیست، بلکه حلقه ژئواکونومیک اتصال پاکستان به آسیای مرکزی است. هرگونه اختلال پایدار در این حلقه، مستقیماً بر جذابیت اقتصادی مسیرهای انرژی و ترانزیتی میان ترکمنستان و پاکستان اثر خواهد گذاشت.

اهمیت پاکستان برای ترکمنستان

از سوی دیگر، نگاه عشق‌آباد به پاکستان نیز در حال تغییر است. ترکمنستان برای سال‌ها تلاش کرده وابستگی خود به یک بازار یا مسیر صادراتی خاص را کاهش دهد و گزینه‌های مختلفی برای انتقال انرژی و توسعه تجارت ایجاد کند. در این چارچوب، پاکستان می‌تواند هم بازار انرژی و هم مسیر دسترسی به بازارهای جنوب آسیا و آب‌های آزاد باشد. در همین راستا، سفیر ترکمنستان در اسلام‌آباد بر گسترش همکاری‌های ترانزیتی و طرح‌های فنی منطقه‌ای، از جمله خط لوله گاز و طرح انتقال برق، تأکید کرده است. بنابراین، منافع دو کشور تا حدی مکمل یکدیگر است: ترکمنستان به دنبال تنوع‌بخشی به مسیرها و بازارهای صادراتی بوده و پاکستان نیز به دنبال دسترسی مطمئن‌تر به انرژی و تقویت جایگاه خود به عنوان دروازه جنوبی آسیای مرکزی است. در این چارچوب، اتصال ترکمنستان به پاکستان از مسیر افغانستان می‌تواند دست‌کم سه محور مکمل داشته باشد: انتقال گاز از طریق خط لوله تاپی، انتقال برق از طریق طرح انتقال برق تاپ و ارتباطات از طریق زیرساخت‌های مخابراتی و فیبر نوری. در صورت پیشرفت هم‌زمان این پروژه‌ها، ارزش ژئواکونومیک مسیر صرفاً به انتقال انرژی محدود نخواهد ماند و می‌تواند به شکل‌گیری یک پیوند چندوجهی میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا کمک کند.

موانع راهبردی

با وجود این چشم‌انداز، افغانستان همچنان مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده در اجرای این پروژه‌ها است. هر دو پروژه خط لوله انتقال گاز و طرح انتقال برق برای رسیدن به بازار پاکستان باید از خاک افغانستان عبور کنند. در مورد خط لوله انتقال گاز، ساخت بخش غربی مسیر در افغانستان در سال ۲۰۲۶ پیشرفت قابل توجهی داشته است، اما تکمیل کل مسیر تا پاکستان و سپس هند همچنان به پیشرفت سایر بخش‌های پروژه، تأمین منابع مالی و تضمین امنیت مسیر وابسته است. در مورد طرح انتقال برق نیز مذاکرات اخیر کابل و عشق‌آباد نشان می‌دهد که بخشی از چارچوب حقوقی و اجرایی پروژه هنوز نهایی نشده است. بنابراین، ثبات و امنیت در افغانستان (به‌عنوان کشور ترانزیتی)، پیش‌شرط اجرای هر دو پروژه است. این مسئله در شرایط فعلی اهمیت بیشتری پیدا کرده است؛ زیرا روابط افغانستان و پاکستان در سپتامبر ۲۰۲۶ با تنش‌های امنیتی جدیدی روبه‌رو شده و گزارش‌هایی از تشدید درگیری‌ها در امتداد مرز دو کشور منتشر شده است. چنین وضعیتی می‌تواند مستقیماً بر اجرایی شدن پروژه‌های مذکور اثر بگذارد. به بیان دیگر، پیشرفت فنی پروژه‌ها به تنهایی برای ایجاد اتصال پایدار کافی نیست؛ امنیت و ثبات سیاسی مسیر نیز از ضرورت‌های بنیادین آن است. هرچه پروژه‌های بیشتری از یک مسیر واحد عبور کنند، اهمیت ثبات در کشور ترانزیت نیز بیشتر خواهد شد.

امکان‌سنجی راهبردی

با این‌حال، میان اعلام آمادگی سیاسی و ایجاد یک شبکه پایدار اقتصادی، فاصله‌ای معنادار وجود دارد. خط لوله تاپی و طرح انتقال برق تاپ همچنان به ثبات و امنیت در افغانستان وابسته هستند، پروازهای مستقیم هنوز برقرار نشده‌اند و توسعه تجارت دوجانبه نیز نیازمند ایجاد سازوکارهای بانکی، گمرکی، ترانزیتی و حضور مستمر بخش خصوصی است. از این منظر، اهمیت اظهارات اخیر سفرای دو کشور نه در معرفی طرح‌های جدید، بلکه در بازتعریف دستور کار روابط و گذار از اعلام دوستی به شناسایی حوزه‌های عملی همکاری است. در شرایط کنونی، اسلام‌آباد می‌کوشد رابطه با عشق‌آباد را در چارچوبی بزرگ‌تر تعریف کند: امنیت انرژی، اتصال آسیای مرکزی به جنوب آسیا، توسعه تجارت و تبدیل پاکستان به دروازه ترانزیتی اقتصادهای محصور در خشکی منطقه. از سوی دیگر، نگاه ترکمنستان به پاکستان نه صرفاً به عنوان خریدار گاز، بلکه به عنوان بخشی از شبکه گسترده‌تر اتصال انرژی و تجارت آن کشور است. در این چارچوب، خط لوله تاپی، طرح انتقال برق و ارتباطات مخابراتی نه پروژه‌هایی منفرد، بلکه اجزای بالقوه یک شبکه به هم پیوسته انرژی، ارتباطات و ترانزیت هستند که می‌توانند آسیای مرکزی را به جنوب آسیا نزدیک‌تر کنند. از این منظر، تاپی همچنان سنگ محک اصلی این شراکت به‌شمار می‌رود، با این‌حال، تنها معیار سنجش آن نیست. اگر بخش‌های زیرساختی خط لوله گاز و طرح انتقال برق تکمیل گردند، پروازهای مستقیم برقرار شوند، زیرساخت‌های ارتباطی گسترش یابند و تجارت در حوزه‌های مختلف نیز رونق گیرد، روابط پاکستان و ترکمنستان می‌تواند از رابطه‌ای که عمدتاً بر تعاملات سیاسی و صادرات گاز استوار است، به یک مشارکت ژئواکونومیک چندوجهی تبدیل شود. اما تحقق این ظرفیت در نهایت به همان عامل تعیین‌کننده‌ای بازمی‌گردد که در میان همه این طرح‌ها نقشی محوری دارد: ثبات افغانستان و امکان عبور امن، قابل پیش‌بینی و اقتصادی انرژی، کالا و ارتباطات از این کشور. بدون فراهم شدن چنین شرایطی، نقش پاکستان به‌عنوان دروازه آسیای مرکزی در سطح یک ظرفیت جغرافیایی باقی خواهد ماند و به واقعیتی پایدار در اقتصاد منطقه تبدیل نمی‌شود.

نتیجه‌گیری

روابط پاکستان و ترکمنستان در مسیری قرار گرفته که در آن، ملاحظات سیاسی جای خود را به ضرورت‌های اقتصادی و فنی می‌دهد. در صورت پیشرفت هم‌زمان، پروژه‌های خط لوله گاز تاپی و طرح انتقال برق تاپ می‌توانند به شکل‌گیری یک شبکه چندلایه انرژی و ترانزیت میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا منجر شوند. گسترش تجارت به حوزه‌های دیگر همچون نساجی و برقراری پروازهای مستقیم نیز می‌توانند به تنوع‌بخشی روابط دوجانبه کمک کنند. با این حال، وابستگی هر دو پروژه به ثبات و امنیت در افغانستان و ناپایداری امنیتی در این کشور، مهم‌ترین مانع اجرای آن‌ها به‌شمار می‌رود. بدون ثبات پایدار در افغانستان و ایجاد سازوکارهای مناسب برای عبور امن انرژی و کالا، تبدیل این ظرفیت‌ها به واقعیت‌های اقتصادی دشوار خواهد بود. آنچه در این مرحله اهمیت می‌یابد، گذار از اعلام آمادگی سیاسی به شناسایی زمینه‌های عملی همکاری و رفع موانع اجرایی است.



مصطفی زندیه

رایزن درجه‌یک وزارت امور خارجه؛ دارای کارشناسی تاریخ از دانشگاه تهران و کارشناسی‌ارشد روابط بین‌الملل از دانشگاه آزاد اسلامی تهران مرکزی. دارای سابقه مأموریت‌های دیپلماتیک در کراچی، اسلام‌آباد، مینسک و عشق‌آباد در حوزه‌های سیاسی، دیپلماسی عمومی، امور کنسولی و اقتصادی است .

از گوادر تا چابهار؛ پاکستان و آینده اتصال منطقه‌ای

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال



مقدمه

منطقه‌ای که از فلات افغانستان تا سواحل دریای عمان گسترده شده است، امروزه نه‌تنها شاهد تحولات امنیتی و سیاسی، بلکه ناظر دگرگونی‌های عمیق در جغرافیای اتصال و کریدورهای اقتصادی خود است. در کانون این دگرگونی‌ها، پاکستان قرار دارد؛ کشوری که با موقعیت ژئوپلیتیکی منحصر به فرد خود، می‌تواند حلقه‌ای حیاتی در اتصال آسیای مرکزی، چین، جنوب آسیا و خلیج فارس به یکدیگر باشد. پاکستان با داشتن بنادر گوادر و کراچی، دروازه طبیعی دسترسی کشورهای آسیای مرکزی به آب‌های آزاد است. در همین حال، ایران با بندر چابهار و شبکه راه‌آهن خود، مسیری جایگزین را برای این مسیر فراهم می‌کند. این دو مسیر، به جای رقابت، می‌توانند مکمل یکدیگر باشند و شبکه‌ای چندوجهی از اتصالات منطقه‌ای ایجاد کنند که منافع همه کشورهای منطقه را تأمین کند.

پرسش بنیادین این مقاله آن است که پاکستان در معماری در حال ظهور کریدوری منطقه چه جایگاهی خواهد داشت و این تحول چه فرصت‌ها، محدودیت‌ها و پیامدهایی برای ایران، پاکستان و دیگر کشورهای منطقه ایجاد می‌کند؟ استدلال اصلی مقاله آن است که در شرایط کنونی، پاکستان صرفاً کشوری ترانزیتی نیست؛ بلکه این کشور در حال تبدیل شدن به یک گره چندوجهی در معماری اتصال منطقه‌ای است. پیامدهای این تغییر فراتر از پروژه‌های زیرساختی است و می‌تواند کل معماری اقتصادی و ژئواکونومیک منطقه را از افغانستان تا سواحل دریای عمان دگرگون کند. با این حال، تحقق این نقش‌آفرینی مشروط به فراهم شدن سه عامل کلیدی است: تکمیل پروژه‌های کریدوری نیمه‌تمام، هماهنگی با ایران به عنوان شریک راهبردی در معماری کریدوری منطقه و پرهیز از تبدیل کریدورها به ابزار رقابت‌های ژئوپلیتیک.

چارچوب تحلیلی و زمینه‌های تاریخی

برای تحلیل نقش پاکستان در معماری نوین کریدوری منطقه، چارچوب سنتی «کریدورهای ترانزیتی» که مبتنی بر انتقال ساده کالا از نقطه A به نقطه B است، دیگر کفایت نمی‌کند. آنچه امروز در حال رخ دادن است، گذار از یک نظام اتصال مبتنی بر «مسیرهای انحصاری» به سمت معماری چندلایه‌ای است که در آن کریدورها به «شبکه‌هایی درهم تنیده» تبدیل می‌شوند که حامل جریان کالا، انرژی، داده و حتی افراد هستند. در ادبیات روابط بین‌الملل، این تحول را می‌توان در چارچوب نظریه «ژئواکونومی اتصال» تحلیل

کرد؛ نظریه‌ای که بر هم‌پوشانی متغیرهای جغرافیایی، اقتصادی و امنیتی در عرصه فراملی تأکید دارد. بر اساس این چارچوب، این منطقه دیگر یک «مسیر ترانزیتی» به معنای سنتی کلمه نیست، بلکه یک « منظومه اتصال» است که در آن کریدورها به عنوان ستون‌های عینی همگرایی منطقه‌ای محسوب می‌گردند.

پیشینه تحولات کریدوری این منطقه در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که سه روند کلان، زمینه‌ساز شکل‌گیری این معماری نوین بوده‌اند. نخست، آغاز پروژه کریدور اقتصادی چین–پاکستان در سال ۲۰۱۳ که پاکستان را به عنوان دروازه ورود چین به دریای عمان و از آنجا به خلیج فارس و اروپا مطرح کرد؛ دوم، تلاش هند برای توسعه بندر چابهار در ایران به عنوان مسیر جایگزین دسترسی به افغانستان و آسیای مرکزی که با هدف کاهش وابستگی به مسیرهای پاکستان طراحی شد؛ و سوم، مطرح شدن پروژه‌های اتصال آسیای مرکزی به جنوب (از جمله برنامه‌ریزی برای ساخت راه‌آهن ترانس افغان و توافق قزاقستان با پاکستان برای دسترسی به بنادر کراچی و گوادر). تلاقی این سه روند، زمینه‌ساز ظهور ترتیبات جدیدی شده است که در آن پاکستان نقشی محوری اما پیچیده ایفا می‌کند.

معماری اتصال در وضعیت کنونی

کریدور اقتصادی چین–پاکستان در سال ۲۰۲۶ وارد مرحله جدیدی از توسعه خود شده است. این پروژه که از یک «کریدور پروژه‌ای» به یک «کریدور عملیاتی و یکپارچه» تحول یافته، بازبینی آن در جدیدترین نشست کمیته مرکزی بررسی پروژه‌های کریدور و شورای راهبری ملی پاکستان در اوت ۲۰۲۶، در دستور کار قرار گرفت. در این نشست، وزیر برنامه‌ریزی پاکستان بر فرصت‌های گسترده‌ای که مرحله دوم این کریدور فراهم می‌کند، تأکید کرد و خواستار تسریع در روند اجرای پنج کریدور فرعی از سوی همه وزارتخانه‌ها (کریدور رشد، کریدور معیشت، کریدور نوآوری، کریدور توسعه سبز و کریدور اتصال منطقه‌ای) شد. در مه ۲۰۲۶، نخست‌وزیر پاکستان، شهباز شریف، به چین سفر کرد و دو کشور بر تعمیق روابط راهبردی دوجانبه تأکید نمودند و خواستار تسریع در راه‌اندازی کریدور اقتصادی مشترک و تبدیل بندر گوادر به هاب حمل‌ونقل و لجستیک منطقه‌ای شدند. این سفر همچنین زمینه‌ساز گذار مرحله دوم کریدور از توسعه زیرساختی به ثبات اقتصادی، کاهش فقر، اشتغال‌زایی و توسعه اجتماعی گسترده با محوریت بخش خصوصی شد؛ تحولی که حوزه‌هایی مانند هوش مصنوعی، انرژی‌های تجدیدپذیر، تولید پیشرفته و تجارت الکترونیک را نیز در بر می‌گیرد.

در بعد منطقه‌ای، پروژه‌های اتصال آسیای مرکزی به جنوب در سال‌های اخیر پیشرفت‌های قابل توجهی داشته‌اند. پروژه راه‌آهن ازبکستان–افغانستان–پاکستان (ترانس افغان) که هدف آن اتصال آسیای مرکزی به بنادر پاکستان است، در سال ۲۰۲۵ وارد مرحله مطالعات فنی و اقتصادی (امکان‌سنجی) شد. قزاقستان نیز توافقی با پاکستان امضا کرد که به این کشور اجازه دسترسی به بنادر کراچی و گوادر را می‌دهد. پاکستان همچنین پیشنهاد تشکیل یک کارگروه مشترک اتصال منطقه‌ای را مطرح کرده که هدف آن کاهش ۳۰ درصدی هزینه‌های لجستیکی در اوراسیا است. این تحولات نشان می‌دهند که پاکستان در حال تبدیل شدن به «کانون اتصال» میان آسیای مرکزی، چین و جنوب آسیا است.

در این میان، روابط کریدوری ایران و پاکستان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. بندر چابهار ایران و بندر گوادر پاکستان که تنها حدود ۱۴۰ کیلومتر با یکدیگر فاصله دارند، از نظر جغرافیایی به شکلی طبیعی برای همکاری مناسب هستند. با این حال، عوامل ژئوپلیتیکی، از جمله نقش چین در گوادر و سرمایه‌گذاری هند در چابهار، این دو بندر را به سمت رقابت با یکدیگر سوق داده است. در تحلیلی که در ژانویه ۲۰۲۶ منتشر شد، بر این نکته تصریح شده است که گوادر و چابهار این قابلیت را دارند که مکمل هم باشند، اما به دلیل رقابت قدرت‌های بزرگ، بیش از همکاری در مسیر رقابت قرار گرفته‌اند. هند از سال ۲۰۱۸ از طریق "شرکت بندرهای جهانی هند" فعالیت خود در چابهار را آغاز کرد و در مه ۲۰۲۴ قراردادی ده‌ساله به ارزش ۱۲۰ میلیون دلار برای تجهیز این بندر با ایران به امضا رساند. با این حال، در سپتامبر ۲۰۲۵، وزارت خارجه ایالات متحده معافیت تحریمی صادرشده برای چابهار در سال ۲۰۱۸ را لغو کرد؛ اقدامی که در ۲۹ سپتامبر ۲۰۲۵ اجرایی شد و سپس با رایزنی‌های صورت گرفته تا ۲۶ آوریل ۲۰۲۶ تمدید گردید.

نکته قابل توجه آن است که ایران در سپتامبر ۲۰۲۶ از تکمیل خط راه‌آهن چابهار–زاهدان خبر داد. این خط ریلی ۷۳۰ کیلومتری، دسترسی هند به افغانستان، آسیای مرکزی و شرق روسیه را تسهیل خواهد کرد و انتظار می‌رود طی چند ماه آینده به مرحله تکمیل و بهره‌برداری برسد. وزیر راه و شهرسازی ایران در نشست وزیران حمل‌ونقل

سازمان همکاری شانگهای در آوریل ۲۰۲۶ تأکید کرد که توسعه بندر چابهار به‌عنوان یک عامل کلیدی، دسترسی کشورهای محصور در خشکی عضو این سازمان به آب‌های بین‌المللی را تسهیل می‌کند و اتصال این بندر به شبکه راه‌آهن سراسری ایران نیز در ماه‌های آینده تکمیل خواهد شد.

با این حال، توسعه بندر چابهار با چالش‌هایی نیز روبه‌روست. بر اساس یک ارزیابی تحلیلی، با وجود مزیت جغرافیایی چابهار، فقدان زیرساخت‌های مناسب و عدم قطعیت در همکاری کشورهای خارجی، فرصت‌های توسعه این بندر را محدود کرده است. حتی این احتمال وجود دارد که هند مدیریت عملیاتی این بندر را به یک شرکت ایرانی واگذار کند؛ تحولی که نشان‌دهنده کاهش تمایل دهلی نو برای ادامه حضور فعال در این پروژه است. در یک تحلیل دیگر نیز استدلال شده است که پروژه چابهار برای هند توجیه اقتصادی ندارد و انگیزه این کشور بیش از ملاحظات اقتصادی، کاهش وزن راهبردی بندر گوادر در معادلات منطقه‌ای می‌باشد.

در بعد امنیتی، مسئله افغانستان همچنان متغیری کلیدی در معماری کریدوری منطقه است. در فوریه ۲۰۲۶، تنش‌ها میان پاکستان و افغانستان وارد مرحله جدیدی شد و پاکستان حملات هوایی متعددی را برعلیه اهداف نظامی و پایگاه‌های گروه‌های مسلح در خاک افغانستان انجام داد که با پاسخ زمینی ارتش افغانستان مواجه شد. در آوریل ۲۰۲۶، با میانجی‌گری چین، گفت‌وگوهای غیررسمی میان مقامات افغانستان و پاکستان در اورومچی برگزار شد. سخنگوی وزارت خارجه چین اعلام کرد که روند گفت‌وگوها صریح و سازنده بود و دو طرف بر تعهد خود برای حل اختلافات، عادی‌سازی روابط دوجانبه و پرهیز از اقداماتی که می‌تواند وضعیت را پیچیده‌تر کند، تأکید کردند. علاوه بر آن، چین بر این نکته تأکید کرد که تروریسم مسئله محوری تأثیرگذار بر روابط افغانستان و پاکستان است.

موانع و چالش‌ها

تحقق معماری نوین کریدوری در منطقه و با محوریت پاکستان، با چالش‌های متعددی مواجه است که بدون رفع آن‌ها، هیچ هم‌پیوندی پایداری امکان‌پذیر نیست. نخستین و شاید مهم‌ترین چالش، بحران امنیتی افغانستان است. پروژه‌های کریدوری که از خاک افغانستان عبور می‌کنند، همچنان با خطر ناامنی و بی‌ثباتی در این کشور مواجه هستند. بدون تضمین امنیت مسیر، سرمایه‌گذاری در این پروژه‌ها با تردیدهایی جدی روبه‌رو خواهد بود. این وضعیت، افغانستان را به یک «گره امنیتی» مزمن در معماری کریدوری منطقه‌ای تبدیل کرده است.

چالش دوم، رقابت هند و پاکستان است. در سال ۲۰۲۶، وزیر خارجه هند تأکید کرد که روابط این کشور با پاکستان تنها در فضایی عاری از تروریسم، خصومت و خشونت بهبود می‌یابد و اسلام‌آباد را به ادامه سیاست حمایت از تروریسم فرامرزی متهم کرد. وزیر دفاع هند نیز در ژوئیه ۲۰۲۶ اعلام کرد که مرز میان ارتش پاکستان و گروه‌های افراطی از میان رفته و پاکستان تروریسم را به عنوان ابزاری در راستای تحقق اهداف خود به کار می‌گیرد. این خصومت پایدار، فضای همکاری کریدوری را محدود می‌کند و مانع از شکل‌گیری شبکه‌های اتصال فرامرزی می‌شود.

چالش سوم، آسیب‌پذیری اقتصادی پاکستان است. اقتصاد این کشور همچنان با بحران‌های ساختاری جدی مواجه است و توانایی تأمین مالی پروژه‌های بزرگ کریدوری را ندارد. به‌طور مثال، سرمایه لازم برای تکمیل کریدور اقتصادی چین–پاکستان بالغ بر ۶۵ میلیارد دلار برآورد شده است و این پروژه نیازمند سرمایه‌گذاری خارجی گسترده است؛ اما با توجه به وضعیت اقتصادی پاکستان، جذب این حجم از سرمایه‌گذاری دشوار خواهد بود.

چهارمین چالش به رقابت قدرت‌های بزرگ بازمی‌گردد. رقابت میان چین، ایالات متحده و دیگر بازیگران خارجی، آزادی عمل کشورهای منطقه را کاهش داده است. پاکستان نیز به‌عنوان متحد راهبردی چین، تحت تأثیر مستقیم فشارهای ناشی از این رقابت قرار گرفته است.

افق‌های پیش‌رو

برای ترسیم چشم‌انداز آینده معماری کریدوری در منطقه، می‌توان سه سناریو را در نظر گرفت. در سناریوی نخست که می‌توان آن را «منظومه اتصال فراگیر» نامید، کشورهای منطقه با تکیه بر پیوندهای کریدوری، به سمت شکل‌گیری یک نظم چندجانبه اتصال حرکت می‌کنند. پروژه‌هایی مانند کریدور اقتصادی چین–پاکستان، کریدور ازبکستان–افغانستان–پاکستان، و اتصال بنادر چابهار و گوادر به یکدیگر می‌توانند به عنوان شالوده‌های عینی این معماری عمل کنند. در این سناریو، ایران نقشی محوری در ارتباط میان خلیج فارس، دریای عمان و آسیای مرکزی خواهد

داشت و پاکستان به عنوان پل ارتباطی میان آسیای مرکزی، چین و جنوب آسیا عمل می‌کند. احتمال تحقق این سناریو مشروط به حل و فصل اختلافات کابل–اسلام‌آباد، کاهش تنش‌های هند–پاکستان و هماهنگی ایران و پاکستان است.

در سناریوی دوم که می‌توان آن را «رقابت کریدوری» نامید، منطقه شاهد شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدیدی در حوزه اتصال خواهد بود که در آن پاکستان به سمت اتحاد راهبردی با چین و عربستان حرکت می‌کند، در حالی که هند به سمت تقویت روابط خود با ایران، اسرائیل و برخی کشورهای خلیج فارس خواهد رفت. این سناریو می‌تواند به «بلوک‌بندی کریدوری» منجر شود که در آن ایران و پاکستان در دو سوی مختلف یک شکاف راهبردی قرار می‌گیرند.

در سناریوی سوم که می‌توان آن را «واگرایی کریدوری» نامید، تشدید بحران‌های امنیتی، از جمله درگیری مجدد هند و پاکستان، گسترش فعالیت گروه‌های مسلح در افغانستان و بلوچستان، و افزایش تنش‌ها میان ایران و اسرائیل، منطقه را به سمت یک وضعیت متلاطم سوق می‌دهد که در آن، هیچ معماری کریدوری پایداری شکل نخواهد گرفت.

نتیجه‌گیری

تحولات جاری در معماری کریدوری منطقه نشانه‌هایی از حرکت به سوی نظمی متفاوت را آشکار می‌کند. این نظم نوین، نه یک معماری یکپارچه و از پیش طراحی‌شده، بلکه مجموعه‌ای از ترتیبات تدریجی و چندلایه است که در پاسخ به نیاز کشورهای منطقه به اتصال و فرصت‌های اقتصادی شکل می‌گیرد. در این میان، نقش پاکستان از یک «مسیر ترانزیتی محدود» به یک «گره چندوجهی در اتصال منطقه‌ای» در حال گذار است و این کشور هم‌زمان در معادلات کریدوری آسیای مرکزی، رقابت هند و پاکستان، بحران افغانستان و شبکه‌های اتصال خلیج فارس، حضوری فعال دارد.

در این میان، ایران می‌تواند با تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیک خود به عنوان گره ارتباطی میان خلیج فارس، دریای عمان و آسیای مرکزی، نقشی محوری در معماری نوین کریدوری ایفا کند و از همکاری با پاکستان برای ایجاد منظومه اتصال چندلایه در منطقه بهره ببرد. با این‌حال، تشدید تنش‌ها در منطقه می‌تواند فضای مانور دیپلماتیک ایران را محدود کنند و بندر چابهار به عرصه‌ای برای رقابت با بندر گوادر پاکستان تبدیل گردد.

آینده معماری کریدوری منطقه نه در چارچوب مسیرهای انحصاری، بلکه در هم‌پیوندی شبکه‌ای و چندوجهی رقم خواهد خورد. پاکستان و ایران می‌توانند با اتخاذ راهبردهایی هوشمندانه، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به آن ایفا کنند.

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال

متشکل از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.

پاکستان و معماری نوین انرژی منطقه‌ای: از خطوط لوله تا همگرایی منطقه‌ای

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال



مقدمه

پهنه‌ای راهبردی که از آسیای مرکزی و افغانستان تا خلیج فارس امتداد یافته است، امروزه نه‌تنها شاهد تحولات امنیتی و سیاسی، بلکه ناظر دگرگونی‌های عمیق در معماری انرژی خود است. این دگرگونی، فراتر از کشف ذخایر جدید یا نوسان قیمت‌ها، به بازتعریف مسیرها، بازیگران و قواعد بازی در حوزه انرژی منطقه‌ای مربوط می‌شود. در کانون این تحولات، پاکستان قرار دارد؛ کشوری که از بحران مزمن انرژی رنج می‌برد و در عین حال، به دلیل موقعیت ژئوپلیتیک خود، می‌تواند به کانون اتصال راهبردی انرژی میان آسیای مرکزی، ایران، خلیج فارس و جنوب آسیا تبدیل شود. پاکستان با جمعیتی بالغ بر ۲۵۰ میلیون نفر و اقتصادی که نیاز فزاینده‌ای به انرژی دارد، یکی از بزرگ‌ترین مصرف‌کنندگان بالقوه انرژی در منطقه است. با این حال، این کشور سال‌هاست با قطعی مکرر برق، کمبود گاز طبیعی و وابستگی ساختاری به واردات انرژی با هزینه بالا مواجه است. این تناقض میان ظرفیت و واقعیت، پاکستان را به یکی از بازیگران کلیدی در معماری نوین انرژی منطقه تبدیل کرده است.

پرسش بنیادین این مقاله آن است که پاکستان در معماری در حال ظهور انرژی منطقه‌ای چه جایگاهی خواهد داشت و این تحول چه فرصت‌ها، محدودیت‌ها و پیامدهایی برای ایران، پاکستان و همسایگان آن‌ها ایجاد می‌کند؟ استدلال اصلی مقاله آن است که پاکستان از وابستگی ساختاری به واردات انرژی فاصله گرفته و در حال تثبیت جایگاه خود به عنوان بازیگری مؤثر در معماری انرژی منطقه است؛ اما این گذار مشروط به سه عامل کلیدی است: تنوع‌بخشی به شرکای انرژی خود، فعال‌سازی کریدورهای انرژی فرامرزی و کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی وارداتی از طریق توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر. در این چارچوب، ایران می‌تواند به عنوان یک شریک راهبردی در حوزه انرژی، نقشی محوری در تأمین امنیت انرژی پاکستان و شکل‌دهی به این معماری ایفا کند.

ژئواکونومی انرژی؛ چارچوب و پیشینه

برای تحلیل تحولات انرژی در این منطقه، چارچوب سنتی «امنیت عرضه» که مبتنی بر تضمین دسترسی به منابع انرژی از طریق توافق‌های دوجانبه و مسیرهای ثابت است، چندان کافی نیست. آنچه امروز شاهد آن هستیم، گذار از یک نظام انرژی مبتنی بر «خطوط لوله و مسیرهای

انحصاری» به سمت معماری پیچیده‌ای است که در آن شبکه‌های چندوجهی، مسیرهای جایگزین و همگرایی منطقه‌ای، از مرزهای سنتی فراتر می‌روند. در ادبیات روابط بین‌الملل، این تحول را می‌توان در چارچوب نظریه «ژئواکونومی انرژی» تحلیل کرد؛ نظریه‌ای که بر هم‌پوشانی متغیرهای جغرافیایی، اقتصادی و امنیتی فراتر از مرزهای ملی تأکید دارد. بر اساس این چارچوب، این منطقه دیگر یک «بازار انرژی» به معنای سنتی کلمه نیست، بلکه یک «منظومه انرژی» است که در آن تولید، انتقال، مصرف و امنیت انرژی به شکلی جدایی‌ناپذیر به یکدیگر پیوند خورده‌اند.

پیشینه تحولات انرژی این منطقه در دو دهه گذشته نشان می‌دهد که سه روند کلان، زمینه‌ساز شکل‌گیری این معماری نوین بوده‌اند. نخست، کشف ذخایر عظیم گاز طبیعی در ترکمنستان و تلاش این کشور برای یافتن مسیرهای صادراتی جدید به سمت جنوب آسیا که به پروژه خط لوله تاپی (ترکمنستان–افغانستان–پاکستان–هند) منجر شد. دوم، افزایش تولید گاز و نفت ایران و تلاش این کشور برای تبدیل شدن به قطب انرژی منطقه‌ای که با موانع تحریمی و ژئوپلیتیکی مواجه شده است. و سوم، ظهور قطر و استرالیا به عنوان تأمین‌کنندگان اصلی گاز مایع (LNG) که بازار انرژی جنوب آسیا را دگرگون کرده است. تلاقی این سه روند، زمینه‌ساز ظهور ترتیبات جدیدی شده است که در آن پاکستان نقشی محوری اما پیچیده ایفا می‌کند.

ساختار انرژی پاکستان

پاکستان امروز با یک بحران ساختاری در حوزه انرژی مواجه است که ریشه‌های آن به دهه‌ها سوءمدیریت، عدم سرمایه‌گذاری کافی و وابستگی به سوخت‌های فسیلی وارداتی بازمی‌گردد. این کشور با وجود برخورداری از ذخایر قابل توجه گاز طبیعی و پتانسیل عظیم انرژی‌های تجدیدپذیر، همچنان به واردات گاز مایع و فرآورده‌های نفتی وابسته است. در سال ۲۰۲۵، قطعی برق در سراسر پاکستان به یکی از بحران‌های مزمن این کشور تبدیل شد و کمبود گاز طبیعی در فصل زمستان، صنایع و خانوارها را به شدت تحت تأثیر قرار داد. صندوق بین‌المللی پول در گزارش اخیر خود هشدار داده که آسیب‌پذیری‌های کلان اقتصادی پاکستان، از جمله بحران انرژی، همچنان پابرجاست و اصلاحات ساختاری در این بخش ضروری است. این بحران، نه‌تنها رشد اقتصادی را محدود کرده، بلکه به نارضایتی عمومی و بی‌ثباتی سیاسی نیز دامن زده است.

در پاسخ به این بحران، پاکستان در سال‌های اخیر استراتژی تنوع‌بخشی به منابع تأمین انرژی را در پیش گرفته است. این استراتژی سه محور اصلی دارد: نخست، گسترش واردات گاز مایع از قطر و سایر کشورهای خلیج فارس که پاکستان را به یکی از بزرگ‌ترین واردکنندگان این ماده در جهان تبدیل کرده است. دوم، تلاش برای فعال‌سازی پروژه خط لوله تاپی که پس از سال‌ها تأخیر، در سال ۲۰۲۵ وارد مرحله جدیدی شد. این پروژه که ترکمنستان را از طریق افغانستان به پاکستان و هند متصل می‌کند، می‌تواند سالانه ۳۳ میلیارد متر مکعب گاز طبیعی را به بازارهای جنوب آسیا منتقل کند. سوم، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر، به ویژه انرژی خورشیدی و بادی، که با سرمایه‌گذاری چین در حال گسترش است. هدف پاکستان هدف این است که تا سال ۲۰۳۰، سهم انرژی‌های تجدیدپذیر در سبد انرژی خود را به ۳۰ درصد برساند.

در بعد منطقه‌ای، پاکستان در حال تبدیل شدن به یک گره حیاتی در معماری نوین انرژی در منطقه است. این کشور از یک سو، از رهگذر بندر گوادر و کریدور اقتصادی چین–پاکستان، به عنوان دروازه ورود انرژی به آسیای مرکزی و چین عمل می‌کند؛ و از سوی دیگر، از طریق پروژه تاپی و خط لوله ایران–پاکستان (IP)، می‌تواند به تسهیل انتقال انرژی میان آسیای مرکزی، ایران و جنوب آسیا کمک کند. در همین حال، پاکستان با کشورهای خلیج فارس، به ویژه عربستان سعودی و قطر، توافق نامه‌های بلندمدتی در حوزه انرژی به امضا رسانده است که تأمین پایدار گاز مایع و امنیت انرژی این کشور را تضمین می‌کند. این تحولات نشان می‌دهد که پاکستان در حال تبدیل شدن به یک «هاب انرژی منطقه‌ای» است؛ نقشی که پیش‌تر عمدتاً در اختیار کشورهای حاشیه خلیج فارس بود.

در این میان، روابط ایران و پاکستان در حوزه انرژی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. پروژه خط لوله ایران–پاکستان که قرار بود گاز ایران را به پاکستان منتقل کند، سال‌هاست به دلیل تحریم‌های آمریکا و فشارهای ژئوپلیتیک متوقف شده است. با این حال، در سال ۲۰۲۵، دو کشور توافق کردند که یک کمیته مشترک برای حل مسائل تجارت مرزی و لجستیک تشکیل دهند و ظرفیت‌های کریدوری خود را برای تحکیم پیوندهای انرژی به کار گیرند. ایران همچنین پیشنهاد کرده است که پاکستان می‌تواند از طریق خط لوله

ایران–پاکستان، به گاز ترکمنستان و آذربایجان دسترسی پیدا کند. این پیشنهاد، در صورت تحقق، می‌تواند پاکستان را به یک نقطه اتصال راهبردی در کریدور انرژی شمال–جنوب تبدیل کند.

در بعد ژئواکونومیک، رقابت چین و هند در حوزه انرژی منطقه نیز بر پاکستان تأثیرگذار است. چین با سرمایه‌گذاری در پروژه‌های انرژی پاکستان، از جمله نیروگاه‌های برقی، خورشیدی و بادی، به بزرگ‌ترین شریک انرژی این کشور تبدیل شده است. هند نیز با توسعه بندر چابهار و سرمایه‌گذاری در پروژه‌های انرژی ایران، در تلاش است تا نفوذ خود را در معماری انرژی منطقه گسترش دهد. این رقابت، پاکستان را در موقعیتی قرار داده که می‌تواند از آن برای پیشبرد منافع خود بهره ببرد، اما در عین حال، خطر قطبی شدن و وابستگی بیش از حد به یک قدرت را نیز به همراه دارد.

چالش‌های ساختاری و ژئوپلیتیکی

معماری نوین انرژی در این منطقه با چالش‌های متعددی روبه‌روست که بدون غلبه بر آن‌ها، هرگونه همگرایی پایدار غیرقابل تحقق خواهد بود. نخستین و شاید مهم‌ترین چالش، بحران امنیتی افغانستان است. پروژه تاپی که از خاک افغانستان عبور می‌کند، همچنان با خطر ناامنی و بی‌ثباتی در این کشور مواجه است. بدون تضمین امنیت مسیر، سرمایه‌گذاری در این پروژه با تردیدهایی جدی همراه خواهد بود. این وضعیت سبب شده است افغانستان را به «منبع بی‌ثباتی امنیتی» در معماری انرژی منطقه تبدیل کرده است؛ تا زمانی‌که این مسئله حل نشود، امکان شکل‌گیری معماری پایدار انرژی، امری دور از ذهن خواهد بود.

چالش دوم، تحریم‌های آمریکا علیه ایران است. این تحریم‌ها نه‌تنها مانع از توسعه روابط ایران و پاکستان در حوزه انرژی شده، بلکه اسلام‌آباد را وادار نموده تا همکاری‌های خود با تهران را در این حوزه محدود نماید. پاکستان در سال‌های اخیر با تردید در اجرای پروژه خط لوله ایران–پاکستان، عملاً به فشارهای آمریکا پاسخ مثبت داده است. این وضعیت، فضای مانور پاکستان برای تنوع‌بخشی به شرکای انرژی خود را محدود می‌کند.

چالش سوم، آسیب‌پذیری اقتصادی پاکستان است. اقتصاد این کشور همچنان با بحران‌های ساختاری جدی روبه‌روست و توانایی تأمین مالی پروژه‌های بزرگ انرژی را ندارد. پروژه تاپی که هزینه آن بالغ بر ۱۰ میلیارد دلار پیش‌بینی شده، نیازمند سرمایه‌گذاری خارجی گسترده است که با توجه به وضعیت اقتصادی پاکستان، جذب آن دشوار خواهد بود.

چالش چهارم، رقابت قدرت‌های فرامنطقه‌ای است. رقابت چین، ایالات متحده و دیگر قدرت‌های فرامنطقه‌ای در این منطقه، فضای مانور کشورهایی همچون پاکستان را محدود کرده است؛ پاکستان به عنوان شریک راهبردی چین، در معرض فشارهای ناشی از رقابت پکن–واشینگتن قرار دارد و همین امر باعث شده تا آزادی عمل این کشور با محدودیت‌هایی جدی مواجه گردد..

افق‌های راهبردی

برای تبیین مسیر پیش‌روی معماری انرژی منطقه، می‌توان سه سناریو را متصور شد. در سناریوی نخست که می‌توان آن را «همگرایی منطقه‌ای در حوزه انرژی » نامید، کشورهای منطقه با تکیه بر پیوندهای انرژی و کریدوری، به سمت شکل‌گیری یک نظم انرژی چندجانبه حرکت می‌کنند. پروژه‌هایی مانند تاپی، خط لوله ایران–پاکستان، و اتصال بندرهای چابهار و گوادر می‌توانند به عنوان ستون‌های این معماری عمل کنند. در این سناریو، ایران به عنوان کانون ارتباط میان خلیج فارس، دریای عمان و آسیای مرکزی محسوب می‌گردد و پاکستان به عنوان پل انتقال انرژی میان آسیای مرکزی و جنوب آسیا عمل می‌کند. احتمال تحقق این سناریو مشروط به حل و فصل اختلافات کابل–اسلام‌آباد، کاهش تنش‌های هند–پاکستان و رفع تحریم‌های ایران است.

در سناریوی دوم که می‌توان آن را «تعادل‌بخشی انرژی» نامید، منطقه شاهد شکل‌گیری بلوک‌بندی‌های جدید در حوزه انرژی است که در آن پاکستان به سمت اتحاد راهبردی با عربستان، قطر و چین حرکت می‌کند، در حالی که هند روابط خود با ایالات متحده، اسرائیل و برخی از کشورهای حاشیه خلیج فارس را گسترش می‌دهد. این سناریو می‌تواند به یک «جنگ سرد انرژی» منجر شود که در آن ایران و پاکستان در دو سوی مختلف یک شکاف راهبردی قرار می‌گیرند. احتمال تحقق این سناریو با توجه به تحولات اخیر و تعمیق روابط پاکستان–عربستان، بسیار زیاد است.

در سناریوی سوم که می‌توان آن را «واگرایی انرژی» نامید، تشدید بحران‌های امنیتی، از جمله درگیری مجدد هند و

پاکستان، گسترش فعالیت گروه‌های مسلح در افغانستان و بلوچستان، و افزایش تنش‌ها میان ایران و اسرائیل، منطقه را به سمت یک وضعیت بحرانی سوق می‌دهد. در این سناریو، امکان شکل‌گیری یک معماری انرژی پایدار بسیار اندک است.

نتیجه‌گیری

تحولات جاری در معماری انرژی منطقه، نشانه‌هایی از حرکت به سوی نظمی متفاوت را آشکار می‌کند. این نظم نوین، نه یک معماری یکپارچه و از پیش طراحی‌شده، بلکه مجموعه‌ای از ترتیبات تدریجی و چندلایه است که در پاسخ به بحران‌های انرژی و در بهره‌گیری از فرصت‌های هم‌پیوندی شکل می‌گیرد. در این میان، نقش پاکستان نیز در حال تغییر است؛ این کشور از یک واردکننده صرف انرژی به یک «بازیگر چندوجهی» تبدیل خواهد شد که هم‌زمان در معادلات انرژی خلیج فارس، رقابت هند و پاکستان، بحران افغانستان و شبکه‌های کریدوری منطقه نقش‌آفرینی می‌کند.

برای ایران نیز، این تحولات حاوی فرصت‌ها و هم چالش‌هایی است. از یک‌سو، تهران می‌تواند با تکیه بر موقعیت ژئوپلیتیک خود به عنوان نقطه اتصال راهبردی میان خلیج فارس، دریای عمان و آسیای مرکزی، نقشی محوری در معماری نوین انرژی داشته باشد؛ از سوی دیگر، تشدید رقابت‌های منطقه‌ای و بلوک‌بندی‌های جدید ممکن است فضای مانور دیپلماتیک ایران را محدود نماید.
بر همین اساس، بهتر است اقدامات زیر توسط مقامات ایرانی انجام گیرد. نخست، ایران باید با تسریع در توسعه بندر چابهار و اتصال آن به خط لوله ایران- پاکستان، جایگاه خود را به عنوان نقطه اتصال راهبردی انرژی میان آسیای مرکزی و خلیج فارس تثبیت کند. دوم، با توجه به نیاز مبرم پاکستان به گاز طبیعی و ظرفیت ایران برای تأمین آن، تهران باید با ابتکار عمل دیپلماتیک، موانع تکمیل پروژه خط لوله ایران- پاکستان را کاهش دهد تا هرچه زودتر این پروژه به مرحله بهره‌برداری برسد. سوم، با توجه به پیشنهاد ایران برای دسترسی پاکستان به گاز ترکمنستان از طریق خط لوله ایران–پاکستان، این همکاری می‌تواند به یک الگوی موفق از همگرایی انرژی در منطقه تبدیل شود.

آینده معماری انرژی منطقه نه در چارچوب خطوط لوله انحصاری، بلکه در هم‌پیوندی شبکه‌ای و چندوجهی رقم خواهد خورد. پاکستان و ایران می‌توانند به جای قرار گرفتن در حاشیه این معماری، با اتخاذ راهبردهایی هوشمندانه، نقشی تعیین‌کننده در شکل‌دهی به آن ایفا کنند.

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال

متشکل از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.

بازآرایی راهبردی روابط اقتصادی پاکستان و آفریقا

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال



مقدمه

در سپتامبر ۲۰۲۶، مراسم افتتاحیه «شورای اقتصادی پاکستان و آفریقا» در اسلام‌آباد برگزار شد؛ رویدادی که مقامات پاکستانی آن را «یک نقطه عطف در تاریخ روابط اقتصادی» دو طرف نامیدند. هدف اعلامی این نهاد، افزایش مبادلات تجاری دوجانبه از سطح کنونی به ۱۵ میلیارد دلار تا سال ۲۰۳۰ است. این هدف‌گذاری جسورانه در شرایطی صورت می‌گیرد که مطابق آمارهای رسمی، مجموع تجارت پاکستان با قاره آفریقا در حدود ۴٫۸۵ میلیارد دلار در سال است و صادرات این کشور به آفریقا در سال ۲۰۲۴، تنها ۲.۳۹ میلیارد دلار بوده است. شکاف میان وضع موجود و هدف تعیین‌شده، پرسش‌های مهمی را درباره امکان تحقق، موانع ساختاری و راهبردهای عملیاتی این جهش تجاری مطرح می‌کند. نوشتار حاضر می‌کوشد با نگاهی تحلیلی، ابعاد مختلف این ابتکار را مورد بررسی قرار دهد و تصویری واقع‌بینانه از فرصت‌ها و چالش‌های پیش روی آن ارائه دهد. پرسش محوری این مقاله آن است که آیا پاکستان می‌تواند در مدت‌زمان کمتر از ۴ سال، حجم تجارت خود با آفریقا را بیش از سه برابر کند، و در صورت مثبت بودن پاسخ، چه پیش‌شرط‌هایی برای تحقق این هدف ضروری است؟

تاریخچه روابط تجاری پاکستان و آفریقا

پاکستان از زمان استقلال در سال ۱۹۴۷، روابط دیپلماتیک خود را با کشورهای آفریقایی گسترش داده و امروز با ۵۷ کشور و سرزمین جزیره‌ای در این قاره روابط سیاسی و تجاری دارد. با این حال، این روابط در طول دهه‌های گذشته عمدتاً در چارچوب همکاری‌های دیپلماتیک و سیاسی باقی مانده و ابعاد اقتصادی آن بسیار محدود بوده است. برخی تحلیلگران مسائل آفریقا تصریح می‌کنند که تلاش‌های پاکستان برای ارتقای جایگاه خود در این قاره با موانع جدی روبه‌رو بوده و این کشور در مقایسه با رقبایی چون هند و چین، حضور اقتصادی کم‌رنگ‌تری در آفریقا داشته است.

بر اساس آمارهای رسمی، حجم تجارت دوجانبه پاکستان با آفریقا در حدود ۴.۸۵ میلیارد دلار است که از این مقدار، ۲.۲۴ میلیارد دلار مربوط به صادرات پاکستان (شامل برنج، منسوجات و دارو) و ۲.۶۱ میلیارد دلار سهم واردات (شامل زغال‌سنگ، چای و نفت) این کشور را تشکیل می‌دهند. کنیا، آفریقای جنوبی، نیجریه، مراکش و تانزانیا مهم‌ترین شرکای تجاری پاکستان در این قاره محسوب می‌شوند. حجم تجارت پاکستان با کشورهای آفریقایی در مقایسه با برخی رقبای منطقه‌ای این کشور بسیار اندک است؛ به‌طور مثال، حجم صادرات هند به آفریقا در حدود ۳۰ میلیارد

دلار در سال است؛ مقایسه این رقم با میزان صادرات پاکستان به قاره آفریقا نشان می‌دهد که سهم پاکستان از این بازار بسیار ناچیز است. این شکاف نه‌تنها ناشی از محدودیت‌های اقتصادی، بلکه بازتاب ضعف در دیپلماسی اقتصادی و فقدان راهبرد بلندمدت برای حضور در بازارهای آفریقایی است. پاکستان در طول دهه‌های گذشته فاقد یک سند راهبردی مدون برای تجارت با آفریقا بوده و حضور اقتصادی این کشور در آفریقا عمدتاً ناشی از ابتکارات موردی سفارتخانه‌ها و تلاش‌های پراکنده بخش خصوصی بوده است. این در حالی است که رقبای منطقه‌ای، از جمله هند، ترکیه و امارات متحده عربی، طی دو دهه گذشته راهبردهایی جامع برای تجارت با آفریقا تدوین کرده و در همین زمینه، نهادهای تخصصی برای اجرای آن ایجاد کرده‌اند.

تحلیل ساختار تجارت پاکستان و آفریقا

نگاهی دقیق به سبد کالاهای تجاری پاکستان با آفریقا، آسیب‌پذیری ساختاری این روابط را نمایان می‌سازد. صادرات پاکستان به این قاره به شدت محدود است و تنوع چندانی در آن دیده نمی‌شود؛ به گونه‌ای که برنج و منسوجات به‌تنهایی در حدود ۶۲ درصد از سبد صادراتی پاکستان به این قاره را تشکیل می‌دهند. تمرکز شدید صادرات پاکستان بر چند کالای محدود، این بخش را در برابر نوسانات قیمت جهانی کالاهای کشاورزی و تغییرات تقاضا آسیب‌پذیر می‌سازد. از سوی دیگر، الگوی واردات پاکستان از آفریقا نیز نشان‌دهنده یک رابطه نابرابر و مبتنی بر مواد خام است؛ به‌گونه‌ای که زغال‌سنگ، چای و نفت خام، عمده واردات این کشور از قاره آفریقا را تشکیل می‌دهند و همین امر بیانگر جایگاه پاکستان به عنوان بازار مصرف برای مواد خام آفریقایی و نه یک شریک صنعتی در زنجیره ارزش است.

نکته حائز اهمیت آن است که حوزه‌هایی که پاکستان در آن‌ها مزیت رقابتی دارد، مانند منسوجات، با نیازهای بازار اغلب کشورهای آفریقایی متناسب نیست. بازار آفریقا، به ویژه در کشورهای جنوب صحرا، بیشتر نیازمند کالاهای واسطه‌ای، ماشین‌آلات سبک و محصولات غذایی است؛ در این حوزه‌ها، کشورهایی چون ترکیه، چین و هند با تأمین کالاهای ذکر شده، عملکرد بهتری نسبت به پاکستان داشته‌اند. این ناهماهنگی میان عرضه و تقاضا، یکی از موانع اصلی جهش تجاری مورد نظر است که بدون بازنگری در الگوی تولید و صادرات، دستیابی به هدف ۱۵ میلیارد دلاری را دشوارتر می‌سازد. برای درک عمق این شکاف، مقایسه وضعیت پاکستان با هند و چین ضروری است. چین با سرمایه‌گذاری گسترده در زیرساخت‌های بندری، جاده‌ای و انرژی آفریقا، حضور اقتصادی خود را در این قاره نهادینه کرده و هند با تمرکز بر دیپلماسی اقتصادی، بورسیه‌های تحصیلی و انتقال فناوری، نفوذ نرم خود را در این قاره گسترش داده است. در این میان، پاکستان نه از ابزارهای مالی چین برای سرمایه‌گذاری کلان برخوردار است و نه از راهبرد دیپلماسی اقتصادی منسجم هند بهره می‌برد. این خلأ راهبردی، مهم‌ترین عامل ضعف حضور اقتصادی پاکستان در آفریقا در مقایسه با رقبای منطقه‌ای به‌شمار می‌رود.

موانع ساختاری و نهادی پیش‌رو

یکی از موانع اصلی توسعه تجارت پاکستان با آفریقا، نبود زیرساخت‌های بانکی و تسهیلات تجاری کارآمد است. بر اساس گزارش گروه تجاری «یونایتد بیزینس گروپ»، ضعف زیرساخت‌های بانکی و کمبود تسهیلات تجاری از موانع اصلی گسترش روابط اقتصادی میان پاکستان و آفریقا می‌باشند. نبود خطوط اعتباری مستقیم میان بانک‌های پاکستانی و آفریقایی، هزینه و ریسک مبادلات تجاری را برای فعالان بخش خصوصی دو طرف به طور قابل توجهی افزایش می‌دهد. این مشکل در حالی است که رقبای پاکستان، به ویژه چین، شبکه بانکی گسترده و ابزارهای مالی متنوعی را در اختیار تجار خود در آفریقا قرار داده‌اند؛ عاملی که شکاف رقابتی میان پاکستان و رقبای منطقه‌ای را عمیق‌تر می‌کند.

عامل دوم، ضعف زیرساخت‌های حمل و نقل و لجستیک است. فاصله جغرافیایی میان پاکستان و آفریقا، به ویژه کشورهای جنوب صحرا، قیمت تمام‌شده کالاهای پاکستانی را به حدی افزایش می‌دهد که توان رقابت آن‌ها در بازارهای آفریقایی به‌طور محسوسی کاهش می‌یابد. نبود خطوط کشتیرانی مستقیم و وابستگی به مسیرهای ترانزیتی پرهزینه، زمان تحویل کالا را طولانی و غیرقابل پیش‌بینی می‌سازد. این در حالی است که کشورهای رقیب مانند هند و چین، سرمایه‌گذاری‌های گسترده‌ای در زیرساخت‌های بندری و لجستیکی آفریقا انجام داده‌اند و از این طریق، مزیت رقابتی پایداری برای تجار خود ایجاد کرده‌اند. برای نمونه، چین در بندر مومباسا در کنیا و بندر جیبوتی در شاخ آفریقا سرمایه‌گذاری‌های کلانی انجام داده

که دسترسی تجار چینی به بازارهای شرق و مرکز آفریقا را به طور قابل توجهی افزایش داده است. در مقابل، پاکستان نه‌تنها از چنین زیرساخت‌هایی بی‌بهره است، بلکه حتی فاقد خطوط کشتیرانی مستقیم به بسیاری از بنادر کلیدی آفریقایی است.

سومین چالش، تنوع استانداردها و مقررات بهداشتی در بازار آفریقاست. این قاره از حیث استانداردهای بهداشتی، دارای نظام‌های مقرراتی متنوع و ناهمگونی است. برخی کشورهای آفریقایی الزامات سخت‌گیرانه‌ای برای واردات محصولات کشاورزی و دارویی دارند، در حالی که برخی دیگر استانداردهای پایین‌تری اعمال می‌کنند. این تنوع مقرراتی، صادرکنندگان پاکستانی را با هزینه‌های انطباق و پیچیدگی‌های رویه‌ای روبه‌رو می‌سازد؛ چالشی که شرکت‌های کوچک و متوسط پاکستانی توان چندانی برای مدیریت آن ندارند. علاوه بر این، ضعف نهادی و هماهنگی بین‌بخشی نیز از دیگر موانع عمده است. اگرچه شورای اقتصادی پاکستان و آفریقا به عنوان یک نهاد ثبت‌شده در کمیسیون بورس و اوراق بهادار پاکستان وجود دارد، اما موفقیت آن در تحقق اهداف از پیش تعیین‌شده به هماهنگی مؤثر میان وزارت بازرگانی، وزارت امور خارجه، نهادهای نظارتی و بخش خصوصی وابسته است. تجربه تاریخی نشان می‌دهد که نهادهای مشابه در پاکستان اغلب با مشکل موازی‌کاری، فقدان اختیارات اجرایی و کمبود منابع مالی مواجه بوده‌اند و رقابت میان نهادهای دولتی می‌تواند توان محدود این شورا را به هدر دهد. افزون بر این، بی‌ثباتی‌های سیاسی پاکستان و تغییرات مکرر در سیاست‌های اقتصادی، اعتماد شرکای آفریقایی به فضای سرمایه‌گذاری را کاهش می‌دهد و در بلند مدت باعث تضعیف اعتماد آن‌ها به پاکستان می‌گردد.

چشم‌انداز راهبردی

آفریقا با جمعیتی بالغ بر ۱.۵ میلیارد نفر و نرخ رشد اقتصادی قابل توجه در بسیاری از کشورها، یکی از بزرگ‌ترین بازارهای نوظهور جهان محسوب می‌شود. طبقه متوسط شهری در کشورهایی چون کنیا، نیجریه، آفریقای جنوبی و مراکش در حال گسترش است و تقاضا برای محصولات دارویی، غذایی فرآوری‌شده، خدمات فناوری اطلاعات و کالاهای مصرفی در حال افزایش است. در صورت طراحی یک راهبرد منسجم، پاکستان با برخورداری از مزیت‌هایی مانند جمعیت جوان و نیروی کار ماهر در حوزه‌های فناوری و تولید می‌تواند سهم قابل توجهی از این بازار در حال رشد را به خود اختصاص دهد. صنعت داروسازی پاکستان از توان تولید قابل توجهی برخوردار است و می‌تواند نیازهای دارویی کشورهای آفریقایی را با قیمت مناسب تأمین کند. این مزیت به ویژه در کشورهایی چون نیجریه، کنیا و اتیوپی که با کمبود دسترسی به داروهای ارزان‌قیمت مواجه هستند، می‌تواند به پاکستان این امکان را دهد تا در مدت کوتاهی سهم قابل توجهی از بازار دارویی این کشورها را به خود اختصاص دهد.

«حامد اصغر خان»، سرپرست شورای اقتصادی پاکستان و آفریقا، ظرفیت فعلی صادرات فناوری اطلاعات پاکستان را ۲.۷ میلیارد دلار اعلام کرده و پیش‌بینی نموده با ورود به بازار آفریقا، این رقم می‌تواند «بیش از دو برابر» شود. شرکت‌های فناوری اطلاعات پاکستانی در حوزه‌هایی مانند توسعه نرم‌افزارها، خدمات مالی دیجیتال و کشاورزی هوشمند از توانمندی‌های قابل توجهی برخوردارند که با نیازهای بازار در حال ظهور آفریقا همخوانی دارد. "شورای اقتصادی پاکستان و آفریقا" برنامه‌های مشخصی برای عملیاتی کردن اهداف خود تدوین کرده است. بر اساس گزارش‌های منتشر شده، این شورا دو مأموریت تجاری برای شرق آفریقا در سه‌ماهه چهارم سال ۲۰۲۶ تدارک دیده و کشورهای رواندا، اتیوپی، اوگاندا و جیبوتی را در صدر اولویت‌های خود قرار داده است. تمرکز بر شرق آفریقا، انتخابی هوشمندانه به نظر می‌رسد، زیرا این منطقه از ثبات سیاسی و محیط تجاری مساعدتری نسبت به دیگر مناطق این قاره برخوردار است. رواندا به عنوان یک اقتصاد در حال رشد و اتیوپی به عنوان دومین کشور پرجمعیت این قاره، بازارهای جذابی برای کالاها و خدمات پاکستانی محسوب می‌شوند.

علاوه بر این، شورا اعلام کرده است که ۱۰۰ بورسیه تحصیلی و ۱۰۰ فرصت کارآموزی برای اتباع آفریقایی در پاکستان فراهم خواهد کرد و اقداماتی برای تسهیل روادید تجاری و پرداخت‌های بین‌المللی در دستور کار قرار داده است. این اقدامات، در صورت اجرای مؤثر، می‌تواند به ایجاد اعتماد و پیوندهای انسانی میان دو طرف (که پیش‌نیاز روابط تجاری پایدار است) کمک نماید. با این حال، تحقق این چشم‌انداز بدون رفع موانع ساختاری امکان‌پذیر نیست و اصلاح نظام بانکی، توسعه زیرساخت‌های حمل و نقل، انطباق با استانداردهای بین‌المللی و تقویت هماهنگی نهادی، پیش‌شرط‌های ضروری این مسیر محسوب می‌شوند.

افزون بر آن، در بازار آفریقا، پاکستان علاوه بر رقبای سنتی خود، با ایران و ترکیه نیز در رقابت است. ایران به دلیل تحریم‌های بین‌المللی، عملاً از رقابت در بازارهای آفریقایی محروم شده، اما ترکیه با راهبرد فعال دیپلماسی اقتصادی و سرمایه‌گذاری در بخش‌های عمرانی و تجاری، به یکی از بازیگران مهم در این قاره تبدیل شده است. پاکستان برای رقابت با ترکیه، نه‌تنها به منابع مالی نیاز دارد، بلکه باید از ابزارهای دیپلماسی فرهنگی و نرم نیز بهره بگیرد.

جمع‌بندی

هدف‌گذاری برای افزایش تجارت پاکستان و آفریقا به ۱۵ میلیارد دلار تا سال ۲۰۳۰، هدفی بلندپروازانه اما قابل تحقق است. دستیابی به این هدف مستلزم آن است که پاکستان از رویکرد سنتی «تجارت کالا محور» به سمت راهبرد «تولید مشترک و سرمایه‌گذاری متقابل» حرکت کند. «سردار طاهر محمود»، رئیس اتاق بازرگانی و صنعت اسلام‌آباد، این رویکرد را «تولید در آفریقا به جای فروش به آفریقا» نامیده است؛ رویکردی که در واقع جوهره تحول مورد نیاز است. برخلاف صادرات کالاهای مصرفی، سرمایه‌گذاری مشترک، انتقال فناوری و ایجاد زنجیره‌های ارزش فراملی، بنیانی مستحکم‌تر برای تداوم روابط اقتصادی فراهم می‌کنند.

در نهایت، موفقیت شورای اقتصادی پاکستان و آفریقا را باید نه در اعلام اهداف بلندپروازانه، بلکه در توانایی آن برای ایجاد ساختارهای نهادی پایدار، جلب مشارکت جدی بخش خصوصی و ارائه مشوق‌های عملی برای تجار و سرمایه‌گذاران دو طرف سنجید. تجربه کشورهایی چون ترکیه و هند نشان می‌دهد که تداوم حضور در بازار آفریقا مستلزم تدوین دیپلماسی اقتصادی جامع، ایجاد دفاتر تجاری دائمی و تربیت نیروی انسانی متخصص در امور آفریقا است. به تعبیر «حامد اصغر خان»، آفریقا«غول خفته» اقتصاد جهانی است که در حال بیدار شدن است. پرسش اساسی این است که آیا پاکستان می‌تواند پیش از آنکه این غول به طور کامل بیدار شود و بازارهایش توسط دیگر رقبا تصاحب گردد، جای پای خود را در این قاره تثبیت کند؟ پاسخ به این پرسش، نه‌تنها به اراده سیاسی و منابع مالی، بلکه به ظرفیت نهادی و کیفیت راهبردی بستگی دارد که پاکستان برای این منظور طراحی می‌کند. بدون یک نقشه راه جامع که هم‌زمان به ابعاد اقتصادی، نهادی، دیپلماتیک و فرهنگی توجه کند، تجارت ۱۵ میلیارد دلاری هدف‌گذاری شده ممکن است در حد یک شعار باقی بماند؛ اما با طراحی هوشمندانه و اجرای منسجم، می‌تواند به یک نقطه عطف در روابط پاکستان و آفریقا تبدیل شود.

نوشته تیم تحریریه اندیشکده اقبال

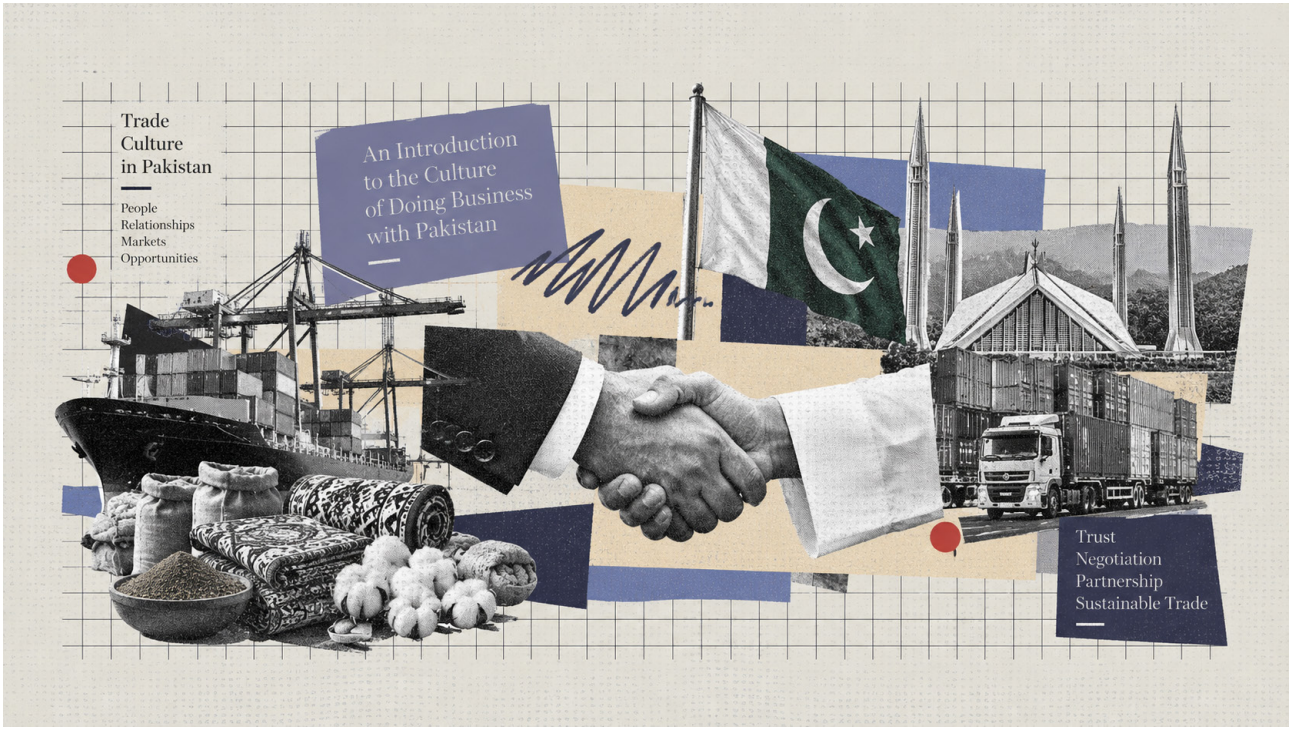
متشکل از دیپلمات‌ها، سیاستمداران، نویسندگان، پژوهشگران، استادان و دانشجویان دانشگاه‌های معتبر ایران و پاکستان؛ هم‌صدا در اندیشه، متکثر در نگاه.



فرهنگ

درآمدی بر فرهنگ تجارت با پاکستان

نوشته دکتر مریم خالقی‌نژاد



چکیده مدیریتی

فرهنگ تجارت پاکستان مجموعه‌ای از هنجارها و الگوهای ارتباطی است که بر شکل‌گیری و پیشبرد تعاملات تجاری با این کشور اثرگذار است. عواملی مانند اعتماد و روابط شخصی، احترام به سلسله‌مراتب، شیوه‌های ارتباطی و ملاحظات فرهنگی در مذاکره و مبادله نقش مهمی دارند. این عوامل در کنار زبان و زمینه‌های اجتماعی، بر چگونگی تفسیر تعهدات، روند تصمیم‌گیری و تعامل میان طرف‌های تجاری تأثیر می‌گذارند. این یادداشت نشان می‌دهد که شناخت این الگوها صرفاً آگاهی از آداب معاشرت نیست، بلکه بخشی از درک یک بستر فرهنگی است که روابط تجاری در آن معنا می‌یابند.

مقدمه

تجارت با پاکستان تنها به شناخت کالا، قیمت، مسیرهای حمل‌ونقل و مقررات گمرکی محدود نمی‌شود؛ فرهنگ تجارت نیز (از شیوه ارتباط و شکل‌گیری اعتماد تا نحوه مذاکره، فرایند تصمیم‌گیری و چگونگی ثبت تعهدات) می‌تواند بر نتیجه معامله اثر بگذارد.

شناخت فرهنگ تجارت به طرف خارجی کمک می‌کند نیازها و انتظارات شرکای پاکستانی را بهتر بشناسد و ارتباط خود را متناسب با این شرایط تنظیم کند. برای طرف‌های پاکستانی نیز ارتباط روشن، پایبندی به تعهدات و مستندسازی حرفه‌ای می‌تواند اعتماد شرکای خارجی را افزایش دهد و زمینه همکاری‌های پایدار را فراهم کند. با این حال، شناخت فرهنگی مکمل بررسی اعتبار طرف معامله، مشاوره حقوقی و رعایت مقررات است نه جایگزین آن. فرهنگ به درک موقعیت کمک می‌کند، اما تعهدات باید بر پایه توافق‌های روشن و اسناد معتبر تعیین شوند.

پاکستان کشوری متنوع است؛ در این کشور، تنوع در لهجه‌ها و زبان‌ها، ساختار صنعتی، اندازه شرکت‌ها و شیوه‌های مدیریتی چشمگیر است. رفتار یک شرکت کوچک خانوادگی ممکن است با یک شرکت بزرگ صادراتی تفاوت داشته باشد. حتی در یک مجموعه نیز افراد مختلف ممکن است شیوه‌های متفاوتی برای مذاکره و تصمیم‌گیری داشته باشند. بنابراین، مسائل مطرح شده در این نوشتار را باید به‌منزله رهنمودی برای تسهیل در مسیر معاملات به‌شمار آورد، نه قواعدی قطعی که به همه تجار پاکستانی تعمیم‌پذیر باشد.

در ادامه، رفتارها و انتظارات مرتبط با تجارت کالا مورد بررسی قرار می‌گیرند. این موضوع با راه‌اندازی یا اداره یک کسب‌وکار در داخل پاکستان تفاوت دارد و لازم است قوانین، مقررات و شرایط بازار آن کشور نیز به‌طور جداگانه بررسی شود.

مؤلفه‌های مهم در فرهنگ تجارت در پاکستان

فرهنگ تجارت پاکستان را می‌توان بر پایه چند مؤلفه اصلی شناخت. این مؤلفه‌ها در شکل‌گیری و پیشبرد تعاملات تجاری نقشی تعیین‌کننده دارند. در ادامه این مؤلفه‌ها به‌صورت جداگانه مورد بررسی قرار می‌گیرند.

اعتمادسازی و شکل‌گیری رابطه تجاری: در بسیاری از معاملات بین‌المللی، طرفین پیش از نهایی‌کردن قیمت‌ها و قرارداد می‌خواهند از اعتبار و توانمندی یکدیگر اطمینان حاصل کنند. برای طرف پاکستانی، جلب اعتماد و اطمینان بسیار مهم است. او ممکن است درباره سابقه شرکت، تجربه صادرات، کیفیت محصولات و تحویل به‌موقع کالا پرس‌وجو کند. اعتمادسازی تنها با برخورد دوستانه شکل نمی‌گیرد، بلکه رفتارهای قابل‌سنجش نیز نقش مهمی در تحکیم آن دارند. پاسخ‌گویی به‌موقع، ارائه اطلاعات دقیق، وقت‌شناسی و پرهیز از وعده‌های غیرواقعی می‌تواند اعتبار طرف تجاری را تقویت کند. در مقابل، تغییر مکرر قیمت‌ها یا شرایط، پاسخ‌های مبهم و تأخیر در ارائه اسناد ممکن است باعث کاهش اعتماد گردد.

معرفی افراد: در پاکستان سنت‌های مختلفی برای نام‌گذاری وجود دارد که بر اساس قومیت، منطقه، قبیله یا دین فرد متفاوت است. اغلب اسامی پاکستانی ریشه عربی، هندی ـ فارسی یا ترکی دارند. هویت خانوادگی یا قبیله‌ای اهمیت زیادی دارد و به‌طور سنتی با احترام فراوان با آن برخورد می‌شود. به همین دلیل، بسیاری از پاکستانی‌ها نام خانواده یا قبیله را نیز به نام خانوادگی خود اضافه می‌کنند. عناوین شغلی، صلاحیت‌های حرفه‌ای، عناوین دانشگاهی و مدارک تحصیلی نیز در پاکستان اهمیت زیادی دارند. این عناوین به تعیین جایگاه فرد و درک موقعیت او در شرکت یا سازمان کمک می‌کنند. بنابراین، هنگام مورد خطاب قرار دادن شریک تجاری، به‌ویژه در نخستین دیدارها یا موقعیت‌های رسمی، بهتر است که ابتدا سمت، عنوان یا مدرک او ذکر شود و سپس نام خانوادگی به کار برده شود.

اهمیت گفت‌وگوی مقدماتی و آشنایی کلی: گفت‌وگوهای مقدماتی و غیررسمی در روابط تجاری پاکستان اهمیت زیادی دارند و مقدمه‌ای برای مذاکرات اصلی به شمار می‌روند. برای بازرگانان پاکستانی شناخت دقیق شرکای بالقوه خود بسیار حائز اهمیت است، زیرا ایجاد رابطه، اساس هر فعالیت تجاری است. در جریان چنین گفت‌وگوهایی، میان طرفین احساس اعتماد شکل می‌گیرد؛ اعتمادی که در فرهنگ‌های شرقی جایگاه بسیار مهمی در پیشبرد روابط دارد.

زبان ارتباطات و مکاتبات تجاری: در بسیاری از مکاتبات رسمی و تعاملات تجاری در پاکستان از زبان انگلیسی استفاده می‌شود و اردو نیز زبان ملی این کشور است. با این حال، زبان مورد استفاده را باید با طرف معامله هماهنگ کرد. حتی زمانی که هر دو طرف به انگلیسی گفت‌وگو می‌کنند، تفاوت در اصطلاحات فنی، واحدهای اندازه‌گیری یا تفاوت در درک طرفین از واژه‌هایی مانند «تحویل، تأیید و پرداخت» می‌تواند موجب ابهام گردد. برای پیشگیری از این ابهامات مکاتبات مهم باید کوتاه، روشن و ساختارمند باشند. به‌جای نوشتن «قیمت و زمان تحویل مورد توافق است»، بهتر است قیمت، ارز، مقدار، محل تحویل و تاریخ تقریبی جداگانه درج شوند.

موضوعات مناسب و مباحث حساس در گفت‌وگو: مسائل خانوادگی به‌طور سنتی یکی از موضوعات مهم گفت‌وگو در جامعه پاکستان است. نشان دادن علاقه به شریک تجاری و پرسیدن سؤال‌هایی درباره وضعیت سلامت او، پل‌های ارتباطی مناسبی ایجاد می‌کند. در عین حال، ارائه اطلاعاتی درباره خود نیز سودمند است. برای شریک پاکستانی مهم است که اطلاعاتی درباره پیشینه خانوادگی و اجتماعی، تحصیلات، تجربه، صلاحیت‌ها و سایر سوابق شما داشته باشد. اغلب پاکستانی‌ها از اظهارنظرهای مثبت دیگران درباره تاریخ و فرهنگ غنی این کشور استقبال می‌کنند، چراکه پاکستانی‌ها به میراث فرهنگی و دستاوردهای تاریخی خود افتخار می‌کنند.
اما برخی موضوعات در فرهنگ تجارت پاکستان بسیار حساسیت‌برانگیزند. در فرهنگ کسب‌وکار این کشور صحبت درباره خانواده رایج و پذیرفتنی است، اما باید از پرسش و گفت‌وگو درباره زنان خانواده (یعنی همسر، مادر، خواهر و به‌ویژه دختران) خودداری کرد. دین و مباحث مرتبط با اسلام نیز از موضوعات نسبتاً حساس به‌شمار می‌رود، بنابراین بهتر است از طرح آن در گفت‌وگوها پرهیز گردد. هر اظهارنظری که حتی به‌طور غیرمستقیم دال بر انتقاد از اسلام و مباحث اسلامی باشد، در میان

بازرگانان پاکستانی پسندیده نیست. بهتر است به‌طور کلی از موضوعات سیاسی، به‌ویژه بحث درباره تحولات منطقه (مانند مناقشه هند و پاکستان بر سر مناطق مورد اختلاف در کشمیر) پرهیز شود. از جمله مسائل حساس دیگر، بحث درباره مسائل متضاد یا حساس با سیاست‌های کلی پاکستان است؛ مانند سیاست کشورهای دیگر، به‌خصوص درباره اسرائیل و ایالات متحده آمریکا، و مسائل داخلی پاکستان.

سبک ارتباط: پاکستان کشوری چندملیتی و چندقومیتی است؛ بنابراین سبک و شیوه ارتباط ممکن است بر اساس گروه قومی طرف مقابل متفاوت باشد. به‌طور کلی، در فرهنگ ارتباطی پاکستان، صراحت و رک‌گویی کمتر رایج است. برعکس، اظهارات آنان اغلب حاوی معناهایی ضمنی است؛ معناهایی که تحت تأثیر عواملی مانند رابطه میان دو طرف گفت‌وگو، جایگاه آنان در جامعه و موقعیت ارتباطی شکل می‌گیرد. در این زمینه، ناگفته‌ها، برخی حرکات و حالت‌های چهره، لحن صدا و حتی معنای بعضی واژه‌ها که فقط برای گویشوران این فرهنگ قابل درک است، اهمیت ویژه‌ای دارد. در جامعه پاکستان بر روابط میان افراد تأکید بسیار زیادی وجود دارد. برای حفظ این روابط، لازم است با ملاحظه و تدبیر عمل کرد. پرهیز از اظهارات تند، بیش از همه درباره واژه «نه» صدق می‌کند. بسیاری از افراد تلاش می‌کنند این واژه را در گفت‌وگوهای خود به کار نبرند، زیرا ممکن است باعث خدشه‌دارشدن حیثیت طرف مقابل و در نتیجه برهم‌خوردن رابطه شود. اگر گوینده ناچار باشد پاسخ منفی بدهد، این پاسخ در پاکستان معمولاً به شکل غیرمستقیم و تا حدی مبهم بیان می‌شود.

فرهنگ سلسله‌مراتبی: پاکستان کشوری اجتماع‌محور است و مردم این کشور وفاداری بی‌چون‌وچرایی به خانواده، دوستان و همسایگان خود دارند. فرهنگ کسب‌وکار پاکستان تأکید زیادی بر سلسله‌مراتب دارد. هرچه فردی مسن‌تر و باتجربه‌تر باشد، از احترام بیشتری برخوردار می‌شود. تصمیم‌ها معمولاً از بالا به پایین گرفته می‌شوند. ممکن است در جلسات گفت‌وگوی آزاد انجام شود، اما تصمیم نهایی اغلب بر عهده مدیران ارشد است. این ساختار، به‌ویژه در سازمان‌های بزرگ، به حفظ شفافیت و نظم کمک می‌کند. در عین حال، متخصصان جوان و شرکت‌های نوپا سبک‌های مشارکتی‌تر را دنبال می‌کنند که بازتابی از روندهای جهانی است.

تنوع فرهنگی؛ پرهیز از تعمیم: برخی بازرگانان با تکیه بر چند تجربه محدود درباره همه بازرگانان پاکستانی حکم کلی صادر می‌کنند. این تعمیم ممکن است به قضاوت‌های نادرست منجر شود، زیرا شیوه کار با توجه به صنعت، اندازه شرکت، منطقه، سابقه صادرات و شخصیت افراد تفاوت دارد. ممکن است یک شریک بر گفت‌وگوی رابطه‌محور تأکید کند و شریک دیگری از ابتدا خواهان پیشنهاد رسمی، اسناد و جدول زمانی باشد. رویکرد مناسب، حفظ احترام و انعطاف در کنار پرسش‌های دقیق است.

نباید یک تجربه محدود را به همه بازرگانان پاکستانی تعمیم داد. شیوه کار می‌تواند با توجه به منطقه، صنعت، پیشینه صادراتی، اندازه شرکت و نوع مالکیت تفاوت داشته باشد. همچنین، عرف یک صنعت ممکن است با صنعت دیگر یکسان نباشد؛ برای مثال، انتظارات در تجارت کالا، خدمات حرفه‌ای و فناوری لزوماً مشابه نیست.

به‌جای تکیه بر کلیشه‌ها، بهتر است پرسش‌ها از طرف مقابل به‌صراحت مطرح شوند: زبان کاری چیست؟ چه کسانی باید در جلسه حاضر باشند؟ قالب مطلوب پیشنهاد یا قرارداد کدام است؟ تصمیم نهایی چگونه گرفته می‌شود؟ پاسخ به این پرسش‌ها مبنای دقیق‌تری برای همکاری فراهم می‌کند.

مهمان‌نوازی و ارتباط غیررسمی: پذیرایی، گفت‌وگوی کوتاه غیررسمی و تبادل احترام ممکن است بخشی از شکل‌گیری رابطه تجاری باشد. اختصاص زمانی به آشنایی اولیه، گاهی به شناخت بهتر طرفین کمک می‌کند و پیش از ورود به جزئیات معامله، زمینه گفت‌وگویی سازنده را فراهم می‌آورد. با این حال، پذیرایی یا برخورد دوستانه را نباید نشانه قطعی توافق یا تضمین همکاری دانست.

پذیرایی معمول با هدیه‌های گران‌قیمت یا امتیازهای نامتعارف تفاوت دارد. طرفین باید رویکردهای خاص خود درباره پذیرش هدیه و تعارض منافع را در پیش گیرند و هرگونه پرداخت یا منفعت مشکوک را رد کنند. حفظ رابطه خوب باید هم‌زمان با شفافیت مالی و رعایت مقررات ضدفساد انجام شود.

ملاحظات مذهبی، مالی و زمانی: اسلام در زندگی عمومی و اجتماعی پاکستان نقش مهمی دارد، اما میزان اثر آن بر رویه هر شرکت و هر فرد متفاوت است. مناسبت‌های مذهبی ممکن است بر برنامه‌ریزی جلسه‌ها یا زمان‌بندی کار اثرگذار باشند. رعایت احترام در گفت‌وگو درباره باورها و مناسبت‌های مذهبی نیز بخشی از تعامل حرفه‌ای است.

در برخی معاملات ممکن است طرفین درباره روش‌های مالی سازگار با اصول مالی اسلامی پرس‌وجو کنند. این موضوع به نوع معامله، شرکت و ترجیح طرفین بستگی دارد و نباید آن را قاعده‌ای فراگیر برای تمام تجارت‌ها دانست. تعطیلات رسمی و مناسبت‌های مذهبی، از جمله ماه رمضان و اعیاد مذهبی، ممکن است بر زمان پاسخ‌گویی، برگزاری جلسه‌ها یا روند حمل‌ونقل اثر بگذارند. میزان اثرگذاری به نوع شرکت، منطقه و نوع و حجم معامله بستگی دارد و نباید این پیش‌فرض را قطعی دانست که فعالیت‌های تجاری در این مقاطع کاملاً متوقف می‌شود. در زمان‌های حساس، باید تاریخ جلسات، مهلت تأیید اسناد، زمان پرداخت و تاریخ تحویل را جداگانه تعیین کرد. همچنین بهتر است برای تأخیرهای احتمالی نیز محدوده زمانی در نظر گرفته شود.

نتیجه‌گیری

فرهنگ تجارت با پاکستان را باید بخشی از مدیریت ریسک و کیفیت رابطه تجاری دانست، نه مجموعه‌ای از قواعد ثابت درباره رفتار همه بازرگانان. توجه به اعتمادسازی، احترام، سلسله‌مراتب تصمیم‌گیری، مهمان‌نوازی، شیوه بیان مخالفت، چانه‌زنی و مناسبت‌های مذهبی می‌تواند به طرف خارجی کمک کند تا موقعیت‌ها را بهتر تفسیر کند و ارتباط مؤثرتری داشته باشد. با این حال، هیچ‌یک از این عوامل به‌تنهایی اثبات‌کننده اعتبار، توانایی مالی یا تعهد طرف معامله نیست.
از دید حرفه‌ای، همکاری ایمن و پایدار بر سه پایه استوار است: شناخت زمینه‌های فرهنگی، راستی‌آزمایی تجاری و مستندسازی حقوقی و اجرایی. شناخت فرهنگی به شکل‌گیری ارتباط و پیشگیری از برداشت نادرست کمک می‌کند؛ راستی‌آزمایی، هویت و توانایی طرف را بررسی می‌کند؛ و مستندسازی حقوقی، مسئولیت‌ها و راه‌حل‌های احتمالی را مشخص می‌سازند. حذف هر یک از این پایه‌ها می‌تواند ریسک معامله را افزایش دهد. نتیجه راهبردی آن است که در فرهنگ تجارت پاکستان روابط بر نتایج ارجحیت دارند، سلسله‌مراتب و جایگاه خانوادگی، تحصیلی و حرفه‌ای نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری و پیشبرد معاملات تجاری دارند، دین بر برنامه‌های روزمره و رفتار در محیط کار اثر می‌گذارد و مهمان‌نوازی بخشی از فرایند ایجاد رابطه است، نه امری فرعی. در پایان بایستی گفت که شناخت فرهنگ تجارت پاکستان، در کنار راستی‌آزمایی تجاری و مستندسازی حقوقی، زمینه‌ساز همکاری‌های پایدار و کم‌ریسک است.



دکتر مریم خالقی‌نژاد
فوق دکتری علوم سیاسی، مدرس مدعو دانشگاه، کارشناس مسائل فرهنگی، دبیر گروه تخصصی دیپلماسی فرهنگی مجله ایرانی روابط بین الملل، دبیر گروه کتاب و صلح انجمن علمی مطالعات صلح ایران، پژوهشگر مراکز پژوهشی و علمی.

پادزهر تصوف در زمین سیاست؛ مکاتب عرفانی، زیرساخت معنوی معماری نوین منطقه

نوشته سمیرا گیلانی



مقدمه

هنگامی‌که سخن از «معماری نوین منطقه‌ای» از کابل تا خلیج فارس به‌میان می‌آید، اندیشکده‌ها بی‌درنگ مسائل را در چارچوب محاسبات سرد قدرت و موازنه‌های سیاسی مورد بررسی قرار می‌دهند: قراردادهای امنیتی، موازنه قدرت، خطوط لوله گاز و تسلیحات نظامی. اما در این میان، همواره یک لایه پنهان نادیده گرفته می‌شود؛ هیچ نظم منطقه‌ای بدون داشتن یک «پیوستار فرهنگی بومی» و یک «پیوند معنوی پایدار» دوام نخواهد آورد. اگر ائتلاف‌های این منظومه جغرافیایی شکننده‌اند، به این دلیل است که بر روی یک بستر فکری از هم گسیخته بنا شده‌اند. برای همگرایی واقعی میان پاکستان، ایران، افغانستان و کشورهای خلیج فارس، ما نیازمند یک هویت نرم مشترک هستیم. این هویت دقیقاً در ژئوپلیتیک عرفان و تصوف نهفته است. مکتب ادبی تصوف قرن‌هاست که فراتر از مرزهای نژادی و مذهبی، قلب‌های مردمان ایران، افغانستان و پاکستان را به هم وصل کرده است. در روزگاری که قرائت‌های افراطی به واگرایی دامن می‌زنند، ادبیات عرفانی تنها زبانی است که تکثر را به رسمیت می‌شناسد. این مقاله نشان می‌دهد که چطور می‌توان از این ظرفیت نرم برای شکل‌دهی به نظم آینده منطقه بهره جست.

دالان عرفانی لاهور تا تهران

فرهنگ و جامعه پاکستان با صوفی‌گری صلح‌آمیز عجین شده است. از "داتا گنج‌بخش" در لاهور تا "لعل شهباز قلندر" در سند و "محافل قوالی" در کراچی، تصوف جریان زنده این کشور است. نکته شگفت‌انگیز اینجاست که ریشه‌های لغوی و فکری این جریانات بزرگ عرفانی در شبه‌قاره، به زبان فارسی و حوزه تمدنی ایران بازمی‌گردد. بزرگانی چون "هجویری غزنوی" با کتاب "کشف‌المحجوب"، پیوند فکری مستحکمی میان ایران، افغانستان و پاکستان برقرار کردند. این خط ارتباطی تاریخی، یک دالان فرهنگی طبیعی است. ادبیات عرفانی بزرگانی چون امیرخسرو دهلوی، مولانا و حافظ، قرن‌ها پیش مرزهای سیاسی میان ایران، افغانستان و شبه‌قاره را درنوردیده بود. در شرایط کنونی که تنش‌های مرزی و دیپلماتیک میان این کشورها شدت می‌گیرد، «زبان مشترک عرفان» به دلیل ماهیت صلح‌طلب خود، پتانسیل بالایی برای دیپلماسی عمومی دارد. این ادبیات به توده‌ها یادآوری می‌کند که ریشه‌های معنوی مشترک آن‌ها، بسیار عمیق‌تر از اختلافات مقطعی دولت‌هاست.

مکتب ادبی تصوف؛ پادزهر افراط‌گرایی

یکی از بزرگ‌ترین موانع توسعه روابط پاکستان با همسایگان این کشور در چند دهه گذشته، نفوذ جریان‌های افراطی

و خوانش‌های رادیکال از مذهب بوده است؛ پدیده‌ای که امنیت کریدورها و سرمایه‌گذاری‌های ژئواکونومیک را به شدت تهدید می‌کند.
در این میان، مکتب ادبی تصوف در حکم پادزهر درون‌زای این افراط‌گرایی است. ادبیات صوفیانه شبه‌قاره بر پایه‌های رواداری، محبت به انسان و گریز از قشری‌گری بنا شده است. تأکید بر این مکتب ادبی در اسناد راهبردی، دو پیامد مهم برای پاکستان به‌همراه خواهد داشت: در سطح داخلی، بستر فکری لازم برای مهار افراط‌گرایی و برقراری امنیت پایدار در منطقه را فراهم می‌کند؛ و در سطح منطقه‌ای، چهره پاکستان را از یک هویت صرفاً امنیتی، به قطب فرهنگی و معنوی منطقه بازتعریف می‌کند و زمینه لازم برای شکل‌گیری اعتماد متقابل را مهیا می‌سازد.

ژئوپلیتیک تصوف در خلیج فارس

یکی از مؤلفه‌های تعیین‌کننده در تحولات منطقه، تغییر در مناسبات پاکستان با عربستان سعودی، امارات و دیگر کشورهای خلیج فارس است. تحلیل‌های رایج، این رابطه را در چارچوب مبادلات مالی، انرژی و همکاری‌های نظامی مورد بررسی قرار می‌دهند؛ اما در این میان، یک لایه اجتماعی عمیق نادیده گرفته می‌شود: میلیون‌ها کارگر و متخصص پاکستانی که در کشورهای خلیج فارس مشغول به‌کار هستند. این جوامع مهاجر، میراث شعر و موسیقی عرفانی (قوالی) شبه‌قاره را به قلب جهان عرب منتقل می‌کنند. امروزه در شهرهای حاشیه خلیج فارس، محافل ادبی صوفیانه با استقبال گسترده جوامع مهاجر و بومی روبه‌رو شده‌اند. از سوی دیگر، بعد عقلانی تصوف که در ادبیات تجلی یافته است، می‌تواند به عنوان یک نقطه اشتراک مذهبی-فرهنگی عمیقی میان ایران، پاکستان و کشورهای عربی عمل کند. ادبیات عرفانی با عبور از دوگانگی‌های سنتی (عرب/عجم و شیعه/سنی)، یک هویت مشترک ایجاد می‌کند که در آن، صلح و همگرایی در خلیج فارس به یک ارزش معنوی تبدیل می‌شود، نه صرفاً یک معامله تجاری مصلحتی.

بنادر چابهار و گوادر؛ همگرایی تمدنی

برخلاف نظریه‌های غربی روابط بین‌الملل که بر پایه رئالیسم و منفعت مادی محض استوارند، معماری منطقه‌ای در شرق نیازمند اصالت دادن به پیوندهای انسانی است. ادبیات صوفیانه به ما می‌آموزد که همسایگی یک سرنوشت مشترک است. شاعران صوفی مسلک، جغرافیا را نه میدان رقابت برای حذف دیگری، بلکه عرصه‌ای برای تجلی وحدت تلقی می‌کردند.
از منظر هدف نهایی یعنی حرکت به سوی شکل‌دهی به معماری آینده، سناریوی مطلوب سناریویی است که در آن زیرساخت‌های بزرگی مانند بنادر چابهار و گوادر، به جای اینکه به عنوان رقیب یکدیگر تعریف شوند، در قالب یک زنجیره ارزش مشترک انسانی و اقتصادی دیده شوند. مکتب صوفیسم با تعدیل حرص ژئوپلیتیک و جایگزین کردن آن با روحیه رواداری، می‌تواند پشتوانه اخلاقی سیاست‌گذاران برای امضای پیمان‌های بزرگ منطقه‌ای باشد. ادبیات با ابزار شعر، ذهنیت نخبگان سیاسی را از نگاه کوتاه‌مدت و بحران‌محور، به سمت افق‌های بلندمدت تمدنی سوق می‌دهد.

دستور کار سیاستی

اگر بخواهیم این رویکرد معنوی را به‌عنوان یک راهبرد عملیاتی برای دستگاه‌های دیپلماسی ایران، پاکستان و همسایگان لحاظ کنیم، سه پیشنهاد کلیدی زیر مطرح می‌گردد:

ایجاد کریدور فرهنگی چابهار-گوادر-کراچی: موسیقی قوالی و اشعار صوفیانه ابزارهای کم‌نظیری برای دیپلماسی عمومی به‌شمار می‌آیند. برگزاری جشنواره‌های مشترک بین‌المللی تصوف در بنادر استراتژیک چابهار و گوادر، می‌تواند این مناطق را به پایتخت‌های فرهنگی تبدیل کند و افکار عمومی را برای پذیرش همگرایی اقتصادی آماده سازد.

فعال نمودن شبکه نخبگانی صوفیه برای کابل: از آنجا که تصوف در افغانستان (با میراث مولانا و پیران هرات) نفوذ معنوی عمیقی دارد، ایران و پاکستان می‌توانند با فعال کردن شبکه‌های نخبگانی صوفیه، بستر مناسبی برای گفت‌وگوهای میان‌فرهنگی ایجاد کنند تا فضای سیاسی تنش‌آلود میان کابل و اسلام‌آباد تلطیف شود.

ایجاد پژوهشکده مطالعات عرفانی مشترک: با مشارکت دانشگاه‌های تهران، کراچی، لاهور و کشورهای خلیج فارس، یک مؤسسه پژوهشی مشترک برای بررسی ریشه‌های مشترک ادبی تأسیس شود تا روایت‌های جدیدی از همگرایی منطقه‌ای تولید شود که با ساختارهای فکری توده مردم همخوانی داشته باشند.

نتیجه‌گیری

هر معماری نوین منطقه‌ای از کابل تا خلیج فارس، بدون حضور «مکتب ادبی عرفان و تصوف» به عنوان زیرساخت معنوی، سازه‌ای بی‌روح و شکننده خواهد بود. ساختارهای مادی بدون نیروی محرک فرهنگی، فاقد پویایی‌های لازم می‌باشند. مکتب صوفیسم، با کارنامه درخشان تاریخی خود در حذف مرزهای دگرستیزی و ترویج صلح، همان بن‌مایه فرهنگی درون‌زایی است که می‌تواند به پیکر همگرایی در منطقه حیات ببخشد. ایران و پاکستان، به عنوان میراث‌داران اصلی این گنجینه ادبی، می‌توانند به جای پذیرش الگوهای وارداتی غربی، این معماری نوین را بر ستون‌های استوار رواداری و حکمت صوفیانه بنا کنند؛ آرمانی که در آن خلیج فارس، نه دریای رقابت ناوهای جنگی، بلکه پهنه آبی تبادل اندیشه‌های صلح‌آمیز شرقی خواهد بود.



سمیرا گیلانی

کارشناس ارشد زبان و ادبیات اردو؛ پژوهشگر پژوهشگاه اسرا و عضو هیئت ترجمه مجله «چوک». همکار دانشنامه جهان اسلام و دایرةالمعارف نهج‌البلاغه، نویسنده مقالات علمی‌پژوهشی در ایران و شبه‌قاره، و مترجم آثاری از انتظار حسین، اشرف‌علی تانوی و اشفاق احمد

هیلتون: از موبلی تا جهانی‌شدن و ورود به بازار پاکستان

نوشته میلاد شادی‌فر



مقدمه

کُنراد هیلتون در ۲۵ دسامبر ۱۸۸۷ در ایالت نیومکزیکو در ایالات متحده آمریکا متولد شد. او در جوانی، به‌دلیل علاقه به دنیای سیاست، وارد مجلس ایالتی شد؛ اما پس از آشنایی با پشت‌پرده‌های سیاست، از آن دل‌زده شد و تصمیم گرفت سرمایه خود را جمع‌آوری کند و به‌همراه خانواده راهی تگزاس شود تا در آنجا اقدام به تأسیس یک بانک کند. انتخاب تگزاس نیز تصادفی نبود؛ رونق بی‌سابقه صنعت نفت پس از جنگ جهانی اول، این ایالت را به یکی از قطب‌های اقتصادی آمریکا تبدیل کرده بود.

با این حال، معامله خرید بانک در آخرین لحظه منتفی شد؛ زیرا فروشنده به‌طور ناگهانی قیمت را افزایش داد. کنراد هیلتون که از سفر خسته شده بود و به دنبال مکانی برای استراحت می‌گشت، از ایستگاه قطار سیسکو در تگزاس به آن‌سوی خیابان رفت و وارد هتل کوچک چهل‌اتاقه‌ای به نام «موبلی» شد. آنچه او دید، صف کارگران نفتی بود که به‌صورت شیفتی و هر هشت ساعت یک‌بار در همان اتاق‌ها می‌خوابیدند؛ وضعیتی که تقاضا برای هتل را به سه برابر ظرفیت واقعی آن رسانده بود.

صاحب هتل نیز از این حجم بالای تقاضا کلافه شده بود و در مذاکره با هیلتون اعلام کرد که اگر او هتل را خریداری نماید، می‌تواند به آرزوی دیرینه خود، یعنی فعالیت در میدان‌های نفتی، برسد. در همین لحظه رؤیای بانکداری به حاشیه رفت و سرنوشت هیلتون در مسیر دیگری رقم خورد. کنراد هیلتون در ۳۱ مه ۱۹۱۹ هتل موبلی را به مبلغ ۴۰ هزار دلار خریداری کرد.



هتل موبلی نخستین هتل آقای هیلتون

او بعدها در کتاب خاطرات خود با عنوان «مهمان من باش» اظهار داشت که موبلی در نگاه اول تنها «اقامتگاهی برای خوابیدن» به نظر می‌رسید؛ اما همان‌جا بود که پی برد سرنوشت واقعی او نه در بانکداری، بلکه در هتلداری رقم خواهد خورد. کارگران نفتی که شیفت‌های نامنظم داشتند،

گرسنه از محل کار بازمی‌گشتند، اما هیچ رستورانی در آن حوالی نبود. او بی‌درنگ ظرفیت نهفته در این وضعیت را کشف نمود و از این‌رو، کافه هتل موبلی را راه‌اندازی کرد که در تمام ساعات شبانه‌روز غذا سرو می‌کرد و به‌زودی به یکی از محبوب‌ترین اماکن غذاخوری شهر سیسکو تبدیل شد. این تجربه نخستین، فلسفه ساده اما ماندگار مدیریت هتلداری هیلتون را شکل داد: شناخت دقیق نیاز مهمان پیش از آنکه خود آن را بیان کند. همین اصل، از آن زمان تا کنون به‌عنوان بنیانی‌ترین مؤلفه فرهنگ سازمانی گروه هیلتون باقی مانده است.



هتل دَبِل تِری هیلتون ناتیاگالی پاکستان

روند شکل‌گیری برند و گسترش تاریخی آن

کنراد هیلتون در سال ۱۹۲۵ نخستین هتل خود را با نام تجاری «هیلتون» را در دالاس افتتاح کرد. در سال‌های بعد، هتل‌هایی در آبیلین، ویکو و ال‌پاسو نیز افتتاح شد. با این حال، بحران اقتصادی بزرگ که از سال ۱۹۲۹ شروع شده بود، در سال ۱۹۳۱ هیلتون را تا مرز ورشکستگی پیش برد؛ به‌گونه‌ای که در سال ۱۹۳۳ ناچار شد هتل ال‌پاسو را تعطیل کند. با کمک سرمایه‌گذارانی همچون خانواده مودی از گالوستون، کسب‌وکار هتلداری هیلتون دوباره احیا شد و به‌طور موقت با یک شرکت دیگر ادغام گردید، و در نهایت توانست موقعیت مالی خود را بازیابد.

در سال ۱۹۴۶ شرکت گروه هتل‌های هیلتون رسماً تأسیس شد و در سال ۱۹۴۷، به‌عنوان نخستین شرکت هتلداری زنجیره‌ای جهان و در قالب یک شرکت سهامی، در بورس نیویورک پذیرفته شد. این رویداد سرمایه لازم برای گسترش بین‌المللی برند را فراهم کرد. کنراد هیلتون این باور را که "هتل‌ها می‌توانند سفیران صلح و تفاهم میان ملت‌ها باشند"، پشتوانه گسترش بین‌المللی برند خود قرار داد و هتل‌هایی در مادرید، استانبول و دیگر شهرهای جهان افتتاح نمود. تصویر او در سال ۱۹۶۳ برای دومین‌بار (نخستین‌بار در ۱۹۵۳) بر روی جلد مجله تایم منتشر شد؛ افتخاری که تا آن زمان هیچ هتلدار دیگری به آن دست نیافته بود.

کنراد هیلتون در ۳ ژانویه ۱۹۷۹ در سن ۹۱ سالگی در سانتامونیکای کالیفرنیا درگذشت؛ اما میراثی به‌جا گذاشت که امروز با نام گروه جهانی هیلتون شناخته می‌شود و مقر آن در شهر مکلین، واقع در ایالت ویرجینیا، آمریکا، قرار دارد.



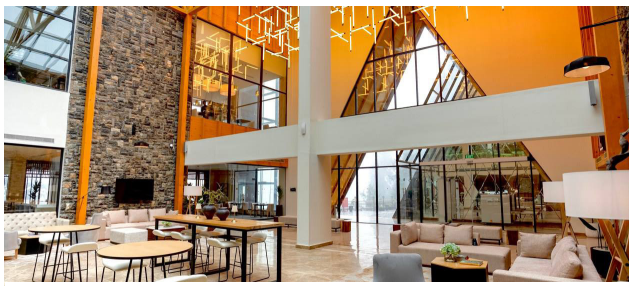
طرح هتل هیلتون گاردن در اسلام آباد پاکستان

تحول در ساختار مالکیت گروه هیلتون

گروه هیلتون در ابتدا شرکتی خانوادگی بود و سپس، با توسعه کسب‌وکار خود، به یک شرکت سهامی تبدیل شد. در سال ۲۰۰۷، شرکت بلک‌استون (یک شرکت سرمایه‌گذاری خصوصی) کل سهام گروه هتل‌های هیلتون را به ارزش ۲۶ میلیارد دلار خریداری کرد. این خرید یکی از بزرگ‌ترین معاملات تاریخ صنعت هتلداری بود و به خروج هیلتون از بازار سهام منجر شد. با این حال، در زمان انجام این معامله، دنیا با بحران مالی جهانی ۲۰۰۸ روبه‌رو شد.

"کریستوفر ناسِتا" که در همان سال ۲۰۰۷ از سوی مالک جدید، یعنی "بلک‌استون"، به‌عنوان مدیرعامل گروه هتل‌های هیلتون منصوب شده بود، نه‌تنها توانست ساختار و موجودیت این مجموعه را در برابر بحران محافظت کند، بلکه حضور مجموعه هتل‌های هیلتون را در بازارهای نوظهور جهان گسترش داد. در سال ۲۰۱۳، هیلتون بار دیگر وارد بورس نیویورک شد و "بلک‌استون" به‌تدریج طی چند سال تمام سهام خود را فروخت؛ تا اینکه سرانجام در سال ۲۰۱۸ کل سهام خود را در هیلتون به‌طور کامل واگذار کرد.

امروز گروه هیلتون یک شرکت سهامی عام با ساختار مالکیت پراکنده است؛ هیچ فرد یا نهاد واحدی کنترل کامل شرکت را در دست ندارد. با این حال، بزرگ‌ترین سهامداران آن هنوز صندوق‌های سرمایه‌گذاری مانند ونگارد، بلک‌راک و فیدلیتی هستند که معمولاً در مدیریت اجرایی هیلتون دخالت نمی‌کنند. نکته قابل توجه آن است که "جاناتان گری"(رئیس هیئت‌مدیره هیلتون از سال ۲۰۲۱)، هم‌زمان رئیس و مدیر ارشد عملیاتی شرکت بلک‌استون است؛ میراثی نمادین از رابطه تاریخی این دو شرکت، هرچند خود بلک‌استون دیگر سهامدار قابل‌توجهی در هیلتون محسوب نمی‌شود.



هتل دَبِل تِری هیلتون ناتیاگالی پاکستان

مدل کسب‌وکار و جایگاه جهانی

امروزه هیلتون با بیش از ۲۲ نشان تجاری در رده‌های لوکس، میانه و اقتصادی، بیش از ۷۵۰۰ هتل و نزدیک به ۱/۲ میلیون واحد اقامتی را در بیش از ۱۱۸ کشور جهان مدیریت می‌کند. "کریستوفر ناسِتا" همچنان مدیرعامل این گروه است که از سال ۲۰۰۷ در این سمت قرار دارد.

مدل کسب‌وکار هیلتون بر پایه درآمد مبتنی بر کارمزد استوار است؛ به این معنا که شرکت در ازای ارائه برند، استانداردهای عملیاتی و سیستم رزرواسیون، از سرمایه‌گذاران کارمزد دریافت می‌کند. این مدل، هم ریسک مرتبط با مالکیت دارایی‌های فیزیکی هتل را کاهش می‌دهد و هم زمینه گسترش سریع برند در بازارهای مختلف را فراهم می‌کند.

راهبرد هیلتون برای ورود به بازار پاکستان

برخلاف دیگر گروه‌ها و شبکه‌های هتلداری حاضر در پاکستان، گروه هیلتون تا همین اواخر حضور چندانی در بازار این کشور نداشت؛ اما حضور این شرکت در بازار پاکستان با همکاری یک شریک محلی آغاز شد. مسئولیت هر دو پروژه اصلی هیلتون در پاکستان، برعهده یک شرکت واحد یعنی "گروه بارون" قرار دارد. گروه بارون یک شرکت بین‌المللی فعال در حوزه‌های هتلداری و هوانوردی است که تمرکز اصلی آن بر مناطق خاورمیانه و آسیای مرکزی قرار دارد.

مدیرعامل این گروه، "ممتاز مسلم"، کارآفرینی است که بیش از پنج دهه در زمینه مدیریت اجرایی تجربه دارد. او از سال ۱۹۷۶ به کسب‌وکار خانوادگی خود پیوسته و در توسعه این شرکت نقش بسزایی ایفا کرده است. پیش از ورود به پاکستان، او مسئولیت توسعه هتل‌های بارون در عراق و افغانستان را نیز برعهده داشت و از سال ۲۰۱۲ تا ۲۰۱۴ ریاست شورای بازرگانی پاکستان در دبی را عهده‌دار بود. هیلتون پس از ورود به بازار پاکستان، با کمک شرکای محلی، روند توسعه شبکه هتل‌های خود را در این کشور آغاز کرد. در ادامه، هتل‌ها و پروژه‌های زیرمجموعه این گروه در پاکستان به تفکیک مورد بررسی قرار می‌گیرند.



هتل دَبِل تِری هیلتون ناتیاگالی پاکستان

هتل دابل‌تری هیلتون ناتیاگالی: نخستین توافق میان هیلتون و بارون در اکتبر ۲۰۲۱ با امضای قرارداد میان هیلتون و شرکت بارون انجام شد. پس از چهار سال، در ۱۹ اوت ۲۰۲۵، هیلتون رسماً نخستین هتل خود در پاکستان را افتتاح کرد. این هتل در قلب منطقه کوهستانی گالیات، در نزدیکی پارک لعل‌زار و در فاصله ۸۵ کیلومتری اسلام‌آباد قرار دارد؛ منطقه‌ای که به‌خاطر جنگل‌های کاج و چشم‌اندازهای کوهستانی آن یکی از مقاصد محبوب گردشگری پاکستان، به‌ویژه در فصل تابستان، محسوب می‌شود. این هتل دارای ۱۱۰ واحد اقامتی استاندارد و ۱۴ سوئیت لوکس است. از جمله امکانات این هتل می‌توان به رستوران آسیایی شوگان، رستوران زرین با منوی بین‌المللی و کافه لعل‌زار اشاره کرد. همچنین این هتل دارای امکاناتی همچون خدمات درمانی، باشگاه ورزشی و استخر سرپوشیده است و تنها زمین پدل در یک منطقه کوهستانی پاکستان، در این هتل قرار دارد. برای برگزاری رویدادها، هتل دو سالن به نام‌های مشک‌پوری و میرانجانی (هرکدام با ظرفیت ۲۰۰ نفر)

و دو اتاق جلسه کوچک به نام‌های سوهنی و نوری دارد. در فاصله پنج کیلومتری از هتل، جاذبه‌های طبیعی و تاریخی متعددی مانند قله مشک‌پوری، قله میرانجانی، پارک ملی ایوبیا و کلیسای تاریخی سنت متیو قرار دارد.

"گای هاچینسون"، مدیرکل منطقه خاورمیانه و آفریقای گروه هتل‌های هیلتون، در آیین افتتاحیه این هتل اظهار داشت که پاکستان با دارا بودن میراث فرهنگی غنی و مناظر طبیعی بکر ظرفیت مناسبی برای توسعه صنعت گردشگری دارد و افزود این پروژه بیانگر تعهد گروه هیلتون به ارائه خدمات هتلداری ممتاز در سطح جهانی است. "ممتاز مسلم" نیز مراسم افتتاحیه را به‌منزله یک نقطه‌عطف در صنعت هتلداری پاکستان ارزیابی کرد و تأکید نمود که این پروژه نشان‌دهنده تعهد گروه بارون به رونق صنعت گردشگری در منطقه است.



طرح هتل دَبِل تری هیلتون در اسلام آباد پاکستان

هتل دابل‌تری هیلتون مولتان: دومین پروژه مشترک هیلتون و گروه بارون، هتل دابل‌تری هیلتون در شهر مولتان است. توافق برای اجرای این پروژه در ژوئن ۲۰۲۲ میان هیلتون و بارون نهایی شد و عملیات ساخت‌وساز آن از مارس ۲۰۲۵ آغاز شده است. این هتل که در شهر تاریخی مولتان، معروف به «شهر عارفان»، احداث می‌شود، در صورت تکمیل دارای ۱۵۹ واحد اقامتی و ۴ رستوران خواهد بود. همچنین در طراحی هتل چند سالن و اتاق مخصوص جلسات نیز در نظر گرفته شده است. طبق توضیحات گروه بارون، این پروژه با ترکیب میراث محلی مولتان و استانداردهای بین‌المللی هیلتون، سبک تازه‌ای از هتلداری نوین را در جنوب ایالت پنجاب عرضه خواهد کرد. بازار هدف این هتل هر دو گروه مسافران تجاری و سیاحتی است.

دیگر پروژه‌های گروه هیلتون در پاکستان: فراتر از قراردادهای هیلتون با گروه بارون، این شرکت با همکاری شرکای تجاری خود نیز در پی گسترش شبکه هتل‌های خویش در پاکستان است. نخستین پروژه، هتل هیلتون گاردن در اسلام‌آباد است که برپایه توافق با شرکت "پریمیر چویس" و با مدیریت "امران ضیاء" ساخته می‌شود. این هتل در منطقه "دی‌اچ‌ای" اسلام‌آباد واقع شده و دارای امکاناتی مانند ۱۱۵ واحد اقامتی، مجموعه ورزشی، کافه و رستوران در حال احداث است. پروژه دوم، هتل دابل‌تری هیلتون در اسلام‌آباد است که حاصل توافق با شرکت "ضبی هاسپیتالیتی" به مدیرعاملی "محمد صادق" است که با ۱۶۷ واحد اقامتی، ۴ کافه رستوران و مجموعه ورزشی، همگی بخشی از یک مجتمع مسکونی-تجاری هستند که در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی جدید اسلام‌آباد، به بهره‌برداری خواهد رسید. سومین پروژه، هتل هیلتون گاردن در حیدرآباد است که قرارداد ساخت آن با شرکت "گوهر پارادایس" به ریاست "محمد حنیف گوهر" در سال ۲۰۲۳ به امضا رسیده است. این پروژه بخشی از یک برنامه وسیع به نام "گوهر گیت" است که شامل خود هتل، یک برج مسکونی، مراکز خرید و مجموعه تفریحی می‌باشد. هتل دارای ۱۴۱ واحد اقامتی، رستوران و کافه، اتاق جلسات و سالن برای برگزاری رویدادهای ویژه خواهد بود و مطابق برنامه‌ریزی‌های صورت گرفته، قرار است که تا پایان سال ۲۰۲۷ افتتاح شود.



طرح هتل هیلتون گاردن در حیدرآباد پاکستان

جمع‌بندی

برخلاف برخی گروه‌های هتلداری مانند سرینا یا آواری که سابقه‌ای نسبتاً طولانی در پاکستان دارند، هیلتون در بازار این کشور حضوری تازه دارد. اما همین حضور تازه، نشان می‌دهد که وضعیت بازار هتلداری در پاکستان در حال تغییر است: بازاری که تا همین چند سال پیش برای غول‌های جهانی هتلداری جذابیت چندانی نداشت، اکنون آماده پذیرفتن یکی از بزرگ‌ترین و شناخته‌شده‌ترین برندهای هتلداری در جهان است.

نکته قابل توجه آن است که گروه هیلتون برای ورود به بازار پاکستان رویکردی متفاوت را در پیش گرفته است. برخلاف بسیاری از برندهای دیگر که نخستین پروژه‌های خود را در اسلام‌آباد، یا کلان‌شهرهایی مانند کراچی و لاهور اجرا می‌کنند، هیلتون کار خود را از یک دهکده کوهستانی کوچک به نام "ناتیاگالی" آغاز کرده است. این انتخاب بیش از هر چیز نشان‌دهنده دیدگاه هیلتون و گروه بارون است: باور به پتانسیل گردشگری طبیعت‌محور پاکستان، به‌جای پیروی از راهبردهای معمول ورود کسب‌وکارها به بازارهای تازه.

در سال ۱۹۱۹ و زمانی که کنراد هیلتون پس از شکست مذاکره برای خرید آن بانک تصمیم گرفت هتل موبلی چهل‌اتاقه را در یک شهر نفتی تگزاس بخرد، هرگز تصور نمی‌کرد که پس از یک قرن، کسب‌وکار او به یکی از نمادهای صنعت هتلداری دنیا تبدیل شود؛ برندی که امروزه نه در دستان خانواده وی، بلکه در مالکیت هزاران سهامدار حقیقی و حقوقی در سراسر جهان قرار دارد. هتل‌های کنونی هیلتون از نظر کیفیت و نوع خدمات هیچ شباهتی به هتل موبلی ندارند، اما فلسفه‌ای که او پایه گذاشت همچنان پایدار است: شناخت دقیق نیاز مسافر و باور به اینکه هتل‌ها می‌توانند بستری برای تعامل و گفت‌وگو میان فرهنگ‌ها را فراهم نمایند؛ همان اصلی که امروزه هیلتون را از یک هتل کوچک در تگزاس به یک شبکه جهانی موفق تبدیل کرده است.

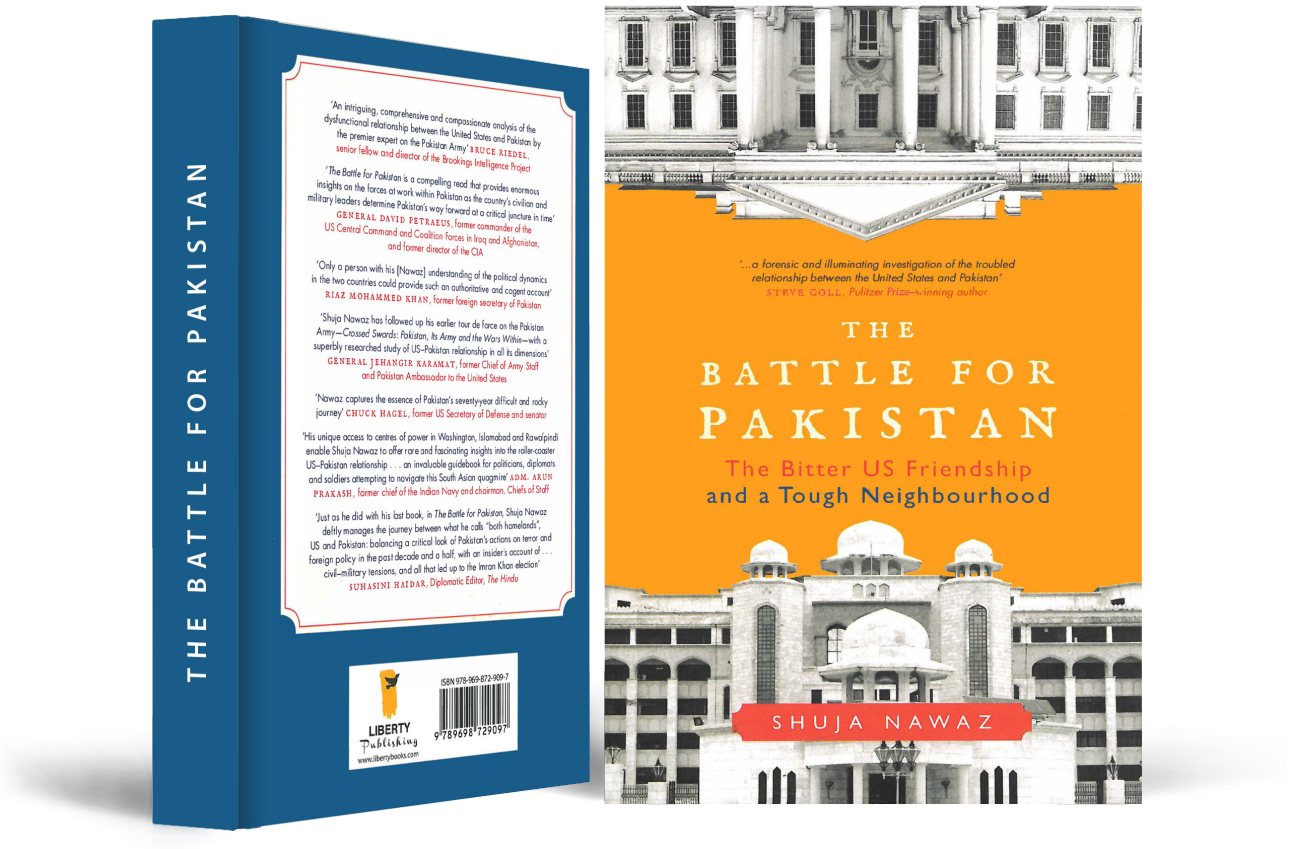


میلاد شادی‌فر

دارای گواهی‌نامه Inside MBA از دانشگاه MODUL دبی؛ کارشناسی ارشد جغرافیا و برنامه‌ریزی گردشگری از دانشگاه آزاد اسلامی و کارشناسی مدیریت گردشگری از دانشگاه مازیار. پژوهشگر و فعال حوزه مدیریت گردشگری و برنامه‌ریزی سفر



کتابخانه پاکستان



The Battle for Pakistan: The Bitter US : Friendship and a Tough Neighbourhood

By Shuja Nawaz

موضوع: پاکستان، ایالات متحده، افغانستان، ارتش پاکستان، روابط غیرنظامی ـ نظامی و امنیت منطقه‌ای

کتاب نبرد برای پاکستان روایتی از یکی از پیچیده‌ترین دوره‌های تاریخ معاصر پاکستان است؛ دوره‌ای که در آن این کشور به‌طور هم‌زمان با پیامدهای جنگ افغانستان، گسترش تروریسم و شورش در داخل، رقابت دیرینه با هند، بحران در روابط غیرنظامی ـ نظامی و رابطه‌ای پرتنش و آکنده از سوءظن با ایالات متحده مواجه شد. شجاع نواز، نویسنده پاکستانی ـ آمریکایی و از پژوهشگران شناخته‌شده مسائل ارتش پاکستان، در این کتاب تلاش می‌کند نشان دهد چرا دو کشور پاکستان و آمریکا با وجود نیاز عمیق به یکدیگر، هیچ‌گاه نتوانستند این نیاز متقابل را به یک مشارکت راهبردی پایدار تبدیل کنند.

اهمیت کتاب در این است که نویسنده صرفاً از بیرون به دستگاه امنیتی پاکستان نگاه نمی‌کند. گفت‌وگوهای گسترده او با فرماندهان ارتش پاکستان، رؤسای پیشین آی‌اس‌آی، دیپلمات‌ها، سیاستمداران و مقامات آمریکایی امکان بازسازی بخش مهمی از تصمیمات پشت پرده دو کشور را فراهم کرده است. از همین رو، در کنار روایت رویدادها، با نحوه ادراک تهدید در راولپندی و واشنگتن نیز مواجه می‌شویم.

کتاب از سال‌های پایانی حکومت پرویز مشرف آغاز می‌شود، از بحران‌های بزرگ ۲۰۱۱، ابوت‌آباد، سالالا، جنگ مناطق قبایلی، مسئله کمک‌های آمریکا و تحول ارتش پاکستان عبور می‌کند و در نهایت به پرسشی بنیادین می‌رسد: پاکستان برای آینده خود چه نوع کشوری می‌خواهد باشد و امنیت ملی را چگونه باید تعریف کند؟

فصل اول: انتقام دموکراسی؟

بازگشت حکومت غیرنظامی پس از انتخابات ۲۰۰۸ در ظاهر پایان مرحله‌ای از سلطه مستقیم ارتش بر سیاست پاکستان

بود، اما شجاع نواز نشان می‌دهد که انتقال قدرت از پرویز مشرف به دولت منتخب به معنای تغییر فوری ساختار واقعی قدرت نبود. حزب مردم پاکستان پس از ترور بی‌نظیر بوتو توانست قدرت را در دست گیرد و آصف علی زرداری به ریاست‌جمهوری رسید، اما دولت جدید کشوری را تحویل گرفت که نه‌تنها با بحران اقتصادی و ضعف حکمرانی، بلکه با گسترش شورش مسلحانه و افزایش قدرت تحریک طالبان پاکستان مواجه بود. ارتش نیز اگرچه از حکومت مستقیم فاصله گرفت، همچنان بازیگر اصلی در سیاست امنیت ملی، افغانستان، هند و روابط راهبردی با آمریکا باقی ماند.

یکی از مسائل مهم این دوره تفاوت برداشت دولت غیرنظامی و ارتش از نحوه اداره سیاست خارجی و امنیتی بود. تلاش دولت برای قرار دادن آی‌اس‌آی تحت کنترل وزارت کشور با واکنش سریع ارتش مواجه شد و عقب‌نشینی دولت نشان داد که انتقال رسمی قدرت هنوز به انتقال واقعی اختیار در حوزه امنیت ملی منجر نشده است.

در همین دوره، حملات تروریستی، بحران سوات و گسترش نفوذ تحریک طالبان، دولت را با مسئله‌ای روبه‌رو کرد که بدون ارتش قادر به مدیریت آن نبود. عملیات نظامی در سوات و سپس مناطق قبایلی به تدریج به یکی از بزرگ‌ترین عملیات‌های داخلی ارتش پاکستان تبدیل شد و میلیون‌ها نفر را آواره کرد.

حملات نوامبر ۲۰۰۸ بمبئی نیز محیط منطقه‌ای را به‌شدت تغییر داد. هند لشکر طیبه را مسئول حملات دانست و مسئله ارتباط تاریخی این گروه با ساختارهای امنیتی پاکستان دوباره در مرکز توجه بین‌المللی قرار گرفت. پاکستان از یک سو با فشار آمریکا و هند برای برخورد با گروه‌های مستقر در خاک خود مواجه بود و از سوی دیگر ارتش همچنان هند را مهم‌ترین تهدید بلندمدت می‌دانست. در نتیجه، حتی در زمانی که سربازان پاکستانی در غرب کشور با تحریک طالبان می‌جنگیدند، بخش مهمی از تفکر راهبردی ارتش همچنان متوجه مرز شرقی بود.

شجاع نواز در این فصل نشان می‌دهد که دموکراسی پس از مشرف با یک تناقض بنیادی آغاز شد: غیرنظامیان به قدرت بازگشته بودند، اما مهم‌ترین مسائل امنیت ملی همچنان خارج از کنترل کامل آنان قرار داشت. همین تناقض در سال‌های بعد بارها خود را نشان داد و رابطه دولت، ارتش و آمریکا را تحت تأثیر قرار داد.

فصل دوم: دوستان یا دشمنان دوست‌نما؟

رابطه آمریکا و پاکستان در سال‌های نخست دولت باراک اوباما بر یک تناقض بنا شده بود. واشنگتن می‌دانست بدون همکاری پاکستان امکان موفقیت در افغانستان محدود است، اما هم‌زمان بخش‌هایی از دستگاه امنیتی آمریکا معتقد بودند اسلام‌آباد علیه همه گروه‌های مسلح به یک اندازه اقدام نمی‌کند. در مقابل، پاکستان نیز آمریکا را متحدی می‌دید که در لحظات بحرانی به این کشور نیاز پیدا می‌کند و پس از رفع نیاز، رابطه را کاهش می‌دهد. تجربه تحریم‌های پس از جنگ افغانستان در دهه ۱۹۸۰ همچنان در حافظه نظامیان پاکستانی زنده بود.

دولت اوباما تلاش کرد با سیاست موسوم به «اف‌پاک» افغانستان و پاکستان را در یک چارچوب مشترک ببیند، اما همین مفهوم در پاکستان با حساسیت روبه‌رو شد. پاکستانی‌ها نمی‌خواستند کشورشان صرفاً به‌عنوان ضمیمه مسئله افغانستان دیده شود.

قانون کری ـ لوگر ـ برمن نیز که کمک‌های غیرنظامی گسترده‌ای برای پاکستان پیش‌بینی کرده بود، به جای آنکه صرفاً نشانه تعهد بلندمدت آمریکا تلقی شود، به دلیل برخی شروط آن با واکنش منفی ارتش و بخشی از افکار عمومی پاکستان مواجه شد.



بی‌نظیر بوتو، دبی، ۲۰۰۶؛ عکس: © اولیور مارک.



باراک اوباما همراه حامد کرزی، آصف علی زرداری و جو بایدن در کاخ سفید؛ پیوند پرونده‌های افغانستان و پاکستان در سیاست آمریکا.

در این میان رابطه مستقیم نظامیان دو کشور اهمیت زیادی یافت. دریاسالار مایک مولن و ژنرال اشفاق پرویز کیانی ارتباط مستمری برقرار کردند و واشنگتن عملاً در بسیاری از مسائل حساس ترجیح می‌داد مستقیماً با فرمانده ارتش پاکستان گفت‌وگو کند. این ارتباط در کوتاه‌مدت کارآمد بود، اما یک پیامد ساختاری داشت: آمریکا در حالی که رسماً خواهان تقویت دموکراسی پاکستان بود، در حساس‌ترین مسائل همچنان ارتش را مخاطب اصلی خود قرار می‌داد.

اختلاف درباره افغانستان نیز عمیق‌تر می‌شد. آمریکا خواهان اقدام قاطع‌تر علیه شبکه حقانی و طالبان افغانستان بود، در حالی که پاکستان نگران آینده افغانستان پس از خروج نیروهای خارجی و افزایش نفوذ هند بود. بنابراین دو کشور در ظاهر علیه یک دشمن مشترک می‌جنگیدند، اما درباره تعریف دشمن و نظم مطلوب پس از جنگ توافق نداشتند. همین شکاف زمینه بحران‌های بزرگ‌تری را فراهم کرد که در سال ۲۰۱۱ آشکار شدند.

فصل سوم: ۲۰۱۱؛ سالی بسیار هولناک

شجاع نواز سال ۲۰۱۱ را نقطه فروپاشی اعتماد میان پاکستان و آمریکا می‌داند. سه حادثه در فاصله‌ای کوتاه نشان دادند که رابطه‌ای که ظاهراً یکی از مهم‌ترین مشارکت‌های امنیتی آمریکا بود، تا چه اندازه شکننده شده است. نخست ماجرای ریموند دیویس، پیمانکار آمریکایی بود که پس از کشتن دو پاکستانی در لاهور بازداشت شد.

پرونده او نه‌تنها احساسات ضدآمریکایی را تشدید کرد، بلکه ابعاد فعالیت اطلاعاتی آمریکا در پاکستان و میزان کنترل آی‌اس‌آی بر این فعالیت‌ها را به مسئله‌ای ملی تبدیل کرد.

اما ضربه اصلی در دوم مه ۲۰۱۱ وارد شد. نیروهای ویژه آمریکا بدون اطلاع قبلی پاکستان وارد ایبت آباد شدند و اسامه بن‌لادن را در نزدیکی یکی از مهم‌ترین مراکز نظامی پاکستان کشتند.

برای آمریکا، این عملیات موفقیتی تاریخی بود؛ برای پاکستان، حادثه‌ای چندلایه و تحقیرآمیز. اگر مقامات پاکستانی از حضور بن‌لادن اطلاع داشتند، مسئله همکاری احتمالی مطرح می‌شد و اگر اطلاع نداشتند، توانایی دستگاه اطلاعاتی کشور زیر سؤال می‌رفت. علاوه بر این، ورود نیروهای آمریکایی به عمق خاک پاکستان بدون شناسایی یا واکنش مؤثر، مسئله حاکمیت ملی و توان دفاعی را نیز به بحران تبدیل کرد.

اعتماد اطلاعاتی دو کشور به‌شدت کاهش یافت. پاکستان حضور برخی نیروها و عوامل آمریکایی را محدود کرد و مراکز

مشترک اطلاعاتی بسته شدند. در واشنگتن نیز این پرسش جدی‌تر شد که آیا می‌توان به دستگاه امنیتی پاکستان اعتماد کرد.

چند ماه بعد، دریاسالار مولن در کنگره آمریکا شبکه حقانی را «بازوی واقعی» آی‌اس‌آی توصیف کرد؛ عبارتی که شکاف میان دو طرف را عمیق‌تر کرد.

سال هنوز تمام نشده بود که حادثه سلاله رخ داد و نیروهای آمریکایی ۲۴ نظامی پاکستانی را در مرز افغانستان کشتند. پاکستان مسیر زمینی تدارکاتی ناتو را بست و روابط دو کشور به یکی از پایین‌ترین نقاط خود رسید.

اهمیت ۲۰۱۱ در کتاب صرفاً تعدد بحران‌ها نیست. این سال نشان داد همکاری گسترده نظامی و اطلاعاتی بدون اعتماد راهبردی تا چه اندازه شکننده است. دو کشور به یکدیگر نیاز داشتند، اما هرکدام در سطحی عمیق‌تر نسبت به نیت طرف مقابل تردید داشت.

فصل چهارم: از تورابورا تا پتان‌گلی

این فصل به ریشه‌های بحران بازمی‌گردد و نشان می‌دهد چگونه تصمیمات نخستین سال‌های جنگ افغانستان زمینه بسیاری از مشکلات بعدی را فراهم کردند. پس از سقوط طالبان، اعضای القاعده و طالبان از افغانستان به مناطق قبایلی پاکستان منتقل شدند. جغرافیای دشوار، ساختار اجتماعی قبایلی و حضور محدود تاریخی دولت مرکزی باعث شد این مناطق به محیطی مناسب برای بازسازی شبکه‌های مسلح تبدیل شوند.

ارتش پاکستان که برای جنگ متعارف با هند ساخته شده بود، برای چنین مأموریتی آمادگی نداشت. ورود ارتش به وزیرستان و دیگر مناطق قبایلی نیز خود حساسیت اجتماعی ایجاد کرد. عملیات‌های نخستین با تلفات سنگین همراه شدند و دولت در دوره‌هایی تلاش کرد از طریق توافق با رهبران محلی و گروه‌های مسلح آرامش ایجاد کند، اما بسیاری از این توافق‌ها پایدار نماندند و به مخالفان فرصت تجدید سازمان دادند.

به تدریج مسئله‌ای که در ابتدا امتداد جنگ افغانستان تلقی می‌شد به تهدیدی مستقیم علیه خود پاکستان تبدیل شد. تحریک طالبان پاکستان شکل گرفت و حملات علیه ارتش، نیروهای امنیتی و شهرهای پاکستان افزایش یافت. در نتیجه، تمایز میان «جنگ آمریکا» و «جنگ پاکستان» دشوارتر شد. ارتش مجبور شد بپذیرد بخشی از تهدید نه از هند و نه از افغانستان، بلکه از داخل قلمرو خود پاکستان سرچشمه می‌گیرد.



نظامیان و مقام‌های پاکستان و آمریکا در پایان عملیات امدادی پایگاه غازی، دسامبر ۲۰۱۰. عکس: جاشوا کروگر، ارتش آمریکا.



سرباز پاکستانی در منطقهٔ سوات، مه ۲۰۰۹؛ مبارزه با شورش‌های داخلی از محورهای تحول ارتش پاکستان بود. عکس: الجزیره.

این فصل از مهم‌ترین بخش‌های کتاب برای فهم تحول امنیتی پاکستان است، زیرا نشان می‌دهد چگونه جنگی که اسلام‌آباد تصور می‌کرد می‌تواند آن را در حاشیه جغرافیایی کشور مدیریت کند، به تدریج به نبردی برای کنترل خود پاکستان تبدیل شد.

فصل پنجم: نبردهای داخلی

گسترش شورش مسلحانه ارتش را وادار کرد عملیات‌هایی بسیار وسیع‌تر انجام دهد. سوات یکی از مهم‌ترین میدان‌ها بود. توافق‌های اولیه با گروه‌های محلی نتوانست ثبات ایجاد کند و گسترش نفوذ طالبان نگرانی گسترده‌ای درباره حرکت آنان به سمت مناطق مرکزی‌تر پاکستان ایجاد کرد. عملیات ارتش در نهایت کنترل دولت را بازگرداند، اما میلیون‌ها نفر آواره شدند و مشخص شد عملیات نظامی بدون بازسازی، حکمرانی و حضور مؤثر نهادهای غیرنظامی قادر به ایجاد ثبات پایدار نیست.

هم‌زمان ارتش در وزیرستان جنوبی و مناطق دیگر علیه تحریک طالبان عملیات کرد. در این جنگ، ارتش با دشمنی مواجه بود که از زمین، روابط قبایلی و تاکتیک‌های نامتقارن استفاده می‌کرد. بمب‌های دست‌ساز، حملات انتحاری و عملیات کوچک و متحرک، مزیت‌های ارتش متعارف را کاهش می‌دادند. تجربه میدان به تدریج ارتش را مجبور کرد تاکتیک، آموزش و تجهیزات خود را تغییر دهد.

اما جنگ فقط نظامی نبود. دولت باید پس از پاکسازی مناطق، اداره آن‌ها را برعهده می‌گرفت؛ جایی که ضعف ظرفیت غیرنظامی آشکار می‌شد. ارتش می‌توانست منطقه‌ای را تصرف کند، اما ایجاد نظام قضایی، آموزش، خدمات عمومی و فرصت اقتصادی وظیفه‌ای نبود که یک نیروی نظامی بتواند برای همیشه انجام دهد.

این مسئله بعدها به یکی از استدلال‌های اصلی نویسنده تبدیل می‌شود: موفقیت پاکستان علیه افراط‌گرایی در نهایت به کیفیت حکمرانی بستگی دارد، نه فقط قدرت ارتش.

فصل ششم: سلاله؛ کالبدشکافی یک اتحاد ناکام

حادثه سلاله در شب ۲۵ و ۲۶ نوامبر ۲۰۱۱ نمونه‌ای تقریباً کامل از مشکلات رابطه آمریکا و پاکستان بود. در جریان عملیاتی در نزدیکی مرز افغانستان، نیروهای آمریکایی و افغان وارد تبادل آتش شدند و حملات هوایی آمریکا دو موضع پاکستانی با نام‌های «ولکانو» و «بولدر» را هدف قرار داد. دو افسر و ۲۲ سرباز پاکستانی کشته و ۱۳ نفر زخمی شدند.

بررسی شجاع نواز نشان می‌دهد مجموعه‌ای از خطاهای اطلاعاتی، ارتباطی و عملیاتی در شکل‌گیری حادثه نقش داشت.

آمریکایی‌ها مختصات کامل عملیات را به دلیل نگرانی‌های امنیتی با پاکستان به اشتراک نگذاشته بودند، نقشه‌های مورد استفاده مشکلاتی داشت و ارتباط میان طرفین نیز نتوانست حمله را به‌موقع متوقف کند. اما در پاکستان حادثه فراتر از یک اشتباه نظامی دیده شد و به نماد بی‌اعتنایی آمریکا به حاکمیت و جان نظامیان پاکستانی تبدیل گردید.

اسلام‌آباد مسیر زمینی تدارکات ناتو را بست و آمریکا مجبور شد بخش بیشتری از تدارکات را از مسیر بسیار پرهزینه‌تر شمال منتقل کند. چند ماه مذاکره لازم بود تا هیلاری کلینتون با ابراز تأسف بابت تلفات، فرمولی برای بازگشایی مسیر فراهم کند.

سلاله نشان داد حتی ارتباط نزدیک نظامیان دو کشور نتوانسته سازوکاری ایجاد کند که در لحظه بحران از برخورد دو متحد جلوگیری کند. مشکل اصلی نه یک خطای نقشه، بلکه انباشته شدن سال‌ها بی‌اعتمادی بود.

فصل هفتم: سوءمدیریت رابطه غیرنظامی ـ نظامی

در کنار رابطه دشوار با آمریکا، پاکستان با مسئله تاریخی توزیع قدرت میان دولت منتخب و ارتش روبه‌رو بود.

دولت زرداری اصلاحات مهمی انجام داد؛ اختیارات رياست‌جمهوری کاهش یافت، بخشی از قدرت به نخست‌وزیر و استان‌ها منتقل شد و توافق مالی میان استان‌ها پس از سال‌ها شکل گرفت. انتقال مسالمت‌آمیز قدرت در سال ۲۰۱۳ نیز نخستین انتقال میان دو دولت منتخب در تاریخ پاکستان بود.

با این حال، روابط غیرنظامی ـ نظامی همچنان با سوءظن همراه بود. پرونده «ممو‌گیت»، اختلاف بر سر آی‌اس‌آی، سیاست هند و افغانستان و حتی مدیریت حملات پهپادی نشان می‌داد دولت و ارتش گاه سیاست‌های موازی دارند. روی کار آمدن نواز شریف نیز این مسئله را حل نکرد. دولت او در ابتدا گفت‌وگو با تحریک طالبان را ترجیح می‌داد، در حالی که ارتش نسبت به نتیجه آن بدبین بود. حمله به فرودگاه کراچی و سپس عملیات ضرب عضب در وزیرستان شمالی مسیر را تغییر داد.

حمله دسامبر ۲۰۱۴ به مدرسه ارتش در پیشاور که بیش از یکصد دانش‌آموز و کارکنان مدرسه را کشت، نقطه عطف دیگری بود و «برنامه اقدام ملی» برای مبارزه با تروریسم شکل گرفت.

با این حال، ضعف نهادهای غیرنظامی و اجرای نامتوازن برنامه، بار دیگر بخش بزرگی از مسئولیت را بر دوش ارتش گذاشت.



ساختمان پارلمان پاکستان در اسلام‌آباد؛ رابطهٔ دولت منتخب و ارتش از موضوعات اصلی کتاب است.



تأسیسات نیروگاه سد تربیلا؛ نوسازی مولدهای این سد از پروژه‌های همکاری انرژی آمریکا و پاکستان بود. عکس: یواس‌اید.

بحران سیاسی ناشی از اسناد پاناما و برکناری نواز شریف نیز سوءظن درباره نقش ساختار نظامی در سیاست را افزایش داد. شجاع نواز نتیجه می‌گیرد که بدون تعریف نهادی و پایدار رابطه دولت و ارتش، پاکستان همچنان میان حکومت رسمی غیرنظامی و قدرت واقعی دستگاه امنیتی گرفتار خواهد ماند.

فصل هشتم: کمک آمریکا؛ اهرم یا دام؟

یکی از روشنگرانه‌ترین فصل‌های کتاب به مسئله کمک آمریکا اختصاص دارد.

در ادبیات سیاسی آمریکا اغلب میلیاردها دلار پرداختی به پاکستان به‌عنوان «کمک» مطرح شده است، در حالی که شجاع نواز نشان می‌دهد بخش مهمی از این مبالغ در واقع بازپرداخت هزینه‌هایی بود که پاکستان برای پشتیبانی از عملیات ائتلاف در افغانستان متحمل شده بود. صندوق حمایت ائتلاف نمونه اصلی این مسئله است.

پس از سال ۲۰۰۱، میلیاردها دلار کمک امنیتی، اقتصادی و بازپرداخت هزینه‌ها به پاکستان منتقل شد، اما هیچ‌یک از دو طرف از نتیجه رضایت کامل نداشت. آمریکا معتقد بود منابع عظیمی پرداخت کرده اما رفتار پاکستان در مسائل کلیدی تغییر نکرده است. پاکستانی‌ها نیز معتقد بودند هزینه انسانی، نظامی و اقتصادی جنگ بسیار بیشتر از مبالغ دریافتی بوده و واشنگتن کمک را به ابزاری برای فشار سیاسی تبدیل کرده است.

نویسنده همچنین ضعف نظام کمک‌رسانی آمریکا را بررسی می‌کند. بخشی از پروژه‌ها کوتاه‌مدت، پراکنده یا فاقد اثر قابل مشاهده برای جامعه بودند، در حالی که نمونه‌های قدیمی‌تر همکاری مانند سدهای منگلا و تربیلا، انقلاب سبز و توسعه دانشگاه‌ها اثری ماندگار بر حافظه عمومی داشتند.

شجاع نواز نتیجه می‌گیرد پول به‌تنهایی قادر به خرید اعتماد نیست. اگر کمک اقتصادی درون یک رابطه سیاسی ناپایدار و فاقد هدف مشترک قرار گیرد، حتی می‌تواند به منبع تازه اختلاف تبدیل شود.

فصل نهم: روابط نظامی ـ نظامی؛ کار بیشتری انجام دهید!

در دوره‌ای که روابط سیاسی دو کشور بارها دچار بحران شد، ارتباط ارتش پاکستان و ارتش آمریکا یکی از پایدارترین کانال‌ها باقی ماند. فرماندهان آمریکایی و پاکستانی مرتب با یکدیگر دیدار می‌کردند و گاه همین ارتباط مانع فروپاشی کامل رابطه می‌شد. اما اتکای بیش از حد به این کانال نیز مشکل‌آفرین بود، زیرا مسائل ذاتاً سیاسی و دیپلماتیک به تدریج در اختیار نظامیان قرار می‌گرفت.

مطالبه مکرر آمریکا از پاکستان برای «کار بیشتری انجام دهید» نماد این رابطه شد. واشنگتن خواهان عملیات علیه شبکه حقانی و دیگر گروه‌هایی بود که از خاک پاکستان علیه نیروهای ائتلاف و دولت افغانستان فعالیت می‌کردند. پاکستان در مقابل بر تلفات خود و پیچیدگی محیط داخلی تأکید می‌کرد. اختلاف درباره صندوق حمایت ائتلاف نیز ادامه داشت و بررسی‌های آمریکا نشان داد برخی مطالبات پاکستان مستندات کافی ندارند؛ در نتیجه کنترل‌ها سخت‌تر و بخشی از درخواست‌ها رد یا به تعویق افتادند.

هم‌زمان همکاری اطلاعاتی آی‌اس‌آی و سیا نیز ماهیتی دوگانه داشت. همکاری دو سازمان در دستگیری رهبران القاعده بسیار مهم بود، اما درباره طالبان، شبکه حقانی، حملات پهپادی و فعالیت مأموران آمریکایی اختلاف عمیقی وجود داشت. کتاب نشان می‌دهد روابط شخصی میان فرماندهان و رؤسای اطلاعاتی می‌توانست برای مدتی اختلافات ساختاری را مدیریت کند، اما نمی‌توانست آن‌ها را از میان ببرد. قطع برنامه‌های آموزشی نظامی آمریکا در دوره ترامپ نیز از نظر نویسنده تکرار اشتباهی بود که پس از تحریم‌های دهه ۱۹۹۰ رخ داده بود: از بین بردن ارتباط با نسلی از افسران که بعدها رهبران ارتش خواهند شد.

فصل دهم: ایستادن در گوشه ی درست

عنوان این فصل از سخن اشفاق پرویز کیانی گرفته شده است که پاکستان می‌خواهد «بخشی از راه‌حل باشد نه بخشی از مسئله» و در پایان در «گوشه درست اتاق» ایستاده باشد. این عبارت نگرانی اصلی پاکستان درباره افغانستان را نشان می‌دهد: اسلام‌آباد نمی‌خواست پس از خروج آمریکا خود را در نظمی بیابد که در شکل دادن به آن نقشی ندارد.

کیانی در گفت‌وگوهای متعدد با آمریکایی‌ها تلاش می‌کرد توضیح دهد پاکستان نمی‌تواند افغانستان را فقط از منظر مبارزه با طالبان ببیند. از نگاه او، طالبان بخشی از واقعیت سیاسی و اجتماعی افغانستان بودند و حذف کامل آن‌ها ممکن نبود.

پاکستان همچنین از گسترش نفوذ هند و احتمال شکل‌گیری دولتی در کابل که نسبت به اسلام‌آباد خصمانه باشد نگران بود.

نویسنده نشان می‌دهد در این دوره دیپلماسی افغانستان تا حد زیادی میان فرماندهان نظامی انجام می‌شد. ارتباط مستقیم کیانی با مقامات آمریکایی گاه از کانال‌های دیپلماتیک رسمی مهم‌تر بود. پاکستان در نهایت در تسهیل ارتباط با طالبان و روند گفت‌وگو نقش یافت، اما همان مسئله قدیمی باقی ماند: واشنگتن نمی‌دانست پاکستان



گفت‌وگوی مایک مولن و اسکات ون‌بوسکرک با اشفاق کیانی و احمد شجاع پاشا؛ تماس‌های مستقیم فرماندهان دو کشور. عکس: نیروی دریایی آمریکا.



فرماندهان و نمایندگان نظامی افغانستان، پاکستان و ناتو پیش از نشست کمیسیون سه‌جانبه در کابل، ۲۹ دسامبر ۲۰۰۹. عکس: دیوید ای. آلوارادو، ارتش آمریکا

تا چه اندازه بر طالبان نفوذ دارد و اسلام‌آباد نیز نمی‌خواست تمام اهرم‌های خود را پیش از روشن شدن آینده افغانستان از دست بدهد. در نتیجه پاکستان می‌کوشید هم با آمریکا همکاری کند و هم برای روز بعد از خروج آمریکا گزینه‌های خود را حفظ کند.

فصل یازدهم: دگرگونی ارتش پاکستان

جنگ پس از یازده سپتامبر ارتش پاکستان را مجبور کرد یکی از بزرگ‌ترین تحولات حرفه‌ای تاریخ خود را تجربه کند. این ارتش برای دهه‌ها عمدتاً برای جنگ متعارف با هند آموزش دیده بود، اما اکنون باید در کوهستان‌ها، روستاها و شهرهای خود علیه گروه‌هایی می‌جنگید که یونیفورم نداشتند و در میان جمعیت محلی فعالیت می‌کردند. در نخستین سال‌ها حتی واژه «شورش» با احتیاط به کار می‌رفت و فرماندهان تلاش می‌کردند با همان منطق جنگ متعارف، اما در مقیاسی کوچک‌تر، با تهدید جدید مقابله کنند.

تلفات سنگین نشان داد این رویکرد کافی نیست.

ارتش به تدریج آموزش، تجهیزات و شیوه عملیات خود را تغییر داد. تجربه سوات و وزیرستان وارد مراکز آموزشی شد، دوره‌های ضدشورش توسعه یافت، آموزش آکادمی نظامی کاکول و دانشکده فرماندهی و ستاد کویته تغییر کرد و نیروهای اعزامی پیش از ورود به مناطق عملیاتی آموزش تخصصی دیدند. سپاه مرزی نیز که نیروهایش عمدتاً از مناطق محلی بودند، به بازیگری مهم‌تر تبدیل شد و فرماندهانی مانند طارق خان تلاش کردند ابتکار عمل را از شبه‌نظامیان بگیرند.

کیانی «سال سرباز» و سپس «سال آموزش» را اعلام کرد و ارتش تلاش کرد تجربه میدان را به دانش سازمانی تبدیل کند. راحیل شریف نیز پیش از رسیدن به فرماندهی ارتش در تحول آموزش افسران نقش داشت و بعدها عملیات ضرب عضب را هدایت کرد. به این ترتیب، ارتشی که هویت حرفه‌ای آن تقریباً کاملاً حول هند شکل گرفته بود، تجربه‌ای گسترده از جنگ نامتقارن و ضدشورش به دست آورد.

با این حال، نویسنده هشدار می‌دهد تحول ارتش فقط تاکتیکی نیست. تغییر ترکیب اجتماعی افسران، افزایش محافظه‌کاری مذهبی، جایگاه آی‌اس‌آی، رابطه ارتش با رسانه‌ها و نقش آن در سیاست نیز بخشی از آینده این نهاد را تعیین خواهند کرد.

ارتش ممکن است در میدان نبرد بسیار کارآمدتر شده باشد، اما مسئله جایگاه آن در دولت و جامعه همچنان حل نشده است.

فصل دوازدهم: معمای نظامی پاکستان

پاکستان با مسئله‌ای روبه‌رو است که افزایش صرف توان نظامی قادر به حل آن نیست. هند از نظر جمعیت، اقتصاد و منابع نظامی بسیار بزرگ‌تر است و فاصله اقتصادی دو کشور در حال افزایش بوده است. پاکستان نمی‌تواند در بلندمدت صرفاً با اختصاص سهم بیشتری از منابع خود به دفاع این فاصله را جبران کند. در عین حال، نمی‌تواند تهدید هند را نیز از محاسبات خود حذف کند.

همین عدم تقارن، اهمیت بازدارندگی هسته‌ای را افزایش داده است. نگرانی پاکستان از راهبردهای عملیات سریع هند و آنچه با عنوان «شروع سرد» شناخته شد، اسلام‌آباد را به توسعه ابزارهای هسته‌ای کوتاه‌برد سوق داد. هدف آن بود که هند بداند حتی یک عملیات متعارف محدود نیز می‌تواند با خطر تصاعد هسته‌ای روبه‌رو شود.

اما همین راهبرد خطر بزرگی ایجاد می‌کند: فاصله میان جنگ متعارف و هسته‌ای کوتاه‌تر می‌شود و زمان تصمیم‌گیری در بحران کاهش می‌یابد.

شجاع نواز در این فصل تأکید می‌کند که دکترین دفاعی پاکستان نیز بیش از حد درون ساختار ارتش تدوین شده و دولت غیرنظامی و پارلمان نقش محدودی در تعریف سیاست دفاعی دارند.

«دستور جنگ» و اسناد راهبردی باید حاصل گفت‌وگوی واقعی میان دولت، نیروهای مسلح و نهادهای منتخب باشند، نه اینکه ارتش ابتدا دکترین خود را بنویسد و دولت بعداً آن را تأیید کند.

نتیجه مهم فصل آن است که سلاح هسته‌ای نمی‌تواند جای اقتصاد قدرتمند و دولت باثبات را بگیرد. پاکستان برای حفظ امنیت در برابر هند به رشد اقتصادی، کاهش تنش و نوعی خویشتن‌داری راهبردی نیاز دارد. مسابقه تسلیحاتی با اقتصادی چندین برابر بزرگ‌تر در بلندمدت قابل دوام نیست و وابستگی بیشتر به سلاح هسته‌ای تاکتیکی نیز خطر محاسبه اشتباه را افزایش می‌دهد.

فصل سیزدهم: انتخاب‌ها

فصل پایانی کتاب تمام مباحث گذشته را به یک پرسش تبدیل می‌کند: پاکستان چه مسیری را انتخاب خواهد کرد؟ از نگاه شجاع نواز، انتخاب واقعی صرفاً میان آمریکا و چین یا میان هند و افغانستان نیست. مسئله اصلی این است که پاکستان امنیت و قدرت ملی خود را چگونه تعریف می‌کند.

روی کار آمدن عمران خان در ۲۰۱۸ در زمان نگارش کتاب فرصتی برای شکستن بخشی از الگوهای قدیمی تلقی می‌شد، اما همکاری نزدیک دولت او با ارتش این



رژهٔ دانش‌آموختگان آکادمی نظامی پاکستان در کاکول؛ آموزش حرفه‌ای از محورهای دگرگونی ارتش است.

پرسش را ایجاد می‌کرد که آیا نظام غیرنظامی واقعاً در حال تقویت شدن است یا وابستگی تازه‌ای به ارتش شکل می‌گیرد. هم‌زمان اقتصاد با بدهی، کسری مالی، کاهش سرمایه‌گذاری و نیاز به صندوق بین‌المللی پول روبه‌رو بود.

نواز یکی از مهم‌ترین فرصت‌های پاکستان را در تبدیل جغرافیا از منبع تهدید به منبع ثروت می‌بیند. سی‌پک و ارتباط با چین می‌تواند زیرساخت و انرژی مورد نیاز پاکستان را فراهم کند، اما تنها در صورتی که قراردادها شفاف باشند، بدهی قابل مدیریت بماند و استان‌هایی مانند بلوچستان واقعاً از پروژه‌ها منتفع شوند. چین نیز نباید جایگزین آمریکا شود؛ پاکستان می‌تواند و باید هم‌زمان با هر دو قدرت رابطه داشته باشد.

در سطح منطقه‌ای، نویسنده چشم‌اندازی را ترسیم می‌کند که در آن افغانستان از میدان رقابت به مسیر ترانزیت تبدیل شود و شبکه‌های اقتصادی پاکستان را از یک سو به ایران و آسیای مرکزی و از سوی دیگر به هند و بنگلادش متصل کنند. احیای مسیرهای تاریخی تجارت، کاهش موانع رفت‌وآمد و افزایش تجارت هند و پاکستان می‌تواند هزینه خصومت را کاهش دهد. از نگاه او، جغرافیای پاکستان ظرفیت تبدیل این کشور به یکی از مهم‌ترین چهارراه‌های اقتصادی آسیا را دارد.

اما بزرگ‌ترین چالش‌ها در داخل قرار دارند.

شهرنشینی سریع، جمعیت جوان، بیکاری، شکاف طبقاتی، نارضایتی‌های بلوچستان و مناطق پشتون، تغییرات اقلیمی، بحران آب و ضعف حکومت محلی می‌توانند امنیت کشور را بیش از بسیاری تهدیدهای خارجی تحت تأثیر قرار دهند.

پاکستان زمانی یکی از اقتصادهای موفق در حال توسعه آسیا بود و از نظر نویسنده بازگشت به رشد بالا امکان‌پذیر است، اما نیازمند اصلاح حکمرانی، افزایش سرمایه‌گذاری، کاهش رانت، تقویت حکومت محلی و ایجاد فرصت برای نسل جوان است.

شجاع نواز در نهایت پیشنهاد می‌کند پاکستان منطق قدیمی «ابتدا امنیت، سپس توسعه» را معکوس کند. توسعه اقتصادی خود می‌تواند تولیدکننده امنیت باشد. کشوری که شهروندانش در اقتصاد و نظام سیاسی سهم واقعی داشته باشند، در برابر افراط‌گرایی و بی‌ثباتی مقاوم‌تر خواهد بود. ارتش نیز باید بخشی از این تحول باشد و با اصلاح بودجه، افزایش کارآمدی و پذیرش نظارت مؤثرتر غیرنظامی به ساختاری کوچک‌تر، متحرک‌تر و کارآمدتر حرکت کند.

در رابطه با آمریکا نیز نویسنده خواهان خروج از چرخه تاریخی نیاز، اتحاد موقت و سپس جدایی است. آمریکا نباید پاکستان را صرفاً ضمیمه سیاست افغانستان یا هند ببیند و پاکستان نیز نباید امنیت و اقتصاد خود را بر کمک خارجی بنا کند. رابطه پایدار تنها زمانی ممکن است که هر دو طرف محدودیت‌ها و منافع واقعی دیگری را بپذیرند و انتظارات خود را بر همان اساس تنظیم کنند.

در نهایت، نبرد برای پاکستان با این پیام پایان می‌یابد که مسئولیت اصلی آینده پاکستان نه در واشنگتن، پکن، دهلی یا کابل، بلکه در خود پاکستان قرار دارد. این کشور منابع انسانی، موقعیت جغرافیایی، توان نظامی و ظرفیت اقتصادی لازم برای تبدیل شدن به یکی از مراکز مهم اتصال آسیای جنوبی، غربی و مرکزی را دارد؛ اما تحقق این ظرفیت مستلزم آن است که پاکستان از مدیریت دائمی بحران به سمت ساختن یک راهبرد ملی بلندمدت حرکت کند.



بنای یادبود آزمایش‌های هسته‌ای چاگای در اسلام‌آباد؛ بازدارندگی هسته‌ای یکی از محورهای سیاست دفاعی پاکستان است. عکس: خالد محمود.



چشم‌انداز بندر گوادر؛ ظرفیت بندرها و پیوندهای منطقه‌ای در بحث آیندهٔ اقتصادی پاکستان اهمیت دارد.

جمع‌بندی:

The Battle for Pakistan را می‌توان در سطح نخست کتابی درباره رابطه دشوار پاکستان و آمریکا دانست، اما خواندن دقیق آن نشان می‌دهد مسئله اصلی عمیق‌تر است. کتاب در واقع تاریخ تلاش پاکستان برای مدیریت هم‌زمان چند تضاد است: نیاز به آمریکا در کنار بی‌اعتمادی به آمریکا؛ نیاز به ارتش قدرتمند در کنار ضرورت تقویت دموکراسی؛ مقابله با هند در کنار ناتوانی اقتصادی در ادامه رقابت نامحدود؛ نیاز به ثبات افغانستان در کنار نگرانی از نفوذ هند در آن کشور؛ مبارزه با گروه‌های مسلح در کنار سابقه استفاده ابزاری از برخی از همان شبکه‌ها؛ و در نهایت نیاز به توسعه در کنار ساختاری که امنیت را برای دهه‌ها بر اقتصاد مقدم دانسته است.

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای کتاب توضیح این نکته است که رفتار پاکستان را نمی‌توان صرفاً با معیارهای سیاست خارجی آمریکا تحلیل کرد. تصمیمات دستگاه امنیتی پاکستان، حتی زمانی که از بیرون متناقض به نظر می‌رسند، درون یک نظام ادراکی شکل گرفته‌اند که تجربه جنگ‌های هند و پاکستان، جدایی پاکستان شرقی، جنگ افغانستان، تحریم‌های آمریکا و نگرانی از انزوای منطقه‌ای اجزای آن هستند.

فهم این نظام ادراکی به معنای پذیرش یا تأیید همه سیاست‌های ناشی از آن نیست، اما بدون شناخت آن امکان تحلیل واقع‌بینانه پاکستان وجود ندارد.

در سوی دیگر، کتاب نشان می‌دهد پاکستان نیز بارها هزینه سنگینی برای سیاست‌های کوتاه‌مدت خود پرداخته است. استفاده از گروه‌های غیردولتی، ضعف نهادهای غیرنظامی، سیاسی شدن دستگاه امنیتی و اتکای بیش از حد به ابزار نظامی، مشکلاتی ایجاد کرده‌اند که بخشی از آن‌ها در نهایت به داخل خود پاکستان بازگشته‌اند. جنگ تحریک طالبان پاکستان شاید روشن‌ترین نمونه باشد: محیطی که زمانی عمدتاً از منظر رقابت‌های منطقه‌ای دیده می‌شد، به یکی از اصلی‌ترین میدان‌های جنگ داخلی کشور تبدیل شد.

از منظر منطقه‌ای نیز پیام کتاب اهمیت زیادی دارد. پاکستان اگر همچنان جغرافیای خود را عمدتاً به‌عنوان مجموعه‌ای از تهدیدها ببیند، مجبور خواهد بود منابع عظیمی برای مدیریت هند، افغانستان، مرزهای غربی و امنیت داخلی هزینه کند.

اما همان جغرافیا می‌تواند تعریف دیگری داشته باشد: چین در شمال، هند در شرق، افغانستان و ایران در غرب و دریای عرب در جنوب، پاکستان را بالقوه به یکی از مهم‌ترین چهارراه‌های منطقه تبدیل می‌کنند. در این برداشت،

افغانستان دیگر صرفاً مسئله «عمق راهبردی» نیست، بلکه مسیر اتصال به آسیای مرکزی است؛ ایران فقط همسایه غربی نیست، بلکه یکی از مسیرهای اتصال به غرب آسیا و انرژی منطقه است؛ و حتی رابطه با هند می‌تواند از بازی حاصل‌جمع صفر امنیتی به رابطه‌ای تبدیل شود که تجارت بخشی از هزینه رقابت را کاهش دهد.

برای خواننده ایرانی، محدودیت قابل توجه کتاب آن است که ایران در مقایسه با اهمیت واقعی‌اش در محیط پیرامونی پاکستان حضور محدودی در روایت دارد. تمرکز نویسنده عمدتاً بر محور آمریکا، پاکستان، افغانستان و هند است و چین در بخش‌های پایانی اهمیت بیشتری پیدا می‌کند.

با این حال، اگر منطق خود کتاب را یک گام جلوتر ببریم، ایران می‌تواند بخشی از همان معماری اتصال منطقه‌ای باشد که نویسنده در پایان به آن می‌رسد. ایران هم‌زمان با پاکستان و افغانستان مرز دارد، به خلیج فارس و دریای عمان متصل است و در مسیرهای بالقوه اتصال آسیای مرکزی، جنوب آسیا و غرب آسیا قرار گرفته است. بنابراین ثبات پاکستان و افغانستان برای تهران نه مسئله‌ای پیرامونی، بلکه بخشی از امنیت و اقتصاد شرق ایران است.

شاید روشن‌ترین نتیجه‌ای که از مجموع کتاب می‌توان گرفت این باشد که نبرد برای پاکستان، در نهایت نبرد پاکستان با یک دشمن مشخص نیست؛ نبرد میان دو تصور از آینده این کشور است.

در تصور نخست، امنیت همچنان عمدتاً از طریق ارتش قدرتمند، بازدارندگی هسته‌ای، مدیریت تهدیدها و موازنه‌سازی منطقه‌ای تأمین می‌شود. در تصور دوم، قدرت نظامی همچنان ضروری است، اما امنیت پایدار از اقتصاد رقابتی، حکمرانی مؤثر، نهادهای پاسخ‌گو، فدرالیسم کارآمد، فرصت برای نسل جوان و اتصال اقتصادی با همسایگان به دست می‌آید.



تأسیسات بندر گوادر در ساحل دریای عمان؛ تصویری از ظرفیت اتصال دریایی پاکستان به شبکهٔ تجارت منطقه‌ای.

سخن پایانی



اندیشکده اقبال خود را بی‌نیاز از نگاه نقادانه و اندیشه‌ورز مخاطبانش نمی‌داند. این ماهنامه زمانی زنده و پویاست که در گفت‌وگویی مستمر با خوانندگان آگاه، پژوهشگران، صاحب‌نظران و علاقه‌مندان روابط ایران و پاکستان شکل گیرد.
از این‌رو، از شما دعوت می‌کنیم اگر در خصوص مطالب منتشرشده، رویکرد تحلیلی، انتخاب موضوعات، یا مسیر آینده ماهنامه تخصصی اندیشکده اقبال نظر، پیشنهاد یا انتقادی دارید، آن را با ما در میان بگذارید. باور ما بر این است که نقد مسئولانه و پیشنهاد سازنده، نه نشانه فاصله، که نشانه همراهی است.
منتظر خواندن نظرات ارزشمند شما هستیم.

@Andishkadehiqbal info@iqbalforum.org 021 26 800 199 www.iqbalforum.org


IQBAL FORUM
Politics
Business
Culture
Norway
Oresund
United Kingdom
Germany
France
Bosphorus
Italy
Spain
Gibraltar
Türkiye
Russia
Iraq
Iran
Afghanistan
Tunisia
Suez Canal
Morocco
Algeria
Libya
Egypt
Strait of Hormuz
Pakistan
Saudi Arabia
India
Oman
Mali
Niger
Chad
Sudan
Yemen
Bab el-Mandeb
Nigeria
Ethiopia
Somalia
Kenya
Tanzania
South Africa
Cape of Good Hope